古事記物語

کوجیکی

ترجمهٔ
دکتراحسان مقدس

کتاب مقدس ژاپن
آیین شینتو



کوجیکی

کتاب مقدس آئین شینتو

(در ژاپن)

ترجمه : دکتر احسان مقدس



کوجیکی، فارسی
کوجیکی: کتاب مقدس آئین شینتو (در ژاپن)/ ترجمه احسان مقدس.— تهران: نیروانا، ۱۳۸۰.
۲۰۰ ص.
ISBN 964-93421-1-7
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان به‌انگلیسی: Kojiki.
این کتاب ترجمه شده از متن عربی تحت عنوان ال. کوجیکی (وقایع الاشیاء القدیمه) الکتاب الیابانی المقدس است.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱.ژاپن -- تاریخ -- از آغاز تا ۶۴۵م. -- ماخذ. ۲.اساطیر ژاپنی. ۳.شینتو. الف.مقدس، احسان، ۱۳٤۰ - ، مترجم. ب.عنوان.
۹۵۲/۰۱ DS۸۵۵/ک۹
۱۳۸۰
کتابخانه‌ملی‌ایران ۸۰-۲۲۹٤۱م
محل نگهداری:


انتشارات بهجت


انتشارات نیروانا

کوجیکی

کتاب مقدس آئین شینتو (در ژاپن)

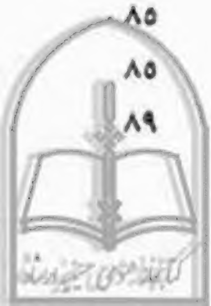
ترجمه : دکتر احسان مقدس
چاپ اول : زمستان ۱۳۸۰
تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
چاپ : گلبان
قیمت : ۱۸۰۰ تومان
شابک : ۹٦٤-۹۳٤۲۱-۱-۷

انتشارات بهجت : تهران، خیابان ولی عصر، دوراهی یوسف آباد
پلاک ۸۰۳ - تلفن : ۸۹۵۷۱۷۶
انتشارات نیروانا



فهرست











پیشگفتار

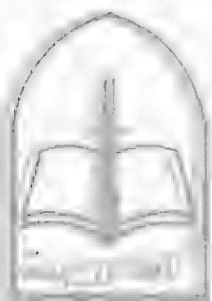
کتاب های مقدس ادیان یکی از گران بها ترین میراث های فرهنگ بشری اند که ما راباجهان بینی پیشینیان آشنا مـی کنـد .ترجمـه ایـن کتاب های مقدس از زبان اصلی یکی از دشـوار تریـن نـوع ترجمـه است که بنا به عقیده صاحب نظران ، مترجم هیچ گاه نمی تواند حـق مطلب را اداکند واحساسات واقعی نهفته درماورای کلمـات را بیـان کند . حال اگر متن مورد نظر متنی کهن و لبریز از اساطیر وافسانه هـا باشد کار به مراتب دشوار تر می گردد.

کتا ب کوجیکی کتابی است که تمامی خصوصیات فوق الذکـر را دارد ودرآن از آفرینش زمین وآسمان ، خدایان متعدد ، آداب ورسـوم مذهبی ، مرگ ودیار مـردگان ، خوبی ها وشرارت ها و مطالب بسـیار دیگری سخن رفته است . در لابه لای آن اشعار بسـیاری وجـود دارد که به اساطیر کهن ژاپنی بازمی گردد. از سویی دیگر این کتـاب ، در حقیقت « شاهنامه » ژاپنی هاست که به سرگذشت امپراتوران متعـدد ژاپن وپهلوانان آن ها می پردازد .

امیدوارم خوانند گان با خواندن این کتاب تا حدودی با فرهنگ ملـی مذهبی ژاپن آشنا شوند .

دکتر احسان مقدس

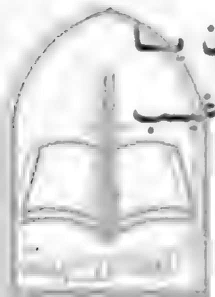
۱۳۸۰/۱ /۲۹



ژاپن کهن

ژاپن کشوری است که درمنتهی الیه شـرق آسیا قـرار دارد ایـن کشور باستانی دارای تمدنی کهن می باشد که تاریخچه آن به بیش از دوهزار و پانصد سال می رسد . ژاپنی ها مردمی سخت کوش ،میـهن دوست وپرتلاش هستند که توانسـته انـد بـاهمت وپـایداری خـود ، کشورشان را از عقب ماندگی وفقر بـه اوج صنعـت وتکنولـوژی و ثروت برسانند .بنا به عقیده پژوهشگران، نژاد ژاپنـی نـژادی خـالص نیست بلکه این نژاد از نژادهای مختلفی پدید آمده اند که عبـارتند از: نژاد سفید اولیه ،که درعصر نوسنگی ، باهجرت قوم آینو از اطـراف رودخانه آمور ،به ژاپن راه یافتند ؛ نژاد زرد یا مغولی کـه درحـدود قرن هفتم ق م از سرزمین کره ویا از طریـق خـاک کـره وارد ژاپـن شدند ؛ و نژاد قهوه ای ـ سیاه ، که از شبه جزیـرهٔ مالایـا واندونـزی برخاستند واز جزایر جنوبی به ژاپن رسیدند . صدهـا سـال بـر ایـن کشور گذشت تا از اختلاط نژادها ، قوم یـک پـارچـه ای بـا زبـانی خاص و تمدنی جدید ظهور کرد .

جان گرایی وتوتم پرستی و نیاپرستی و پرسـتش دسـتگاه جنسـی نیازهای دینی ژاپنی ها ی نخستین را برآورده می کرد . اینـان عقیـده داشتند که ارواح درهمه جا هستند ـ درسیارات و ثوابـت آسـمانی ، درگیاه ها و حشرات مزارع و در درختان و حیوانات و مردم . به نظـر آنان ،خدایان بی شمار بر فراز خانه ها وساکنان آن ها شناور بودنـد و درشعله و پرتوچراغ ها می رقصیدند. با سوزاندن استخوان گوزن یـا کاسه لاک پشت ،ومطالعه خطوطی که برآن ها ظاهر می شد ،به غیب



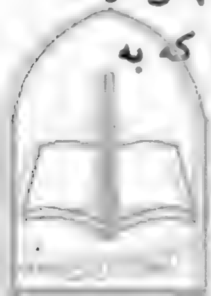
گویی می پرداختند، از مردگان می ترسیدند و به پرستش آنان می پرداختند و برای رام کردن آن ها اشیای گران بها در قبور می نهادند ، مثلا درگور مردان شمشیر ، ودرگور زنان آیینه می گذاشتند. همچنین هرروز در برابر الواح نیاکان دعا می خواندند . برای بازداشتن باران زیان بخش یا دوام عمارت یا دیوار ، به قربانی کردن انسان دست می زدند، و گاهی که بزرگی در می گذشت ، ملازمانش را نیز با او به خاک می سپردند تا درسفر آخرت هم ملازم و مدافع او باشد .[1]

ساختار فرهنگی دینی ژاپن

همان طور که گفته شد در دوران نوسنگی ، اکثریت ساکنان جزایر چهارگانه ژاپن از نژاد أینو Ainu بودند وعقاید مذهبی آنان شامل یک سری مراسم قربانی وعقاید اولیه دیگر بود که به ظاهر این عقاید نتوانست تأثیری در أقوام جنگجوی دیگری که بعدها به طور همزمان از کره وسیبری وهمچنین از جزایر اقیانوس آرام در جنوب به این سرزمین سرازیر شدند ، داشته باشد .

قبیله یاماتو Yamato که بعدها توانست قدرت را به دست بگیرد و خاندان امپراتوری از آن سر برآورد ، از جمله مهاجران جنوبی بودند .

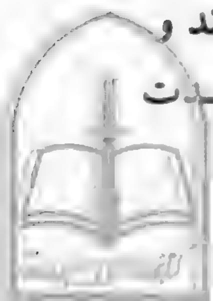
کهن ترین سند برجای مانده از دوران کهن ژاپن ، کتاب کوجیکی است که در سال ۷۱۲ م وباحروف چینی وتلفظ ژاپنی نوشته شد و پس از آن کتاب نیهونگی است که در سال ۷۲۰ م وبه زبان چینی نوشته شده است و هدف از نگارش آن ثبت وقایع تاریخی ژاپن از آغاز آفرینش تا سال ٦۹۷ م بود ؛ دراین دوکتاب سعی می شود که به



۱ ـ ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، جلد اول ،ص ۸۹۵ ـ ۸۹۶

طور هم زمان ، کهن بودن ژاپن و خاندان امپراتوری مورد تأکید قرار گیرد ؛ هردو کتاب معتقدند که ژاپن رسالتی الهی ومقدس دارد که باید آن را بر روی زمین انجام دهد ، این دو کتاب درعین حال که به اسطوره های کهن مذهبی می پردازند ؛ اما به راحتی از اسطوره به تاریخ حقیقی ژاپن منتقل می شوند ؛ وبه خواننده چنان القا می کنند که گویا فاصله ای میان اسطوره وتاریخ وجود ندارد ؛ آن ها اساطیر محض را به گونه ای مطرح می کنند که گویی بخشی از تاریخ است که اثبات آن به راحتی امکان پذیر است .

تاریخ حقیقی پیدایش ژاپن که با ظهور خاندان امپراتوری گره خورده است ، با این مطلب آغاز می شود که نینگی نواده الهه خورشید « اماتراسو « Amaterasu به زمین فرود می آید تا زمین را که به شدت نا آرام و دستخوش شورش ها وستم ها وتباهی ها است آرام کند ؛ وپس از قدرت گرفتن او وفرزندانش ، عاقبت نواده قدرتمند او جیم مو Jimu توانست اولین امپراتور سراسر ژاپن گردد . ژاپنی ها معتقدند که این واقعه مهم در سال ٦٦٠ قبل از میلاد اتفاق افتاده است ، اما تاریخ نگاران به دشواری می توانند چنین مطلبی را در مورد دوره ای بپذیرند که هزار سال قبل از اختراع فن کتابت بوده است. هم چنین اگر به مطابق این تاریخ با اسناد برجای مانده از آن دوران بنماییم، خواهیم دید که قبیله یاماتو تا قرن اول قبل از میلاد اهمیت چندانی نداشته است ، وبه همین علت مؤرخان معتقدند که یک پارچه شدن کشور، ششصد تا هفتصد سال بعد از این تاریخ صورت گرفته است . اسناد برجای مانده ازآن دوران ، نشان می دهد که قدرت در آن دوران در دست حکمرانان زن بوده است. حکمرانانی که به وظیفه شامانی یا غیب گویی خود عمل می کردند و به همین علت ، این زنان از سویی به عنوان حکمران ، وحدت



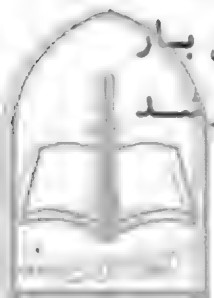
سیاسی کشور ، واز سوی دیگر به عنوان کاهن وحدت دینی کشور را حفظ می کردند واین همان کاری است که بعدها امپراتوران ژاپن آن را به عهده گرفتند .

دوکتاب کوجیکی ونیهونگی ، دو منبع گرانقدر برای شناخت اساطیر کهن ژاپنی است ، به غیر از این دو کتاب ، کتاب « انگی شیکی » یا(قوانین دوره انگی Engi) که تاریخ نگارش آن به سال ۹۲۷ م می رسد نیز حائز اهمیت است ، کتاب اخیر شامل نوریتوی کهن Norito است ، که اوراد مذهبی شینتو است وکاهنان این دیانت آن را درهنگام مراسم مذهبی می خواندند .

۱ ـ آمیختگی آفکار بودایی وشینتویی

پس از دخول آیین بودایی به ژاپن در قرن ششم ، به تدریج نوشتن درآن سرزمین رایج گردید وما می توانیم به منابع مکتوب آن دوره رجوع نماییم ، وهمزمان با آن شاهد آمیختگی شگفت آور آیین بودا وسایر مذاهب هندی وچینی با میراث مذهبی ژاپن باشیم ، حاصل این آمیختگی تشکیل فرقه ها ومذاهب جدیدی است که در عرصه فرهنگ آیینی ژاپن به وجود آمدند ودر نتیجه آیین کهن بودایی توانست در سرزمین ژاپن چهره ای کاملا جدید به خود گرفته و با توجه به ساختار فئودالی کشور ، به شدت شکوفا شده وشاخه های مذهبی بسیاری ازآن منشعب شوند که این امر به ویژه در قرن سیزدهم میلادی ملحوظ وآشکار بوده است .

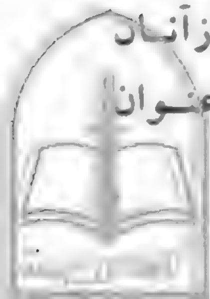
آمیختگی میان افکار بودایی وشینتویی ، وریشه دار شدن نگرش قومی مذهبی ، تا ظهور اروپاییان در سال ۱۵٤۹ میلادی ادامه داشت ودراین سال فرانسیس اکساویر F.Xavier سعی کرد که برای اولین بار مسیحیت را وارد ژاپن کند . دشمنی فئودال ها با یکدیگر باعث رشد



سریع مسیحیت در آن کشور گردید به گونه ای که تعدا مسیحیان ژاپن در اواخر همان قرن به بیش از سیصد هزار نفر رسید ، اما قوانین ضد مسیحی (که به قوانین هیدیوشیHideyoshi معروف بود ودر سال ۱۵۹۷ م به تصویب رسید) از سویی، وسیاست خصمانه خاندان «توکوگاوا» Tokugawa (از سال ۱۶۱۲ م) از سویی دیگر باعث توقف رشد مسیحیت درآن سرزمین و عزلت ژاپن از دنیای جدید وبازگشت ژاپنی ها به دیانت کهن گردید .این عزلت تا سال ۱۸۵۳ م ادامه یافت .دراین سال اروپاییان دوباره به ژاپن بازگشتند ومیسیون های مذهبی مسیحی نیز از سال ۱۸۵۹ م کار خود را مجددا در ژاپن از سرگرفتند ، تا آن که عاقبت قوانین ضد مسیحیت در سال ۱۸۷۳ م لغو گردید .

۲ ـ وضعیت آیین شینتو

در حقیقت آزادی مذهبی ای که قانون اساسی جدید به تقلید از غربیان در سال ۱۸۸۹ م تصویب کرد چیزی غیر از آزادی صوری مسیحیت در کنار ادیانی چون شینتو وبودایی نبود ، وبسیاری از فرقه های دیگر مذهبی که با آغاز قرن نوزدهم در ژاپن ظاهر شدند ، ناچار بودند که در زیر سایه آیین شینتو ویا بودایی فعالیت کنند و خود را به عنوان فرقه ای بودایی ویا شینتویی معرفی کنند . در سال ۱۸۹۰ م امپراتور در زمینه آموزش وپرورش فرمانی صادر کرد و اساطیر شینتویی واخلاق کونفوسیوسی را منبع آموزش وپرورش نوین اعلام کرد وبخش دولتی مذهب شینتو که تیموئیسم Temoism (از واژه تیمو به معنی«پادشاه آسمانی» گرفته شده که این نام لقب امپراتور بود) نامیده می شد ، برهمه ملت ژاپن تحمیل شد ، وازآنان خواسته شد که آن را نه به عنوان یک عقیده مذهبی ، بلکه به عنوان



یک وظیفه ملی بپذیرند ، هرچند که این وظیفـه در بردارنـده اسـاطیر شینتو وانجام مراسم دینی آن بود .

در سال ١٩٤٥ م متفقین تصمیم گرفتند که حمایت دولـت ژاپـن را از آیین شینتو متوقف کنند وبه همین خاطر بود که قـانون اساسـی جدیدی را در سال ١٩٤٧ م به تصویـب رساندند . قـانون اساسـی جدیـد توانسـت آزادی دیـن را بـرای همگـان تضمیـن کنـد و بـه کمیسیون های مذهبی مستقل اجازه تشکیل وفعـالیت بدهـد. در اثـر اعطای این آزادی ، صدها فرقه مذهبی تشـکیل وشـروع بـه فعـالیت کردند . این ادیان از جهت ماهیت ونگرش ، نمایانگر ادیـان سـاده و عامیانه مردم ژاپن بود . دراین میان عقاید جدیدی نیز به وجود آمدند، اما این عقاید تا مدت ها ی طولانی جزو فرهنگ کهن شـبنتویی ویـا بودایی باقی ماندند .

مسیحیت با ظهور خود در جامعه، افکار جدیدی را به همراه خـود آورد ، اما به تدریج ناچار شد که اساس اخلاقی را در عقـاید خـود مقدم دارد ، زیرا که این نگرش اخلاقی در دو آیین شینتویی وبودایی وجود نداشت ویا این که بسیار کم رنگ بود .

برای شناخت هرچه بیشتر فرهنگ ژاپنی ، نخست بـاید بـه گذشـته فرهنگی آن وبویژه شناخت آیین شینتو بپردازیم :

٣ ـ تاریخ پیدایش آیین شینتو

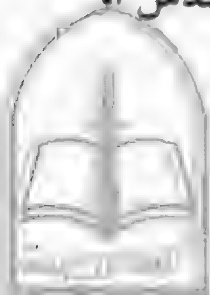
عقاید ابتدایی ژاپنی های اولیه براثر گذشت زمان و به تدریج قـوام گرفت وبه شکل یک آیین درآمد واین آیین توانست برای قـرن هـا وحدت ملی ژاپن را حفظ نماید . این آیین ، آیین شینتو است .شـینتو قدیمی ترین دین ژاپن است که تا روزگار مـا بـاقی مـانده اسـت . «شینتو» سه صورت دارد : پرستش اجداد خانواده ، پرسـتش نیاکـان عشیره وپرستش امپراتوران وخدایان ژاپنی . امپراتور یا نمایندگـان او



هرساله هفت بار از نیای آسمانی دودمان امپراتوری یاد می کردنـد و در مواردی که کشور به عمل مقدسی می پرداخـت بـه نـام او دعـا می خواندند . آیین شینتو مشـتمل بـر اعتقـادات ومراسـم پیچیـده و قوانیـن اخلاقـی وکاهنـان مخصـوص نبـود وصحبتـی از بهشـت وجاودانگی نمی کرد .فقط مؤمنان را موظف می کرد که گاه گاه بـه زیارت جاهای متبرک بشتابند وبا زهد وتقوا ، بـه گذشـته ونیاکـان و امپراتور حرمت گذارند .[1]

نام این آیین به زبان ژاپنی «کامی نو میتی » یعنی « طریق خدایـان» بود، بعدها چینی ها این آیین را به نام «شین تو » نامیدند کـه درزبـان چینی به همان معنی «طریق خدایان» بود، واین نام از طریق چینی هـا وارد زبان های اروپایی گردید . پس از ورود آیین بودا به ژاپن ، آیین شینتو بافشار زیادی مواجه گردید ، به طوری که کاهنان شـینتویی بـه تدریج درمحدوده وراثتی بسته ای ، نسل اندر نسل جای خـود را بـه دیگری می دادند .آنان باتقلید از معابد بودایی شروع به ساختن معـابد شینتویی کردند هرچند که این معابد از معابد بودایی ساده تر بـود ، و در آن برخی از تصاویر ومجسمه های خدایان شینتویی نصب می شد. بوداییان اقدام به سوزاندن جنازه ها می کردند، در حالی کـه پـیروان شینتو مردگان خود رابه خاک می سپردند .

آیین شینتو آیینی یکنواخت ویک دست نیست. ایـن آیـن قبـل از هرچیز به دوفرقه تقسیم می شود : شینتوی معابد رسـمی ، وشـینتوی قبیله ای . تاپایان جنـگ جـهانی اول شـینتوی معـابد رسـمی، آیـین حکومتی ژاپن بود .محور اصلی این فرقه حکومـت الـهی امپراتـوران است وبنا به اعتقاد آنان امپراتور (میکادو تینو)جانشـین الهـه بـزرگ اماتراسو است وبرهر ژاپنی واجب است که در برابـر اراده مقـدس او



۱ ـ ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، جلد اول ،ص ۸۹۶

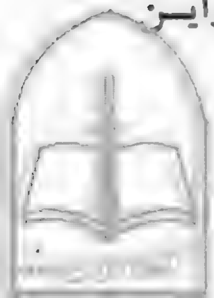
سر فرود آورد . قصر امپراتور جای مقدسی است وآرامگاه امپراتور متوفی نیز به زیارتگاهی مبدل می شد .[1]

آیین شینتو نگرشی مادی گرایانه به جهان دارد که این نگرش در ادیان دیگر مشاهده نمی شود .این آیین به استدلال های عقلی اهمیتی نمی دهد و تنها ادراک باطنی سریع حقایق و بدون مقدمات ، را به عنوان مشخصه اصلی خود به رسمیت می شناسد، به همین علت پیروان شینتوبه هیچ وجه پرسش های جهان شناختی مطرح نمی کنند، بلکه آنان درحقیقت کافی است که حقیقت کامی Kami وواقعیت آن را درک کنند زیرا که از دیدگاه آنان تجربه اتصال به خدایان ودرک رازهای پیچیده آنان بسیار مهم تر از نظریات پیچیده عقلانی می باشد.

فرقه های مختلف آیین شینتو بسیار زیادند وبه ده ها فرقه بالغ می شوند در برخی از این فرقه ها می توان به وضوح بقایای ادیان ابتدایی را یافت ، برای مثال فرقه های « کوهستانی » « جیکو کیو، فوسو کیو ومیتاکیه کیو» قله کوه ها را به عنوان اقامتگاه خدایان می پرستند . برخی دیگر از فرقه های شینتویی تحت تاثیر آیین بودا و کونفوسیوس ، برخی از آداب ورسوم آنان را اقتباس کرده اند . اما به هرحال تمامی فرقه های شینتویی دریک چیز مشترکند وآن پذیرفتن کتاب کوجیکی به عنوان کتابی مقدس است که از خدایان شینتویی سخن می گوید .

٤ ـ معنی واژه کامی Kami

کامی در آیین شینتو مورد پرستش قرار می گیرد و آن چه که از این واژه استنباط می شود اینست که به معنی « خدا » یا «روح» است، اما درحقیقت این واژه نیروهای طبیعی بسیاری را در برمی گیرد واین

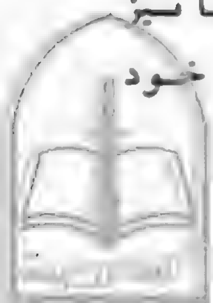


۱ ـ سرگی تورکیف ـ ادیان در تاریخ ملل جهان ، ص ۲۸۴

نیروها هم زمان شامل نیروهای خیر وشر است . این نیروها بـه علت برتری خود ، مورد احترام وقداست مردم واقع شده اند ، وبدین گونـه است که ارواح آفریننده و ارواح برجسته نیاکان ، وچیزهـای زنـده و غیر زنده هم چون گیاهان ، پرندگان ، درندگان ، ماهیان وصخـره هـا همه وهمه نمونه هایی از کامی هستند . در آیین کهن شـینتو ، کـامی آسمانی گرانقدرتر ومقدس تـر از کـامی زمینـی بـود و بـه صـورت سمبلیک با چیزهای معینی مورد تقدیس قرار می گرفـت ، هـم چـون تقدیس آیینه که سمبل الهه اماتراسو است وتقدیس آن هـم چنـان در معابد شینتویی رایج ومتداول است . اساطیر مذهبی شینتو از « هشـت میلیون » کامی سخن می گویند که تعبیری از عدد بی نهایت است ، و به طور مستمر هر از چندی گروه های جدیـدی از کـامی بـه منصه ظهور می رسند . هرچند که ما این واژه را به معنی مألوف الهـه ویـا خدا ترجمه کرده ایم . اما بسیاری معتقدند کـه ایـن واژه را بـاید بـه همان صورت اصلی آن به کار برد زیرا که بر بسیاری از مظاهر طبیعی (نظیر کوهستان، رعد وبرق، دریا، درندگان، پرندگان وغـیره) دلالـت می کند .

موتوری نورینگا Motoori Noringga یکـی از رهـبران مذهبـی شینتو در قرن هیجدهم برداشت کلی خودرا از کلمه کامی چنین بیـان می کند : « همه چیزهایی که مستحق بزرگداشت وتقدیـس هـستند و برخلاف معمول ، آدمی را به هراس می افکنند ، ونیروهایی که آن هـا را به وجود می آورند، کامی نامیده می شوند» . سپس ادامه می دهـد: «لازم نیست که آن چیزها به علت ارزش فراوان ویا سودبخشـی ویـا زیانباری برجسته باشند » .

بی گمان رهبران فعلی شینتو معتقدند که : « خـود ژاپنـی هـا نیـز برداشت واضحی از کامی ندارند .آنان کامی را در اعماق وجود خـود

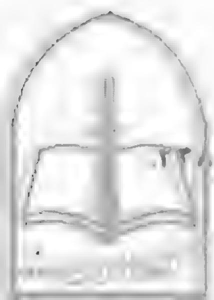


درک می کنند و به طور مستقیم با او ارتباط برقرار می کننـد ، بـدون آن که برداشتی لاهوتی و تصوری معیـن از کـامی داشـته باشـند ، و بدین گونه است که به طور کلی نمی توان چیزی را که اساس ونـهاد آن مبهم وپیچیده است توضیح داد.[1]

با این وجود کلمه کامی در زبان ژاپنی وجود دارد ودراین زبان به معنی «بالا » و« برین » است ، وبسیار خردمندانه خواهد بود اگر بیـن این واژه و واژه « کا Ka » ارتباط برقرار کنیم ، واژه ای که به معنـی تعجب وشگفتی است . شگفتی که از دیدن چیزهای ترسناک ویا غیـر قابل درک به آدمی دست می دهد ، چه بسا ممکن است که گذشـت ایام توانسته باشد که این طرز تفکر را ازهمین ریشه ومنشأ پرورانده و بدین جا رسانده باشد .

نگرش کلی به مفهوم کامی در دوره های مختلـف تـاریخی متفـاوت بوده است. نگرش اولیه آن نگرشی ساده بود ، اما بعدها به دلیل نفوذ افکار وعقاید بودایی وکنفوسیوسی وادیان دیگر ، ایـن نگـرش رفتـه رفته دگرگون شد . برای مثال آثار وافکار کونفوسیوسی در باره تیـان (Tien آسمان) توانست نظر نویسنده ای از نویسندگان قرن هفدهم را درباره کامی چنین تغییر دهـد کـه وی مـی نویسـد : « هنگـامی کـه می گوییم که کامی با چیزهـای نـاپـاک تفـاوت دارد. ایـن مطلـب مترادف است با این موضوع که بگوییم شخص پلیـدی بـاعث خشـم کامی می شود ... واین بدان جهت است کـه کـامی مظـهر وجوهـره راستی و امانت است » .

نویسنده دیگری سـعی مـی کنـد کـه بیـن دوکلمـه « کـامی » و «کاگامی» (به معنی آیینه) ارتباط برقرار کند ، او معتقد اسـت کـه :



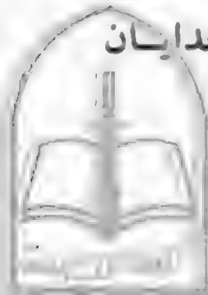
۱ - عقاید دینی ملل جهان ، جفری باریندر ، عالم المعرفه ، کویت ۱۹۹۳ ، چاپ اول ص ۲۳۸.

«آن موجودی که در آسمان است ، کامی است وهموست که روح طبیعت است وهموست که در آدمی اخلاص نامیده می شود » .

۵ ـ آداب ورسوم آیین شینتو

آیین شینتو در آغاز آداب ورسومی بسیار ساده داشت ، به همین علت نیازی به ساختن معابد نداشت ومراسم مذهبی را در محیط های طبیعی و برای مثال زیر درخت ساکاکی Sakaki برپا می کردند . امروزه نیز این درخت در همه معابد شینتو دیده می شود . مراسم توسط کاهنان مذهبی شینتو انجام می شد . این کاهنان در خلسه فرو رفته ومعتقد بودند که کامی کاملا در آن ها حلول کرده است . این مراسم بیشتر با رقص های مذهبی همراه بوده است (تا امروزه نیز درمعابد شینتو کاهنه هایی زندگی می کنند که به آن ها میکو Miko می گویند ، این کاهنه هامسؤول انجام کاگورا هستند ، وکاگورا در حقیقت نوعی رقص مذهبی است که به اتحاد وحلول پرستندگان با کامی معبد اشاره می کند) . البته تصویر خاصی که نمایانگر «کامی» باشد وجود ندارد ، بلکه تنها شین تای Shintai وجود دارد که جلوه ای سمبولیک از کامی مورد نظر در بین « هشت میلیون کامی» دیگر است . « هشت میلیون کامی » که خدایان آیین شینتو را تشکیل می دهند ودوکتاب مذهبی کوجیکی ونیهونگی از آن نام برده اند .[۱]

در آغاز پرستش مسئله ای خانوادگی بود که از خانه ها منشا می گرفت و به خانواده تعلق داشت ، اما چون قبیله در حقیقت امتداد خانواده به شمار می رفت ،پس به تدریج این پرستش در قبیله تعمیم می یافت وپس از چندی ، تعداد زیادی از معابد به یوجی کامی Ujigami (یا کامی قبیله) اختصاص داده می شد ، این خدایان



۱ - عقاید دینی ملل جهان ، جفری بارندر ، عالم المعرفه ، کویت سال ۱۹۹۳، ص ۳۴۰

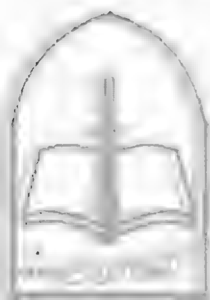
حامیان قبیله بودند وباعث اتحاد افراد قبیله با یکدیگر می شدند ، و علی رغم جابجایی مستمر ومهاجرت پی در پی خانواده ها که باعث متلاشی شدن روابط کهن خانوادگی وقبیله ای می شد ، اما با این همه این احساس همچنان وجود داشت که این معبد همگانی محل تعیین هویت همگانی منطقه است ، واین امر در هنگام برپایی اعیاد و جشن ها بیشتر جلوه گر می شد ، زیرا که نسل قدیمی باحضور در این جشن ها ومشارکت دادن کودکان خود دراین جشن ها سعی می کردند که تا علاوه بر شرکت درعبادت دسته جمعی ، نسل آینده را با اطرافیان آشنا ساخته وآنان را با «کامی» مورد نظر پیوند دهند .

٦ ـ معابد آیین شینتو

اکثریت معابد آیین شینتو در دو شهر « ایزومو » و « ایسیه » قرار دارد.

شهر ایزومو شهری کهن است که در آغاز بازاری برای عرضه فرآوردهای کشاورزی بود . اهمیت این شهر بدان جا باز می گردد که این شهر مرکز دینی مهمی برای دیانت شینتو است . در حومه آن که «تیشا » نام دارد ودر شمال غربی ایزومو قرار دارد کهن ترین معابد شینتو قرار گرفته است که در طول سال پذیرای زوار بسیاری از اطراف واکناف ژاپن است .

در منطقه ایزومو معابد بسیاری وجود دارد . پیروان شینتو معتقدند که در ماه اکتبر هرسال، خدایان شینتو در یکی از معابد کوچک ایزومو گرد هم می آیند . به همین خاطر آن ماه را « ماه همراهی باکامی» Kami Ani zki می نامیدند ، درحالی که اهالی مناطق دیگر ژاپن، آن ماه را « ماه بدون کامی »Kanna Zuki می نامیدند .



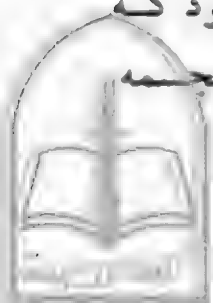
شهر دیگری که معابد شینتو در آن قرار دارند ، شهر « ایسیه » است که برکناره خلیج «ایسیه » در اقیانوس آرام قرار گرفته است که در برگیرنده بزرگ ترین ومهم ترین معابد دیانت شینتو است ، این معبد در قرن سوم میلادی بنا شده است وتامل دو بخش داخلی و خارجی است . بخش داخلی معبد مخصوص پرستش الهه خورشید «اماتراسو» نیای بزرگ خاندان امپراتوری است ، که .درآن « آیینه مقدس » سمبل الهه مذکور ، که سمبل امپراتوری نیز به شمار می رود نگهداری می شود .

بخش خارجی معبد در اواخر قرن پنجم ساخته شده است و مخصوص الهه « تویوکو می کامی » الهه کشاورزی وپرورش کرم ابریشم بود . در گذشته رسم براین بود که نگهبان ویا خدمتکار این معابد شاهدختی باکره باشد .

معابد شینتو معمولا به سوی جنوب وگاهی روبه شرق ساخته می شد. اما این معابد راهیچ گاه روبه شمال ویا غرب نمی ساختند ، زیرا که معتقد بودند، این جهت ها خوش یمن نیستند .

هنگامی که پیروان شینتو قصد ورود به معبدی را داشتند ، می بایستی از گذرگاه معبد که به آن توری Torii عبور می کردند وچه بسا اتفاق می افتاد که شامل چندین در باشد ، درهای معابد مانند درهای خانه ها بود واز چوب، سنگ ، برنز ویاحتی سیمان ساخته می شد . درهای معابد قدیمی شینتو ازجنس چوب سرو بود ودر بیشتر وقتها درختان را با حالت طبیعی خود در ساختن معابد به کار می بردند .بعدها رنگ این درها تحت تاثیر فرهنگ بودایی چینی به رنگ قرمز رنگ آمیزی می شد .

گذرگاه معابد شینتو پر از چراغ دان های سنگی بود که نذرکنندگان آن را به معبد هدیه می کردند . دربیشتر اوقات دومجسمه



سنگی سگ ویا شیر به عنوان نگهبانان معبد در مدخل آن قرار داده می شد . البته تنها در مدخل معبد خدای « اینـاری » Inari (خدای برنج) مجسمه روباه می گذاشتند ، زیرا معتقد بودند که روباه پیام رسان خدای «ایناری » است .

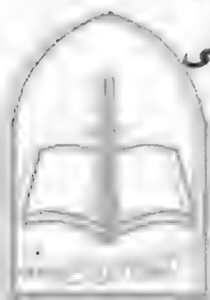
۷ ـ اجرای مراسم مذهبی شینتو

پیروان شینتو در هنگام زیارت معابد باید مراسم خاصی را اجرا کنند. آنان پس از عبور از دروازه اولیه معبد ، باید دست ودهان خود را با آب چشمه طبیعی ویا آب موجود در حوض سنگی داخل معبد و با استفاده از ظروفی که معبد برای این کار اختصاص داده است بشویند . سپس باید دست بزنند وسرخود را به نشانه احترام فرود آورند ونیازهای خود را زیر لب زمزمه کنند . زایران معبد می توانند خواسته های خود را بر روی کاغذی بنویسند وآن کاغذ را بر روی شاخه های درخت « ساکاکی مقدس » بیاویزند .

عبادت مذهبی شینتو چهار بخش دارد که عبارتند از :

۱ ـ تطهیر (هارایی Harai) : که علاوه بر شستشوی دست ودهان می توان با ریختن آب بر روی سر ، تمامی بدن را غسل داد . سپس کاهن با مالیدن شاخه یا برگی از درخت ساکاکی بر روی سر زایر او را تطهیر می کند .

۲ ـ تقدیم هدایا (شینسن Shinsen) : که معمولا از جنس حبوبات یا شراب بوده ،واخیرا چنین متداول شده است که زایران هدایای خود را به صورت نقدی به معابد می دهند . چنانچه زایری توانایی مالی نداشته باشد ، می تواند شاخه ای از درخت ساکاکی را به معبد هدیه کند .

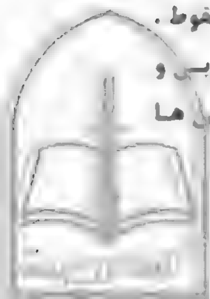


۳ ـ نماز خواندن (نوریتو Norito) : نماز در آیین شینتو منحصر به خواست های مادی وبشری می گردد . برای مثال می توان نماز زیر را که به منظور درخواست برکت و فراوانی کشت وزرع است، به عنوان نمونه ای از نمازهای آیین شینتو آورد :

درآغاز وپیش از هرچیزی ،
در کشتزار مقدست . ای خدای توانا ،
ای کاش آخرین دانه هایی که درو می کنند .
ای کاش آخرین دانه های برنجی که درو می شود .
با عرق چکیده از بازوان آنان آبیاری شود.
وبه لطف ومحبت توشکوفا شود .
وخوشه های فراوان برنج دهد .
برنجی که دست های زیادی به سوی آن دراز خواهد شد .
واولین محصول آن را در ساخت شراب به کار خواهیم برد .

کاهنان هر معبد موظف بودند که نماز ودعای مخصوص خود را تهیه کنند، و این عادت تا دوره « میجی Meiji » [1] ادامه داشت .با ظهور عصر جدید ، دولت ژاپن از آیین شینتو برای اهداف ملی خود استفاده کرد وبه همین جهت از سال ۱۸۷۵ م ، نماز ها ی رسمی دولتی تهیه کرده وکاهنان را موظف کرد که در مراسم و اعیاد و جشن ها ، از آن نمازها ودعاها استفاده کنند . درسال ۱۹٤٦ م «جمعیت معابد شینتو » که سرپرستی بیش از هشتاد هزار معبد را به

۱ - عصر میجی درتاریخ ژاپن (۱۸۶۸ - ۱۹۱۲) دوره ای حساس ومهم است . این عصر منسوب به امپراتور میجی (۱۸۵۲- ۱۹۱۳) است که درسال ۱۸۶۷ م به امپراتوری رسید . این دوره دوره نوگرایی ژاپن بود که در طی آن ژاپن گرایش به غرب را پذیرفت . وبادر خود را به روی بیگانگان گشود این دوره باسقوط . خاندان « توکوگاوا » که حکومتی نظامی و وایس گرا به راه انداخته بودند آغاز گردید وبا ورود افکار عربی و اعطای حقوق شهروندان وتشکیل مجلس نمایندگان همراه بود این دوره در حقیقت عصر خیزش ژاپنی ها و خروج آنان از شرایط قرون وسطایی بود.



عهده داشت در طی دستورالعملی ، تهیه نماز ودعاها را به کاهنان معابد محول کرد .

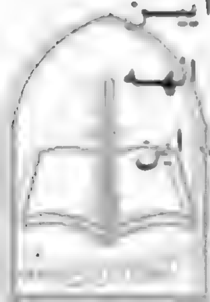
٤ ـ میهمانی سمبلیک (نیورای Neorai) : که در آن زایران با «کامی» معبد غذا تناول می کنند ، ومعمولاً این پذیرایی به صورت نوشیدن چند قطره از عرق برنج است که آن را یکی از کاهنان معبد به زایران می دهد. زایران معبد می توانند درهنگام زیارت ، درخواست اجرای رقص مذهبی مخصوص آن معبد (کاگورا Kagura) را بنمایند . وقابل ذکر است که سی و پنج نوع رقص مذهبی وجود دارد که همگی آن ها از اساطیر کهن ژاپن سرچشمه می گیرند .

۸ ـ عبادت در منزل

عبادت در آیین شینتو از طریق « خدایان روی طاقچه » (کامی دانا Kami dana) به خانه ها راه یافت . این خدایان درحقیقت مجسمه های کوچکی بودند که درجای معینی از خانه که نقش معبد را داشت نگهداری می شدند ومعمولا از معبد بزرگ در «ایسیه» تهیه می شدند . در هر بامداد و هرشامگاه پیروان آیین شینتو باید هدایایی را تقدیم این معبد خانگی وارواح نیاکان خود کنند . مؤمنان پاک نهاد باید پس از گرفتن وضو وتطهیر خویش در برابر معبد تعظیم کنند ، سپس دوبار دست بزنند ، سپس بار دیگر تعظیم کنند وبرای مدت یک دقیقه ساکت شوند .

۹ ـ سمبل ها ورموز شینتو

آیین شینتو از تصاویر استفاده نمی کند ، اما سمبل ها دراین آیین فراوان هستند . شایع ترین این سمبل ها آینه است که با الهه خورشید «اماتراسو» ارتباط دارد ویکی از سه رمز وسمبل معروف این



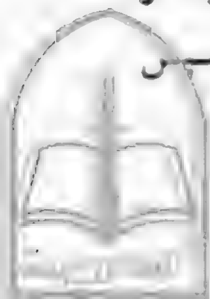
الهه است . دوسمبل دیگر این الهه ، شمشیر وگوهر بزرگ تاما است که آن ها را به نواده خود که قصد فرود آمدن به زمین را داشت هدیه کرد، وبه او گفت که روح او دراین سه هدیه نهفته است ، واز این روست که آیینه به عنوان رمزی مقدس در بسیاری از معابد شینتو و بویژه در معبد بزرگ «ایسیه » گرامی داشته می شود[۱]

تألیف کتاب کوجیکی

در حوالی قرن چهارم میلادی به تدریج قبایل ژاپنی به زیر چتر حکومت مرکزی *یاماتا* در آمدند و درپایان قرن پنجم و آغاز قرن ششم میلادی امپراتوری ژاپن به تدریج شکل گرفت و مشروعیت آن مورد بحث و جدل قرار گرفت . هدف اصلی از نوشتن کتاب «کوجیکی » و کتاب« *نیهونگی* » همانا اثبات ریشه الهی خاندان امپراتوری بود.حکایات این دو کتاب درباره اساطیر کهن ژاپن بود که تاپیش از آن ،این حکایات و اساطیر و اشعار کهن توسط نقالان و به صورت شفاهی نسل به نسل منتقل می گردید. این نقالان که در زبان ژاپنی به آنان «کاتاری بیه» (*کاتاری* :داستان سرای، *بیه* : قبیله) می گفتند در مراسم میهمانی ها و جشن هاحضور می یافتند و این داستان ها را برای مردم تعریف می کردند و بدین گونه بود که این داستان ها در طی اعصار و قرون متمادی سینه به سینه نقل گردید.

در قرن هفتم امپراتور« *جیم مو* » از پراکندگی وسیع این حکایات دچار سرگشتگی شده و اظهار کرد: « آداب و رسوم تاریخی و نسب نامه ما در میان همه خانواده ها پراکنده است و تمامی این داستان ها با دروغ آمیخته شده است و اگر ما امروز آن ها را گرد نیاورده و تصحیح نکنیم به زودی همه آن ها از بین خواهند رفت» .سپس

۱ عقاید دینی ملل جهان . جفری بارندر . عالم المعرفه . کویت سال ۱۹۹۳ . ص ۳۴۲.



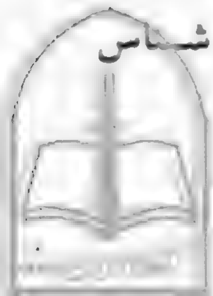
امپراتور از « *هیدا نوآریه* »که بیست و هشت ساله بود، خواست که به همه جا سفر کند واین حکایات را جمع آوری ومورد مطالعه قرار دهد، اما امپراتور قبل از پایان یافتن کتاب درگذشت. پس از او ملکه «*گیم یو* » کار او را ادامه داد و شخصی به نام «*اونو یاسومارو* » را موظف کرد که هرآن چه را که « *هیدانوآریه* »گرد آورده بود بنویسد. پس « *اونو یاسومارو* » درطی چهار ماه کتاب را نوشت ، سپس در روز بیست و هشتم ژانویه سال ۷۱۲ میلادی این کتاب را به ملکه هدیه کرد و بدین گونه بود که کتاب«*کوجیکی* » (کارنامه حوادث کهن) در اوایل قرن هشتم میلادی و بعداز ورود مذهب بودا به ژاپن به وجود آمد، اما نباید فراموش کرد که این اساطیر ، تاریخی کهن دارند و پیش از ورود مذهب *بودایی* در طی قرن های چهارم ،پنجم و ششم پدید آمده است .به همین علت کتاب *کوجیکی* مهم ترین کتاب مذهبی برای شناخت نگرش دینی ژاپنی ها به شمار می رود.

کتاب *کوجیکی* به سه فصل تقسیم می گردد:فصل اول آن به داستان آفرینش و پدید آمدن جزایر متعدد ژاپن و نزول خدایان (اجداد خاندان امپراتوری) به زمین می باشد .

فصل دوم ، از دوران امپراتور « *جیم مو* » تا دوران امپراتور« *سوجین*» را شامل می شودکه در دوران همین امپراتور اخیر بود که افکار *کونفسیوسی* وارد ژاپن گردید و این امر نقطه عطف مهمی در تاریخ تمدن ژاپن می باشد.

فصل سوم کتاب از دوران امپراتوری « *نینوتوکو* » آغاز شده و تا دوره زندگی مولف ادامه می یابد .[۱]

کتاب *کوجیکی* به حروف چینی بسیار کهن نوشته شده است که امروزه دیگر متداول نیست وتنها گروهی از متخصصین زبان شناس



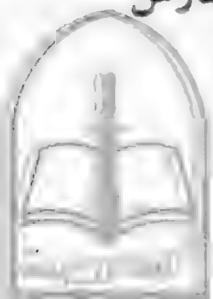
۱ ــ ماسومی شیباتا ، مقدمه ترجمه فرانسوی کوجیکی ، چاپ سال ۱۹۶۸ پاریس .

قادر به خواندن آن می باشند واین متخصصین در مورد معانی بسیاری از کلمات وجملات کتاب اختلاف نظر دارند .زیرا که این کلمات و جملات را به چندین طریق می توان خواند وبه همین علت امروزه ترجمه های متعددی از کتاب کوجیکی به زبان جدید ژاپنی شده است که تمامی این ترجمه ها در ذکر عناوین وسرفصل ها وروح و نگرش کتاب متفق القول اند .[1] ترجمه کتاب حاضر از روی ترجمه عربی این کتاب صورت گرفته است که مترجم عربی آن از اصل ژاپنی کتاب وترجمه فرانسوی وترجمه انگلیسی آن به طور هم زمان استفاده کرده است .

کارشناسان نقد وبررسی کوجیکی

هشت سال پس از ظهور کوجیکی کتاب دیگری پا به عرصه وجود گذاشت که نامش« *نیهونگی* » (کارنامه ژاپن) و در سی فصل نگاشته شده بود ، کتاب « *نیهونگی* » درحقیقت کامل کننده کتاب کوجیکی بود وسعی می کرد که نواقص کوجیکی را پرکند وبه روشی مشابه تاریخ نویسی چینی نوشته شده بود . این کتاب را جورج ویلیام استون به انگلیسی ترجمه کرد و درسال ۱۸۹۶ درلندن به چاپ رساند.

کتاب *نیهونگی* به تدریج توانست دیده ها را به خود جلب کند و به همین علت کتاب کوجیکی تا دوره « *ایدو* » (۱۶۱۵ ـ ۱۸۶۷ م) به بوته فراموشی سپرده شد. از این رو قدیمی ترین نسخه خطی کوجیکی، نسخه ای است که متعلق به سال ۱۳۷۱ م بوده ودرمعبد «شیمبکوجی» در «*ناگویا*» نگهداری می شود ، درحالی که از کتاب «نیهونگی » نسخه های خطی متعددی وجود دارد که تاریخ نگارش



۱ ـ محمد عضیمه ،مقدمه ترجمه عرب کوجیکی ، چاپ سال ۱۹۹۹ ، بیروت ، ص ۴۷

آن ها به دوره«*هیان*»(۷۹٤ ـ۱۱۸۵ م) باز می گردد وبدین گونه مشاهده می کنیم که مطالعات وتحقیق درزمینه *نیهونگی* بیشتر بوده و دوره های تاریخی گسترده ای را به خود اختصاص داده است .

دراین جا شایسته است که معروف ترین کارشناسان متخصص ژاپنی در زمینه مطالعه وبررسی کوجیکی رامعرفی کنیم :

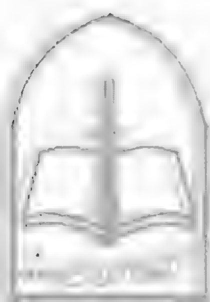
۱ ـ*ارابیه کانیگوی* : که مولف کتاب کوجیکی *اوراکاگی* است .این کتاب درسال ۱۷۲۳ م نوشته شده وقدیمی ترین شرح شناخته شده کوجیکی است که تا به امروز باقی مانده است .

۲ ـ*ارابی هاکوسیکی* (۱۷۲۵ م) : که معتقد بود وقایع کتاب های کوجیکی و*نیهونگی* حقیقی است ونمی پذیرفت که نگرشی شاعرانه در ذکر حوادث وجود دارد ، از این رو دوکتاب مذکور را به روشی عقلانی شرح کرده است.

۳ ـ *کامو نومابوچی* (۱۷٦۹ م) : اولین کسی است که کتاب کوجیکی را بر*نیهونگی* ترجیح داد .

٤ ـ*موتو اوری نوریناگا* (۱۸۰۱ م) بزرگ ترین کارشناس متخصص در زمینه کتاب کوجیکی است . اوشاگرد *کامو نومابوچی* بود و بسیار تحت تاثیر افکار او قرار داشت .او کتابی به نام« کوجیکی دون» درشرح کتاب کوجیکی نوشت که چهل و چهار فصل داشت.

او این کار را در سن سی و پنج سالگی آغاز ودر سن شصت ونه سالگی به پایان رساند ومدت نوشتن کتاب سی وپنج سال طول کشید . کتاب مذکور کتابی بسیار دقیق است که روش صحیح خواندن هر واژه از کتاب را به همراهی معنی دقیق آن بیان کرده وبه بحث مقایسه ای درمورد هر اسطوره پرداخته است . صاحب نظران



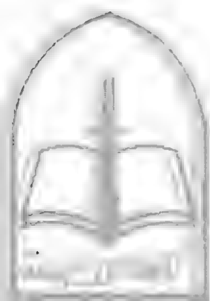
متفق القول هستند که این کتاب بهترین کتاب در زمینه شناخت کوجیکی است واز هر نقص وکاستی به دور است.[۱]

پس از دوره اصلاحات میجی (۱۸۶۷ م) پژوهشگران ژاپنی شروع به تحقیق وپژوهش کتاب های کوجیکی و*نیهونگی* به روش اروپایی نمودند که ما دراین جا به ذکر سه تن از آنان می پردازیم :

۱ ـ *تسودا سوکی ایچی* (۱۸۷۳ ـ۱۹۶۲ م) : یکی از بزرگ ترین تاریخ نویسان معاصر ژاپن است که استاد دانشگاه *واسیدا* بود . او برای اولین بار مطرح کرد که برخی از اساطیر کتاب های کوجیکی و *نیهونگی* هیچ ربطی به وقایع تاریخی ندارد وبرای مثال امپراتوران قبل از امپراتور سوجین همه زاده وپرداخته ذهن وخیال مؤلفین می باشند . این اظهار نظر باعث بروز مخالفت های شدیدی درمیان جامعه ژاپنی گردید ،به طوری که همه تألیفات این نویسنده ممنوع شده وخود وی نیز به محاکمه کشیده شد .

۲ ـ *واتسوجی تیتسرو* (۱۹۶۰م) : یکی از بزرگ ترین فلاسفه معاصر ژاپن واستاد اخلاق دانشکده *توکیو* بود . محور مطالعات او فلسفه و فلسفه تاریخ بود . نویسنده مذکور درسال ۱۹۲۰ م کتاب «فرهنگ کهن ژاپن» رامنتشر کرد وهدف او از نوشتن این کتاب بررسی پدیده های فرهنگی ژاپن قبل از ورود مذهب بودیسم بوده است . وی معتقد بود که کتاب کوجیکی از لحاظ ادبی بر کتاب *نیهونگی* برتری بسیاری دارد .اوکوجیکی را به عنوان بزرگ ترین حماسه نژاد ژاپنی می شناسد .

۳ ـ *کورانو کینجی* : رییس انجمن مطالعات کوجیکی است که کتاب مهمی در باره مقایسه کوجیکی وآثار حماسی غرب نوشته است .



۱ ـ ماسومی نیباتا ، مقدمه ترجمه فرانسوی کوجیکی ، چاپ سال ۱۹۶۸ پاریس .

اهمیت کتاب کوجیکی

۱ ـ اهمیت تاریخی

درهنگام مطالعه کوجیکی خواننده با تاریخ کهن ژاپن آشنا می شود ،البته حوادث مذکور درکتاب رانمی توان حوادث محض تاریخی دانست . زیرا که این حوادث با بسیاری از افسانه های محلی ژاپن کهن آمیخته شده است. برای مثال هنوز مسئله فتح شرق به وسیله امپراتور جیم مو یکی از موارد بحث وجدل در زمینه تاریخ ژاپن است .کوجیکی روایت می کند که امپراتور جیم مو ازمنطقه *هیموکا* به سوی جنوب کیوشو رهسپار شد .برخی از مؤرخان مثل«*ایچی نی ریوسوکیه* » معتقداست که *یاماتوی* مذکور درکوجیکی امروزه درمنطقه *نارا* واقع شده است ، او حادثه فتح شرق به وسیله جیم مو را به شکل زیر می بیند :

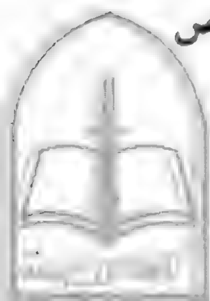
« . . . خانواده« *سینوما* » پس از کنار نهادن« *ویئی* » از سلطنت در سال ۲٦۵ م توانستند تا سال ٤۲۰ م به نام خاندان« *تسینو* » بر ژاپن حکومت کنند . این مسئله برای حکومت یاماتو که روابط بسیار صمیمانه ونزدیکی با «*وینی* »داشت ، گران تمام شد ،به طوری که باعث تضعیف نیروی *یاماتو* گردید ، وچه بسا که پادشاهی در شمال کیوشو ازاین فرصت استفاده کرده و در پایان قرن سوم توانسته باشد به سوی شرق پیشروی کرده وبتدریج و با روشی مسالمت آمیز بر حکومت «*ملکه یاماتو (نوبو)* »چیره شود و کشور خود را *یاماتو* بنامد وچه بسا که این امپراتور همان امپراتور سوجین باشد وبه همین علت به نام «*امپراتور میماکی اولین حاکم سرزمین* » نامیده شده است. این امپراتور به سایر ولایات حمله کرد اما به ولایات شمال کیوشو حمله نکرد ،وبرخی را اعتقاد بر این است که آن منطقه درآن دوره زیر سلطه امپراتوری نبود ، اما پروفسور« *ایچی نی* » معتقد است که



چون خود امپراتور از آن منطقه برخاسته بود، پس نیازی به تصرف آن منطقه نداشت وچه بسا ممکن است که امپراتور جیم مو به گونه ای با شخصیت امپراتور سوجین مرتبط باشد. بنا به نوشته کتاب *نیهونگی* سال به قدرت رسیدن امپراتور جیم مو سال ۶۶۰ م است وبدین گونه فاصله زمانی بین او و امپراتور سوجین ۹۰۰ سال می شود ومعقول نیست که امپراتور جیم مو این مدت را زندگی کرده باشد. براین اساس کتاب *کوجیکی* و*نیهونگی* هشت امپراتور ساختگی وخیالی خلق کرده اند تا این فاصله زمانی راپرکنند، بویژه که رقم هشت رقم محبوب ملت ژاپن است ودر فرهنگ آن ها به فراوانی اشاره دارد. به همین علت به خوبی می توان درک کرد که چرا سه امپراتور قبل از سوجین هرکدام بیش از یکصد سال عمر کرده اند، واما داستانی که می گوید امپراتورجیم مو از جنوب «کیوشو» حرکت کرد ریشه درایمان به پرستش خورشید دارد، اماحقیقت این است که سوجین از قصر «*اوکادا*» در استان «*فوکو اوکا ی*» امروزی به راه افتاد.

به هرحال بسیاری از منابع و دلایل پروفسور «ایچی نی» را نمی توان در این جا ذکر کرد، اما به جرأت می توان گفت که: تفسیر و تأویل کوجیکی می تواند تاحدودزیادی ما را به فهم تاریخ کهن ژاپن یاری رساند.

مثال دیگر دراین زمینه مربوط به منطقه «*ایزومو*» است. خاک این منطقه غنی از معادن آهن وفلزات دیگر است وبه راحتی می توان اهمیت این منطقه را درک کرد وباید دانست که این منطقه ازدیدگاه اساطیر کتاب *کوجیکی* نیز اهمیت دارد وسیطره بر این منطقه برای حکومت *یاماتو* (*نارای کنونی*) بسیار مهم بوده است به همین علت کتاب کوجیکی فصلی را به تسلیم *ایزومو* به *یاماتو* اختصاص



می دهد که این فصل تحت عنوان «*خـــدای ســرور ولایـت بـزرگ*» سرزمین را تحویل می دهد ، می باشد .

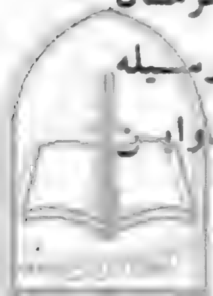
یکی از تاریخ نگاران اضافه می کند که «*یامــاتو*» نـیز مدتـی بـه تصرف *ایزومو* درآمد ،زیرا که درکوجیکی (ص ۱۵۰) آمـده اسـت که «*خدای سرور ولایت بزرگ*» معبدی را درکوهستان میمـــورو ودر *نارا* ساخت .

۲ ـ اهمیت دینی کوجیکی

کلمه *کامی* بارها وبارها درکوجیکی تکرار شده اســت . ایـن واژه همان طور که پیش تر گفته شد ،معانی مختلفی دارد ومی تــوان آن را به «نفس» ، «روح» و«خدا» ترجمه کرد البته درترجمه آن به معنی خدا باید توجه داشت که منظور نه تنها خدای نیکـی بلکـه خـدای شـر و پلیدی نیز هست .

ترس ونگرانی اقوام اولیه از عوامل طبیعی باعث به وجــود آمـدن یک سری آداب ورسوم ومراسم سحر آنگیز (مثل ساختن معابد بـرای زایمان ، رقص ، آوازهای دسته جمعی برای مردگان ، ظروف مقـدس، تطهیر وغیره) گردید .

این اقوام معتقد بودند که قضا وقدر را یک سری ازنیروهای مخفــی و سری در دســـت دارنـــد ، بـــه همیـــن علـت شـروع بـه پدیـد آوردن واسطه های الهی نمودند تا بتوانند خود را از آنان دراَمان بدارند و در این راه تابدان جا پیشروی کردند که معتقد شدند ،ارواح مـــی تواننـد در اجساد برخی از افراد بشری حلول کننـــد (مـانند داسـتان ملکـه هیمیکو که به وسیله همین سلطه روحی توانســـت بـر کشـور فرمـان براند) . به همین علت *کوجیکی* گنج گران بهایی است که بــه وسـیله آن می توان به روان شناسی دینی اقوام اولیه بشـری پـی بـرد ،وایـن



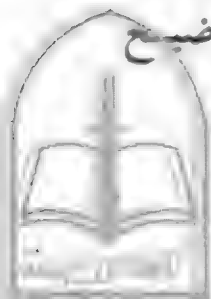
بسیار طبیعی است که پهلوانی بــه علــت خصوصیــات اخلاقــی ویــا نیرومندیش پس از مرگ به مرتبه خدایان برســد. وســپس بــه تدریــج اهمیت این خدایان محلی افزایش می یــابد وبــه خدایــان ملــی ویــا منطقه ای تبدیل می شوند .

ازمیان عقاید متعدد ، ریشه دارترین ومهم ترین آن ها ، تقدیــس و بزرگداشت خورشید به عنوان منبع روشنایی وزندگــی اســت کــه در شخصیت الهه بزرگ وبامهابت«*اماتراسو* » متجلی می شود . به همیــن علت ژاپنی ها معتقدند که معبد بزرگ « *ایسه*» که مخصوص عبــادت این الهه است مقدس ترین معبد مذهب شینتو است .چنین اعتقادی بــه خورشید برای مردمی که اکثریت آنان را کشاورزان تشکیل می دهنــد امری بسیار طبیعی است ،وما امروزه شاهدیم که این عقیــده بــاوجود گذشت قرن ها وعلی رغم پیشرفت صنعتی ژاپن هنوز هــم در میــان ژاپنی ها ریشه دار واستوار است .

جالب است یاد آور شــویم کــه « *جــان پــل ســارتر* » و«*سیمون دوبوار*» درهنگام بازدید از *ژاپن* درسال ۱۹۶۶ م درمیهمانی شامی کــه در« *کیوتو* » به افتخار آنان بر پاشده بود ازحاضرین چنین پرسیدند :

ـ ژاپن کشوری صنعتی است اما چرا دراین کشور (واز جمله حتــی شهرهای بزرگ) مردم شب هــا ، بــه روش کشــاورزان، بــه خــواب می روند ؟

ژاپنی ها درآغاز متوجه مفهوم سؤال نشدند ،اما بعدها دریافتند کــه منظور این است که همه ژاپنی ها شب زود به بستر می رونــد وصبــح زود از بستر برمی خیزند ، درژاپن جهانگردان درآغاز از روشنی خیره کننده خیابان ها لذت می برند اما دیری نمی پاید کــه ســاعت یــازده فرامی رسد وخیابان ها از مردم خالی می شوند .ژاپنی هــا درتوضیــح این امر می گویند که علت این مسئله دو چیز است :



۱ ـ ژاپنی ها کارگرند ،به همین علت شب ها زود به بستر می روند .
۲ ـ خانواده ها در ژاپن ساختاری استوار و تحکم آمیز دارند و آزادی فردی اعضای خانواده محدود است به همین علت افراد شب ها زود به خانه باز می گردند .

اما این جواب نتوانست آنان را متقاعد کند ،زیرا که فرانسویان نیز کارگرند وهم چنین ساختار خانواده در اروپانیز دقیق واستوار است اما با این وجود هنگامی که شب نشینی ها در پاریس آغاز می شود ، درژاپن به پایان رسیده است .

این مسئله قابل تفسیر نیست مگر آن که به اهمیت وژرفای اعتقاد ژاپنی ها به الوهیت خورشید پی ببریم .

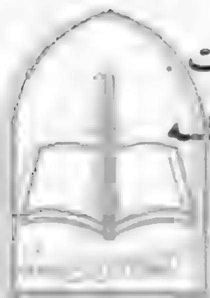
در ژاپن پرستش خورشید به عنوان تجربه ای دینی اهمیت فراوانی دارد واز این روست که شخصی به نام« *کوروزومی مونیتادا* » (۱۷۸۰ ـ ۱۸۵۰ م) تحت تأثیر این تجربه می گیرد :

« او در سپیده دم رو به خورشیدی که از پس ابرها بیرون آمده می ایستد و به احترام آن سه بار دست می زند ،سپس با تمامی اراده به خود فراموشی و ناخود آگاهی فرو می رود . خورشید نیز اندک اندک نورانی تر می شود و اشعه زرین آن بیشتر وبیشتر می گردد و ناگهان به «*مونیتادا* » نزدیک می شود و سینه اش را روشن می کند و باعث می شود که اوبه سوی خورشید بجهد و در این هنگام است که حالت «وجد» و« وحدت وجود » بین خدا وانسان ایجاد می شود » .

بعد از گذراندن این تجربه دینی ،او مذهب شینتویی جدیدی را به نام «*کوروزومی* » پایه گذاری کرد .

۳ ـ اهمیت اساطیری کوجیکی

کتاب *کوجیکی* یکی از کتاب های پربار اساطیری است .
دانشمند اسطوره شناس « *ماتسو موتو نوبوهیرو* » معتقد است که



داستان خروج *الهه بزرگ اماتراسو* از غار آسمانی ، بیانگر آداب و رسوم مختلف اقوام اولیه در برابر خورشید است تا نور آن دوباره طلوع کند وباروری وزندگی را پس از طی کردن پاییز دوباره به ارمغان آورد . اوهم چنین معتقد است که کشته شدن« *الهه شاهدخت آذوقه* » به وسیله « *والاحضرت نرینه نیرومند خشن وسریع* » [*هایا سوسانو*] وتبدیل اندام های این الهه به حبوبات وکرم ابریشم بازگو کننده آداب ورسوم کشاورزان اولیه وراز ونیایش آنان جهت باروری گیاهان وقربانی کردن انسان ها وحیوانات دراین زمینه است .

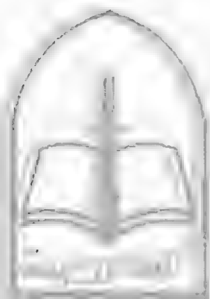
داستان دیگر کوجیکی که از معروفیت بسیاری برخوردار است داستان کشتن« *اژدهای بزرگ کوشی* » توسط « *والاحضرت نرینه قوی وسریع و خشن* » *(هایا سوسانو)* در نزدیکی رودخانه« هی» در ولایت « *ایزومو* » است ، که به روش های زیر تفسیر شده است :

۱ ـ چه بسا که درگذشته های دور سالیانه دوشیزه ای را به عنوان قربانی ، تقدیم اژدهای بزرگ که خدای رودخانه بود می کردند تا از خطرات جانی و مهلکی که رودخانه برای منطقه ایجاد می کرد، درامان باشند و بعدها این مسئله به صورت افسانه ای درآمده و به وسیله« *والاحضرت نرینه قوی هایا سوسانو* » منسوخ شده است .

۲ ـ برخی معتقدند که این داستان بازگو کننده جنگی طولانی به منظور به دست آوردن معادن آهن منطقه« *ایزومو* » بوده است و اژدها در این داستان این گونه توصیف شده است که :

«بالای بدن اژدها خزه ها وسرخس ها وقارچ ها روییده بودند ، طول این اژدها معادل طول هشت دره وهشت تپه بود واگر به شکم اونگاه می کردیم ، شاهد ترشح خون وچرک بودیم » .

شاید این توصیف توصیفی شاعرانه از معادن آهن باشد .

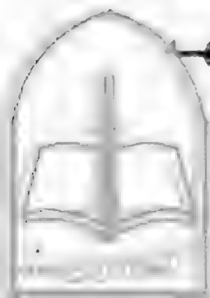


۳ ـ دکتر «تسودا کی چی» معتقد است که این داستان پژواک اعمالی سحرآمیز است که باعث باروری کشتزارها می گردید وناشی از همبستری دوشیزه با اژدها که سمبل روح زمین است می باشد. دوشیزه ای که نامش «شاهدخت شانه کشتزار» نیز آدمی را به یاد کشت و زرع می اندازد. داستان می گوید که اژدها هرسال باز می گردد تا دوشیزه ای را ببرد واین نشان می دهد که این مراسم سحر آمیز سالیانه تکرار می شده است.

٤ ـ «کورانو کینجی» معتقد است که این حکایت مربوط به جنگ قبیله «ایزومو» با قبیله بومی «کوشی» است که درپایان منجر به بیرون راندن قبیله« کوشی »گردید. چه این که دوشیزه سمبل زمین وکشتزار منطقه، اژدها سمبل قبیله بومی«کوشی» و «والاحضرت هایاسوسانو» سمبل قبیله ایزومو می باشد.

در عرصه بررسی های میتولوژی می توان شباهت زیادی بین اساطیر ژاپن و اساطیر ملل دیگر جهان یافت، برای مثال در کوجیکی آمده است که اگر کسی یک وعده از غذای دوزخ یا دیار مردگان بخورد دیگر نمی تواند به این دنیا بازگردد. این اسطوره ما رابه یاد اسطوره« پرسفون » می اندازد که در طی آن« الهه دمتر » از خدای «زئوس »می خواهد که دخترش را از دوزخ بیرون آورد، واو پاسخ می دهد : اگر یک وعده از غذای دزوخ خورده باشد، دیگر به هیچ وجه نمی توان اورا ازآن جا بیرون آورد.[1]

درجایی دیگر کوجیکی می گوید :« والاحضرت یاماتوی خشن » (یاماتوتاکیرو) پس از مرگ به پرنده سفید بزرگی تبدیل شد. این اسطوره شباهت بسیاری به برخی اساطیر یونان دارد که از آن جمله است : وقتی «پردیکس» به وسیله عمویش« ددال »کشته شد، الهه



۱ - فرهنگ اساطیر یونان ورم. تألیف پیر گریمال. ترجمه احمد بهمنش .ج ۱. ص ۲۴۵.

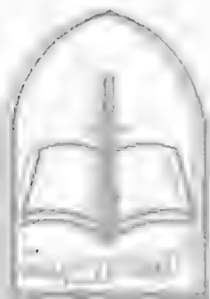
«آتنا» اورا به صورت پرنده درآورد[۱]، هم چنین خواهران« *ملناگار* » به علت گریه بر برادر شان به پرنده تبدیل شدند.[۲]

در جایی دیگر خواننده درهنگام خواندن فصل مربوط به سفر «*ایزاناگی*»به دیار مردگان برای دیدن همسرش« ایزانامی» به یاد اسطوره سفر «*اورفه*»به دوزخ برای دیدن *اوریدس* می افتد ،هرچند که عاقبت این دو داستان متفاوت است وعکس العمل «*ایزاناگی*» با عکس العمل« *اورفه* » بسیار متفاوت است که این مسئله ریشه در اختلاف نگرش وجهان بینی این دوملت دارد ،چه این که« *ایزاناگی* » با دیدن واقعیت جسد همسرش که نفرت انگیز شده بود ،شاید می خواهد واقع گرا بودن ژاپنی ها را به مابنمایاند ، درحالی که «*اورفه*[۳] »حتی در دیار مردگان نیز هم چنان دلباخته وهواخواه «*اوریدس*»باقی می ماند که شاید این موضوع رمانتیک بودن یونانی ها را بیان می کند.

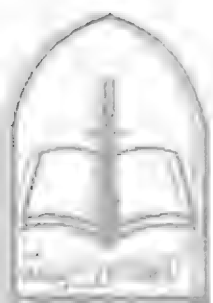
۱ - فرهنگ اساطیر یونان ورم . تألیف پیر گریمال . ترجمه احمد بهمنش . ج ۲ . ص ۷۰۷ .

۲ - فرهنگ اساطیر یونان ورم . تألیف پیر گریمال . ترجمه احمد بهمنش . ج ۲ . ص ۶۱ .

۳ - فرهنگ اساطیر یونان ورم تألیف پیر گریمال . ترجمه احمد بهمنش . ج ۲ . ص ۶۵۵ .



فصل اول



آفرینش آسمان وزمین

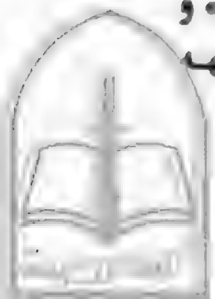
درهنگام آفرینش آسمان وزمین ، درگستره آسمان برین سه خدا به دنیا آمدند که عبارت بودند از : خدای بزرگ «سرور مرکز آسمان » وخدای بزرگ « بلند مرتبه تولید» وبالاخره خدای «زایمان های الهی » .این سه خدا به صورت افراد مجردی تجلّی کردند وکالبد خویش رااززمعرض دید همگان پوشاندند.

سپس درحالی که زمین ،تازه پدید آمده ، شبیه لکه روغن شناوری بود که هم چون آسیاب حرکت می کرد ،از «چیزها» دوخدای دیگر به دنیا آمدند که هم چون جوانه نی شکفته شدند وآن ها عبارت بودند از خدای « جوانه نی » وخدای «مقیم ابدی آسمان » واین دو خدا به صورت افراد مجردی تجلّی کردند وکالبد خود را ازمعرض دیدهمگان پوشاندند .

خدایان پنج گانه فوق ،خدایانی آسمانی هستند که از سایر خدایان متعدد آسمانی دیگر متمایز می باشند .

خدایان دیگری که بعد از آنان به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : خدای «مقیم ابدی زمین » و سپس خدای « ابر وکشاورزی پر بار » که این دوخدا به صورت افراد مجردی تجلّی کردند وکالبد خود را از معرض دید همگان پوشاندند .

خدایانی که پس ازآن به دنیا آمدند عبارت بودند از :خدای « گل» وهمسرش الهه «شمشیر »،خدای «ستون سخت » وهمسرش الهه «ستون تحریک شده» ، خدای « نرینه بزرگ » وهمسرش الهه «مادینه بزرگ » ،خدای «اندام بالغ» و همسرش الهه «کمال معشوق » وبالاخره خدای «ایزاناگی»و همسرش الهه «ایزانامی» .



خدایان مذکور ازخدای «مقیم ابدی زمین » تـا الهـه «ایزانـامی » گروهـی از خدایان را تشکیل می دهند که به آن ها «نســل هـای اسـطوره ای هفـت گانـه » می گویند.

(دوخدای اول مجرد بودند .به همین علت هر کدام از آن ها یک نسل به شمار می آیند .اما ده خدای بعدی هر زوجی ،یک نسل به شمارمی آیند).

ایزانـاگی و ایزانـامی [1]

۱ ـ استوار کردن زمین

همه خدایان آسمانی به دوخدای «ایزاناگی »و«ایزانامی» دستور دادند که :

«این زمین جاری راترمیم وتثبیت کنید » واین کار رابه آنـان سپردند ویـک تـبر آسمانی کنده کاری شده به آنان دادند ودرحالی که ایـن دوخـدا بـر روی «پـل شناور آسمان » [2] ایستاده بودند ،تبر الهی رادر آب شور دریا فروبردند وبه صورت دورانی به حرکت درآوردند ،سپس آن را به گونه ای بـیرون کشـیدند کـه بـاعث ایجاد حباب های آب گردید . دراین هنگام قطرات شور ،چکیده ازتبر، برروی هم افتادندوجزایری گردیدند ،وچنین بود که جزیره «نونوگورو » [3] به وجود آمد .

۲ ـ ازدواج دوخدای ایزاناگی وایزانامی

دوخدای ایزاناگی وایزانامی پس از آن که از آسمان بر آن جزیره فرود آمدند، مشغول برداشتن ستون های آسمانی بزرگ وساختن خانه ای به ارتفـاع هشـت پـا شدند.

ایزاناگی از همسرش ایزانامی پرسید :

ـ اندامت چگونه است ؟

همسرش پاسخ داد:

ـ اندامم کامل شده است . کامل شده ،امابخشی از آن هنوز کامل نشده است .

دراین هـنگام ایزاناگی فریاد برآورد :

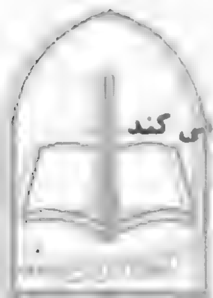
ـ اندام من هم کامل شده است . کامل شده ،اما بخشی از آن بسیار کامل شـده است وبه همین جهت معتقدم که اگر من بخش بسیار کامل شده خـودرا دربخـش

---

۱ ـ اسم کامل آنان « ایزاناگی نومیکوتو » و «ایزانامی نومیکوتو » است

۲ ـ « پل شناور آسمانی » نام پلی است که به اعتقاد آنان آسمان را به زمین متصل می کند

۳ ـ به معنی « خود سخت شو » .



غیر کامل تو فرو کنم، بـه زودی زمیـن را خواهیـم زائـید . تـو زایمان راچگونـه می بینی ؟

ایزانامی پاسخ داد :« چیز خوبی است».

به همین علت ایزاناگی فریادی بر آورد وگفت:«در این حالت ، من و تو ، درآغـاز گردستون های بزرگ آسمانی خواهیم چرخید ،سپس باهم جفت خواهیم شد »[1].

بعد از پیمان بستن ،ایزاناگی گفت :

ـ «تو ازسمت راست بگرد ومن ازسمت چپ می گردم تا به هم برسیم ».

هنگامی که گردستون می گشتند الهه ایزانامی سخن آغاز کرد وگفت :

ـ آه ای مرد سحر انگیز .

ایزاناگی در جوابش گفت :

ـ آه ای زن سحرانگیز .

پس از آن که هر کدام از آن ها ،این سخن را برزبان آوردند.ایزاناگی ادامه داد:

ـ خوب نیست، که زن در آغاز سخن بگوید».با این وجود، آن هادراتاق خویش بـا هم درآمیختند و برای آنان پسری به نام «هیروکو » به دنیـا آمـد کـه اورابربـالای قایق کوچکی ازنی گذاشته و رها کردند ،سپس جزیره «اوا» رابه وجود آوردنـد و این جزیره جزو فرزندان آن ها به شمار نمی آید .

۳ ـ آفرینش جزایر بزرگ هشت گانه

دوخدا ، باهم به تأمل پرداختند وباخودگفتندکه : «همه کودکـانی راکـه تـا آن هنگام به وجود آورده بودند ،کودکانی غیر کامل بودند وباید خدایان آسـمانی را به این موضوع آگاه کرد ».

پس به آسمان بالا رفتند و ازخدایان آسمانی درباره کارخود پرسیدند .

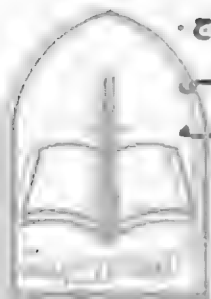
خدایان آسمانی پس ازآتش زدن استخوان شانه گوزن همراه بـاچـوب ، و انجـام مراسم کهانت وتنجیم پاسخ دادند :

ـ شایسته نیست که زن اول سخن بگوید ، برگردید وبه زمین فرود آیید وهمه چـیز را تکرار کنید .

چنین بودکه آنان فرود آمدنـد وهـم چـون گذشـته گردسـتون آسـمانی بـزرگ گردیدند واین بار ایزاناگی آغاز سخن کرد وگفت :

---

۱ ـ هنوز اقوام بسیار کهن « کویی چیو » ساکن جنوب چین . درهنگام برپایی مراسـم ازدواج ، ستونی برپا می کنند ومردان درهنگام انتخاب همسر باید گرد آن برقصند .چنین شواهدی مـی تواند درشناخت اصل نژاد ژاپنی کمک نماید ونظریه دانشـمندانی را کـه بـر اسـاس مقایسـه جمجمه های نیاکان ژاپنی معتقدند که اصل آنان از جنوب چین است را تأیید می کند .



ـ آه ای زن سحر انگیز .
همسرش الهه ایزانامی ادامه داد:
ـ آه ای مردسحرانگیز .
سپس ازدواج کردند وپسری به دنیا آوردند که جزیره «اواجی نوهونوساواکیه» نام داشت. سپس جزیره «دو اسمه ایو» رازاییدند . این جزیره چیزی غیر ازجسد نداشت ولی دارای چهار وجه بود وهروجهی اسمی داشت وچنین بود که ولایت «ایو» به نام «شاهدخت سحر انگیز» وولایت «سانوکیه» به نام «شاهزاده روح برنج» وولایت «اوا» به نام «شاهدخت آذوقه» و ولایت «توسا» به نام «سرور دلاوری» نامیده شدند .

سپس جزایر «فرزندان سه گانه اوکی» رازاییدند ونام دیگر «اوکی» «سرور آسمانی جزایر تثبیت شده» بود .

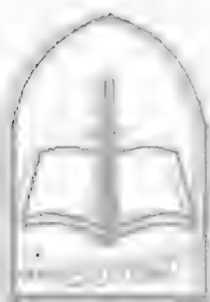
سپس جزیره «تسو کوشی» رازاییدند واونیز چیزی غیراز یک جسد وچهار وجه نداشت وهروجهی اسمی داشت که چنین است : ولایت «تسوکوشی» که به نام «سرور خورشید درخشان» وولایت «تویو» که به نام «سرور اشعه فراوان خورشید» وولایت «هی» که به نام «سرور برابر خورشید» وولایت «کوماسو» که به نام «سرور خورشید دلاور» نامیده می شود .

سپس جزیره «ایکی» را زاییدند که نام دیگر آن «ستون های آسمانی یگانه» است . سپس جزیره «توسو» رازاییدند که نام دیگر آن «شاهزاده خانم آسمانی انگشتر دار» است.

سپس جزیره بزرگ «یاماتو» دارنده غله های فراوان راکه نام دیگر آن «سرور غله های آسمانی فراوان» است زاییدند .

این جزایر هشت گانه چون درآغاز زاییده شدند به نام «سرزمین جزایر بزرگ» نامیده شدند .

پس ازآن و در بازگشت به جزیره «اونوگورو» آن ها جزیره «کو» در«کیبی» راکه «سرور همیشگی خورشیددلاور» نامیده می شود، زاییدند . سپس جزیره «ازوکی» راکه «شاهد خت اونودیه» نامیده می شود زاییدند . سپس جزیره «او»[1] راکه «سرور اوتامارو» نامیده می شود زاییدند . سپس جزیره «هیمیه»[2] راکه «نرینه یگانه آسمانی» نامیده می شود زاییدند .سپس جزیره «توشیکا» راکه



۱ ـ این جزیره اکنون در استان «یاماگوشی» قرار دارد .
۲ ـ این جزیره اکنون در استان «او ـ إیتا» قرار دارد .

«نرینه چندگانه آسمانی » نامیده می شود، زاییدند .سپس جزیره «فوتاگو »[1] راکه « دومعبد آسمانی » نامیده می شود، زاییدند (ازجزیره « کو » تا جزیره «دومعبد آسمانی » به طور اجمالی شش جزیره می باشند).

٤ ـ تولد خدایان

چنین بود که آنان ولایت ها را زاییدند ،آن گاه کارخودرا بازاییدن خدایان ادامه دادند وبه ترتیب خدایان زیر را زاییدند : خدای « نرینه دارنده اشیای متعدد » ، خدای «شاهزاده صخره وزمین » خدای «سرور بزرگ دروازه »، خدای «نرینه پیش گیرنده آسمانی » ، خدای « شاهزاده بزرگ معبد » ، خدای « نرینه چند گانه بادها » ، خدای دریا که نامش خدای « روح بزرگ اقیانوس » است ودوخدای سرچشمه رودخانه ها که نام شان ،خدای « شاهزاده آزاد شده جهنده» و همسرش الهه « شاهدخت آزاد شده جهنده » می باشد (که تعداداین خدایان ، از خدای « نرینه دارنده اشیای متعدد » تا الهه «شاهدخت آزاد شده جهنده » به طور اجمال ده خدامی باشند).

چون دوخدای « شاهزاده آزادشده جهنده » و«شاهدخت آزاد شده جهنده»، یکی موظف به حمایت ازرودخانه ها ودیگری موظف به حمایت دریاها بودند .به همین علت خدایان زیر را زاییدند : خدای « حباب آرام » ، خدای « حباب جاری » ،خدای «سطح آرام آب » ، خدای «سطح خروشان آب » ، خدای «تقسیم کننده آب های آسمانی »، خدای « تقسیم کننده آب های زمین » ،خدای «ابزار های آبی آسمانی » و خدای «ابزارهای آبی زمینی » (که تعداداین خدایان از خدای «حباب آرام » تا خدای «ابزارهای آبی زمینی » به طور اجمالی هشت خدا می باشند).

سپس خدایان زیر را زاییدند : خدای باد که نامش خدای «شاهزاده دارنده وزش های طولانی » است و خدای چوب که نامش «روح ساقه برنج » است و خدای کوه ها که نامش خدای «روح بزرگ کوهستان » است وخدای دشت ها که نامش الهه «شاهدخت علوفه ها » یا الهه « روح دشت » است .(که تعداد این خدایان از خدای «شاهزاده دارنده وزش های طولانی » تا الهه «روح دشت » به طور اجمالی چهار خدا می باشند).

چون دوخدای «روح کوهستان بزرگ » والهه «روح دشت » یکی موظف به حمایت از کوه ها ودیگری دشت ها بودند .به همین علت خدایان زیر را زاییدند: خدای «خاک آسمانی » ،خدای «خاک زمینی »،خدای«مه آسمانی »، خدای



۱ ـ این جزیره اکنون در استان « ناکازاکی » قرار دارد.

«مه زمینی» ، خدای «دره آسمانی»، خدای «دره زمینی» ، خدای «شاهزاده بزرگ گم گشتگی» ، (که تعداد این خدایان ازخدای «خاک آسمانی» تا خدای «شاهزاده بزرگ گم گشتگی» به طور اجمالی هشت خدا می باشند).

سپس خدای دیگری به وجود آوردند که نامش خدای «قایق قوی پرنده» و نام دیگرش «قایق پرنده آسمانی» بود .سپس الهه «شاهدخت آذوقه» وبالاخره خدای «نرینه تند فروزنده» که دونام دیگر نیز داردکه عبارتند از : خدای «روح روشنائی درخشان» و خدای «روح روشنائی آتش» رابه وجود آوردند .

هنگامی که ایزانامی فرزند اخیر خودرازایید،اندام های مادینگی اوسوخت و در بستر بیماری افتاد ودرهنگام بیماری خدایانی ازقی کردن او به دنیا آمدند که عبارت بودند از: خدای «شاهزاده معادن» ، [1] سپس الهه «شاهدخت معادن». اما خدایانی که ازمدفوع او به دنیا آمدند عبارت بودند از : خدای «شاهزاده گل پخته» والهه «شاهدخت گل پخته». خدایانی که ازادرار اوبه دنیا آمدند عبارت بودند از الهه«شاهدخت آبیاری»وخدای «جوان رشدونمو»که بعدها الهه «شاهدخت آذوقه ثروتمند» [2] رابه وجودآورد.

هنگامی که ایزونامی خدای آتش رازایید،به شکلی خدای گونه از این جهان رخت بربست.(تعداداین خدایان از خدای«قایق پرنده آسمانی»تاالهه «شاهدخت آذوقه ثروتمند» به طور اجمالی هشت خدا می باشند).

به طور خلاصه ،تعداد جزایری که دوخدای ایزاناگی وایزانامی به وجود آوردند. چهارده جزیره وتعداد خدایان سی وپنج خدا بودند (که این ها همه قبل از رخت بربستن ایزونامی ازاین جهان بود)وتنها جزیره «اونوگورو» [3] به وسیله او به وجود نیامده است. هم چنین «هیروکو» و«جزیره «اوا» درشمار فرزندان آن ها نیستند.

۵ ـ نتایج حاصله ازمرگ ایزانامی

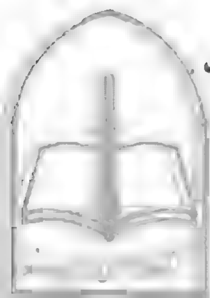
ایزوناگی فریاد برآورد: آه ،ای عزیزم ،آه ای همسرم ،چگونه می توانم به پذیرم که باید تورابافرزندی مبادله کنم ؟ ودرحالی که گریه وزاری می کرد،گاهی خود را برسر و روی او می انداخت وگاهی خود را برپاهای او می انداخت و از اشک های او الهه «مادینه سوگوار» به وجود آمد که در«کونوموتو» درکوهستان «کاگو» اقامت دارد .هنگامی که ایزانامی به شکلی

---

۱ ــ در گذشته ، بیرون آمدن فلزات سائل از دل زمین ، قی کردن را تداعی می کرده است.

۲ ــ این الهه در ژاپن از معروفیت زیادی برخوردار است ودر معبد ایسیه عبادت می شود.

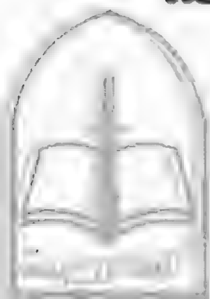
۳ ــ Ono - Koro



خدای گونه از این جهان رخت بربست ،در کوهستان «هیبا» ودر مرز بین ولایت «ایزومو» و ولایت «هاهاکی» به خاک سپرده شد.
دراین هنگام ایزاناگی شمشیر خودرا که ده وجب درازا داشت وبر کمر بسته بود از نیام بیرون کشید وفرزندش خدای «روح روشنایی آتش» راگردن زد واز خونی که لبه شمشیر راخونین کرد وبراطراف پاشید ،سه خدا به وجود آمدندکه عبارت بودند ازخدای «برنده سنگ»، خدای«برنده ریشه»، خدای« نرینه گره های سنگی» .
سپس از خونی که نیام شمشیر راآلوده کرد،و بر سنگ های اطراف پاشید خدایان زیر به وجود آمدندکه عبارت بودند از:خدای« جشن های سریع»، خدای «سرعت فروزنده»،و خدای «نرینه آذرخش خشن» که نام های دیگر نظیرخدای «روح آب دره ها» وخدای«روح کوچک دره »دارد.
(ازخدای« برنده سنگ»تاخدای«روح کوچک دره»شش خدا هستندکه همگی از شمشیر بوجود آمده اند) .
خدایی که ازسر خدای آتش یعنی خدای «روح روشنایی آتش » به وجود آمد. عبارت بود از خدای «کوهستان تراز اول » وخدایی که ازسینه اوبه وجود آمد ،خدای «کوهستان تراز دوم » و خدایی که ازشکم اوبه وجود آمد، خدای «کوهستان تراز آخر» بود. خدایی که ازشکم اوبه وجود آمد ،خدای «دره ها وکوه ها» بود وخدایی که از دست چپ او به وجودآمد،خدای «سلسله جبال » بود وخدایی که ازدست راست اوبه وجود آمد ،خدای «دامنه کوهستان» بود. خدایی که ازپای چپ اوبه وجودآمد ، خدای «تپه ها» بود و خدایی که ازپای راست او به وجود آمد ،خدای «کوهستان خارجی » بود . (ازخدای «کوهستان تراز اول» تاخدای «کوهستان خارجی » به طور اجمالی هشت خدا می باشند).
شمشیری راکه برای گردن زدن به کار گرفته شد بعدها «دم سخت پرنده آسمانی» ویا «دم سخت پرنده جشن ها» نامیده شد.

٦ ـ سرزمین مردگان (دوزخ)[1]

دراین هنگام ایزاناگی اراده کرد که همسرش ایزانامی راببیند ،پس به سرزمین مردگان رفت وهنگامی که همسرش برای دیدن اوبه کنار در بسته معبد آمد. ایزوناگی به اوگفت :
ـ آه ای عزیزم ، آه ای همسرم ،سرزمینی که من و تو ساختیم هنوز کامل نشده است ،پس به نزد من بیا ! » .



۱ ـ نام آن یومی « سرزمین دوزخ » است . به آن « سرزمین تاریکی » نیز می گویند .

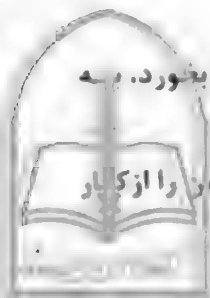
دراین هنگام ایزانامی پاسخ داد:
- «چقدر تأسف آور است که توزودتر ازاین نیامدی ،چراکه من یک وعده از غذای سرزمین مردگان راخوردم .[1] امابا این وجود ،آمدن همسر عزیز وسحر انگیزم مراتکان داد،به همین جهت باز خواهم گشت ودرآغاز باخدای سرزمین مردگان (دوزخ) دراین باره صحبت خواهم کرد وازتومی خواهم که به من نگاه نکنی !».
پس ازآن که این سخنان رابرزبان راند،به داخل معبد رفت .اماانتظار ازدیدگاه ایزوناگی بسیار طول کشید .پس به درون رفت ویکی ازدو دندانه بزرگی که در دوطرف شانه بزرگ او قرار داشت وموهای سراورابرناحیه چپ نگاه می داشت ، آتش زد وبا نور آن به تماشا پرداخت ودراین هنگام باجسد همسرش روبرو شدکه کرم ها آن راپوشانده بود وبربالای سراوآذرخش بزرگ وبربالای سینه او آذرخش درخشان وبربالای شکم او آذرخش سیاه وبربالای فرج او آذرخش پاره کننده و بر دست چپ او آذرخش جوان وبردست راست آذرخش دارنده خاک وبرپای چپ او آذرخش آشوب گروبرپای راست او آذرخش خشک کننده قرار دارند و چنین بودکه خدایان هشت گانه آذرخش براثر طفیلی بودن براو به وجود آمدند.
ایزاناگی ازدیدن این صحنه ترسید وفرارکرد .همسرش ایزانامی فریاد برآورد : چه ننگی ! توپرده آزرم مرادریدی .سپس مادینه های زشت سرزمین دوزخ رابه دنبال اوفرستاد وایزاناگی درحین فرار جامه های سیاه خود را فرو افکند ،که درهمان هنگام «انگور» زاده شد و هنگامی که آن مادینه ها مشغول چیدن خوشه های انگور وخوردن آن بودند . اوبه فرار خود ادامه داد.اما آن ها دوباره به تعقیب اوپرداختند ودراین هنگام او شانه بزرگ خود را که موی سمت راست او را نگاه می داشت بیرون کشید و شکاند و خرده های آن راپرتاب کرد که گیاه خیزران ازآن به وجود آمد و هنگامی که آن مادینه ها مشغول کندن خیزران و خوردن آن بودند ،او به فرار خود ادامه داد. اما ایزونامی برای پیگرد او ،خدایان هشت گانه آذرخش رافرستاد وهزار وپانصد سرباز از سربازان دوزخ راهمراه آن ها کرد .

در این هنگام ایزاناگی شمشیر بلند ده وجبی خود را از نیام بیرون کشید و در حالی که شمشیر را هم چون آسیاب کوچکی گرد سر ودست های خود می چرخاند ،[2] به فرار خود ادامه دادوپیگرد ادامه یافت .هنگامی که به پایین

---

۱ ـ درقدیم معتقد بودند که هرکس یک وعده از غذای سرزمین مردگان (دوزخ) را بخورد، به طورکامل دوزخی می شود ودیگر نمی تواند به زمین بازگردد .

۲ - درگذشته این حرکت معنی سحر آمیزی داشته ومی توانسته است که دشمن را ازکار اندارد.



سرازیری مرز بین سرزمین دوزخ واین جهان رسیدند. ایزوناگی ازدرخت هلویی که درآن جا بود ،سه هلو کند،سپس اندکی درنگ کرد وبعد آن ها رابه سوی پیگردکنندگان پرتاب کرد .همه آن ها پشت کرده ،فرار کردند. دراین هنگام ایزاناگی به میوه هلو گفت: «همان طور که به من کمک کردی، می خواهم به ملتی که امروزه در «سرزمین وسط نیزار ها» (ژاپن)زندگی می کنند، در هنگام عبور ازمراحل سخت کمک کنی».سپس به این میوه نام «عالیجناب خدای بزرگ میوه ها» داد.

همسرش ایزونامی عاقبت، خود به تعقیب اوپرداخت .ایزوناگی چون چنین دید درپایین دره ای که مرزبین سرزمین دوزخ واین جهان بود ،مرز رابافرار دادن صخره ای بست. [1] صخره ای که کمتر از هزار شخص نمی توانستند آن راجابجا کنند. آن گاه آن دو روبروی هم ایستادند وتصمیم به جدایی گرفتند.

دراین هنگام ایزانامی گفت:

ـ آه ،ای همسر عزیزم ،حال که چنین تصمیمی گرفته ای ،بدان که من هر روز یک هزار نفر از ساکنان سرزمین تورا خفه خواهم کرد.

ایزوناگی درپاسخ گفت:

ـ آه، ای همسر عزیزم ،اگر چنین کنی من نیز هرروز هزاروپانصد زایمان برپاخواهم کرد.

به همین علت است که روز ی هزارنفر به ضرورت می میرند وروزی هزار وپانصد نفر به ضرورت به دنیا می آیند وبه همین علت نیز ایزانامی را «الهه بزرگ سرزمین دوزخ» می نامند و برخی نیز با اشاره به تعقیب کردن او، به او« الهه بزرگ تعقیب کننده در شاهراه ها» می گویند.

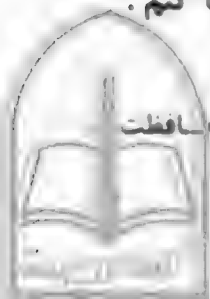
هم چنین صخره ای که دره مرزی بین سرزمین دوزخ واین جهان رامی بندد به نام های: «خدای بزرگ در راه راندن» ویا«خدای بزرگ بستن دروازه سرزمین دوزخ» نامیده می شود وگفته می شود که دره حدفاصل بین سرزمین دوزخ و این جهان ،امروزه همان دره «بویا» است که در ولایت «ایزومو» قراردارد.

۷ ـ پاک شدن ایزاناگی وتولدخدایان

خدای بزرگ ایزاناگی درباره آن چه که اتفاق افتاده بود ،تأمل کرد وگفت: به سرزمینی کثیف ،چندش آور وزشت رفتم ،به همین علت باید خودرا پاک کنم.

---

۱ - درگذشته معتقد بودند که سنگ ها وصخره ها می توانند ما را از ارواح شریر محافظت نمایند.



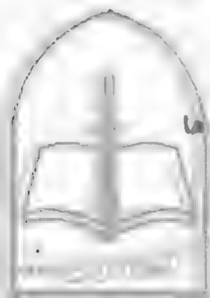
پس به «اهاکی بارا» بر کناره تنگه «تاچی بانا» کوچک درولایت «هیموکا» در «تسوکوشی» رفت و خود را شست.

خدایی که ازعصای فروافکنده او به وجود آمد ،خدای «چهار راه های کشیده شده» بود و خدایی که از کمربند فروافکنده اوبه وجود آمد ،خدای «راه های طولانی» بود وخدایی که از کیف فرو افکنده اوبه وجودآمد ،خدای «مدت زمان» بود وخدایی که ازپیراهن فروافکنده او به وجود آمد ،خدای «سرور درد ها» بود ،خدایی که ازشلوار فرو افکنده او به وجود آمد، خدای «چهار راه ها» بود ،خدایی که ازتاج فروافکنده او به وجودآمد ،خدای «سرور سیری» بود. خدایانی که ازدستبند دست چپ فروافکنده اوبه وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «عرض دریا»،خدای «شاهزاده قابل دسترسی دریا» وخدای «دریای میانه» .اما خدایانی که ازدستبند دست راست فروافکنده اوبه وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «ساحل ژرف»،خدای «قابل دسترسی ساحل» وخدای «ساحل میانه». ازخدای «چهار راه های کشیده شده» تاخدای «ساحل میانه» دوازده خدا وجود دارند که از کندن هر آن چه که ایزاناگی بر تن داشت به وجودآمدند.

دراین هنگام ایزاناگی فریاد بر آورد : «دربالای مجرای رودخانه ،جریان کف آب تند است ،اما درمجرای پایینی رودخانه سرعت آن کمتر است».

نخست به میانه مجرای رودخانه فرود آمد ،و در حالی که خود را می شست دو خدای زیر به وجود آمدند که عبارت بودند از : خدای«روح واویلای هشت گانه»و خدای«روح واویلای بزرگ».این دو خدا از چرک ها و کثافاتی که در سرزمین کثافات به او چسبیده بود، به وجود آمدند.خدایانی که بعد از برطرف کردن این مصایب به وجود آمدند عبارت بودند از:خدای« پاکسازی عالی» و خدای «بزرگ پاکسازی» ،والهه«مادینه جشن ها»و خدایانی که از غسل او در اعماق آب به وجود آمدند عبارت بودند از:خدای «اعماق دریا»، و عالیجناب «ستاره اعماق دریا».[1] خدایانی که درهنگام غسل او درمیان دوآب به وجود آمدند عبارت بودند از : خدای «بین دوآب» ووالاحضرت«ستاره بین دوآب» و خدایانی که از غسل او درسطح آب به وجود آمدند عبارت بودند از: خدای «سطح دریا» و والاحضرت «ستاره سطح دریا».

این خدایان سه گانه دریا ،به عنوان خدایان جد مشاوران «ازومی» ستایش می شوند ،چه این که این مشاوران ازنسل عالیجناب «اوتسوشی هی گانا ساکو» هستند که اونیز فرزند این خدایان است. خدایان سه گانه مذکور یعنی خدایان



۱ - دریانوردان کهن برای دریانوردی ازستاره ها یاری می جستند. به همین جهت ستاره ها خدای دریانوردی به شمار می رفتند.

این خدایان سه گانه دریا ،به عنوان خدایان جد مشـــاوران «ازومـی » ستایش می شوند ،چه این که این مشاوران ازنسل عالیجناب «اوتسوشـی هـی گانـا سـاکو» هستند که اونیز فرزند این خدایان است . خدایان سه گانه مذکـور یعنـی خدایـان نرینه « ستاره اعماق دریا » و « ستاره بین دو آب » و«ستاره سـطح دریـا» خدایـان سه گانه بزرگ در«سومینومیه » می باشند .

دراین حال ،خدایی که ازشستن چشم چپ اش به دنیا آمدند ،الهه بزرگ و بـا مهابت، الهه آسمان درخشان « اماتراسو » [1] بود وخدایی که ازشستن چشم راست او به دنیا آمد : والاحضرت «شمارنده اقمار» بود وخدایی که ازشستن بینی اوبـه دنیـا آمد ، والاحضرت «نرینه نیرومند وسریع وخشن »[2] یا «هایاسوسانو» بود .[3]

خدایان یادشده بالا ،از خدای «روح واویـلای هشـت گانـه » تـا والاحضـرت «هایاسوسانو» ،در مجموع چهارده خدای هستند که همگی ازغسـل ایزانـاگـی بـه وجودآمدند .

۸ ـ فرمانروایی فرزندان سه گانه ایزاناگی

دراین هنگام ایزاناگی باشادی فراوان فریاد برآورد :

ـ فرزندانی به وجود آوردم ،فرزندانی به وجود آوردم ! ودرپایان کار صاحب سـه فرزند اشراف زاده شدم .

سپس به الهه بزرگ «اماتراسو » گردنبند خودرابخشید ،گردنبنـدی کـه چـون آن راتکان می دادند ،صدای خوشایندی می داد وبه اوگفت :

ـ توای والاحضرت برگستره آسمان بالا فرمان بران .

این کار رابه او واگذار نمود واز آن هنگـام بـه گردنبنـد اولقـب خـدای « بـالای طاقچه گنجینه » داده شد .

سپس به والاحضرت «نرینه نیرومند وسریع وخشن » « هایاسوسانو» گفت :

ـ اما توای والاحضرت ،بردریا فرمان بران .

این کار رابه اوواگذار کرد .

۹ ـ اشک های والاحضرت هاباسوسانو

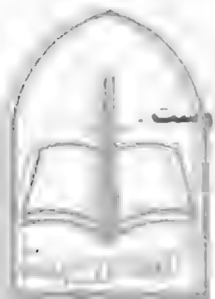
کسانی که قرار شد براساس فرمـان ایزانـاگـی ،فرمـانروایی کننـد ،بـه سـر کار خودرفتند ،به غیر از والاحضرت « هایاسوسانو » که از فرمانروایی بر سـرزمینی کـه به او سپرده شده بود، خودداری نمود و آغاز به گریه کرد که اشکش خشـک شـد و

---

۱ - Amaterasu

۲ او خدای آتشفشان فعال است.به همین علت نام اونیز نشانگر فعالیت خشن وسریع اوست .

۳- Susano



خدای بزرگ «ایزاناگی» از والاحضرت « هایاسوسانو» پرسید :

ـ چراچنین گریان ایستاده ای وبه فرمانروایی سرزمینی که به توسپردم نمی روی ؟

او پاسخ داد:

ـ می خواهم به سرزمین زیرین بروم ،جایی که مادرفقیدم درآن جا مقیم است .

در این هنگام خدای بزرگ « ایزاناگی » به خشم آمد وگفت :

ـ دیگر حق ماندن دراین سرزمین رانداری .

سپس اورا تبعید کرد .

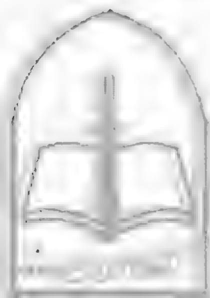
خدای بزرگ ایزاناگی در «تاگا» ،در «اومی » اقامت داشت .

الهه «اماتراسو » ووالاحضرت « هایاسوسانو»

۱ ـ صعود والاحضرت «هایاسوسانو»

دراین هنگام والاحضرت «هایاسوسانو» گفت : «من نخواهم رفت، مگر اینکه در آغاز بر الهه بزرگ«اماتراسو»سلام کنم، وهنگامی که در حال صعود به آسمان بود،کوه ها ، رودخانه ها ،زمین وهمه سرزمین ها لرزید، وهنگامی که الهه بزرگ «اماتراسو» صدای لرزش آنها را شنید،ترسید و گفت :«برادر کوچکم با حسن نیت به نزد من نمی آید ،شاید که می خواهد بر سرزمین من چیره شود. پس موی سر خود را باز کرد و به روشی مردانه آراست ،وبر سمت چپ و راست سر خود گل سر، ساخته شده از نی که موها را از پشت می گیرد ،بست و بر مچ دست هایش نگین های «تاما» [1] را، که با نخ بلندی به هم متصل بودند، بست وبر پشت خود نیز جعبه ای، که هزار تیر در آن بود ،قرار داد وبر بالای شکم خود جعبه ای ،که پانصد تیر در آن بود ،قرار دادو زه کمان او هر گاه که به مچ باسن چپ او می خورد، صدا می داد.

ساق های پای او تا زانودر زمین سخت فرو می رفت و خاک ها را هم چون برف های پاشیده به اطراف می پراکند، و در حالی که بر بالای زمین راست ایستاده بود (بر سر برادرش) فریادی بلند و مردانه کشید وگفت :«برای چه بالا آمدی ؟» والاحضرت «هایاسوسانو» پاسخ داد:«سوء نیتی ندارم و حقیقت اینست که خدای بزرگ « ایزاناگی » از من علت گریه ام را پرسید، و من به او پاسخ دادم که مایل هستم به سرزمین مادر فقیدم بروم ، ولی او(در خشم شد و) فرمان داد:



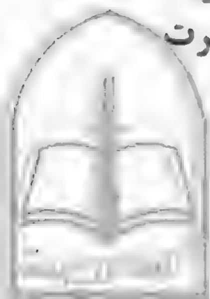
۱ - نوعی سنگ قیمتی که احتمالا یشم است .

- « حال که چنین است ، دیگر حق ماندن در این سرزمین را نداری» ومرا تبعید کرد، وبه همین جهت من به بالا آمدم تا بر تو سلامی بکنم ،و به تاکید قصد ونیت درگیری با تو را ندارم ».
در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» از او پرسید :
- « چگونه می توانم بدانم که نیت تو پاک است ؟»
پس والاحضرت «هایاسوسانو» گفت :
- «پس بیا تا هر کدام از ما سوگند بخوریم و فرزندانی بوجود آوریم».

۲ - سوگند خوردن بر ساحل «رودخانه آرامش آسمانی »

پس از آن که هر کدام از آن ها بر ساحل «رودخانه آرامش آسمانی» سوگند خورد، الهه بزرگ « اماتراسو » از والاحضرت «هایاسوسانو» خواست که در آغاز، شمشیر بلند ده وجبی خود را به او بدهد و چون چنین کرد .آن را گرفت و شکاند و سه قسمت کرد. سپس آن را در چشمه «آسمانی مانا» [۱] فرو برد و بیرون آورد، که شبنمی شد که هم چون گوهر می درخشید وآن را دردهان گذاشت وبه شدت جوید .سپس آن رافوت کرد و خدایانی که ازبازدم اوبه وجود آمدند ،سه الهه زیر بودند: « والاحضرت شاهدخت مه » که نام دیگرش «والاحضرت شاهدخت جزیره دریای عالی » است ونیز «والاحضرت شاهدخت جزیره ایچی کی » که نام دیگرش «والاحضرت شاهدخت غیب گو » است وبالاخره «والاحضرت شاهدخت سیل ».

درمقابل ،والاحضرت «هایاسوسانو»از الهه بزرگ «اماتراسو » خواست که نگین های «تاما»ی به نخ کشیده شده راکه برسمت چپ سرخود نهاده است به او بدهد و چون به او داد،آن راگرفت ودرچشمه «آسمانی مانا» فروبرد وبیرون آورد، که شبنمی شد که هم چون گوهر می درخشید وآن را در دهان گذاشت و به شدت جوید سپس آن رافوت کرد وخدایی که از بازدم اوبه وجود آمد: والاحضرت «روح پیروز مند خوشه های فراوان برنج آسمانی »بود وهم چنین ازاو خواست که نگین های « تاما» ی به نخ کشیده شده ، سمت راست سرخود را به او بدهد و چون به او داد،آن را گرفت وبه شدت جوید وسپس آن را فوت کرد و خدایی که ازبازدم اوبه وجود آمد: والاحضرت «روح خوشه های برنج آسمانی» بود. سپس ازاو خواست تانگین های «تاما»ی گل سرساخته شده ازنی را،که موهایش رانگه می دارد، به اوبدهد و چون به او داد، آن راگرفت وبه شدت جوید و سپس آن را فوت کرد وخدایی که از بازدم او به وجود آمد : والاحضرت



۱ - مفسران ژاپنی معنی آن رانمی دانند . شاید معنی آن آب آسمانی باشد .

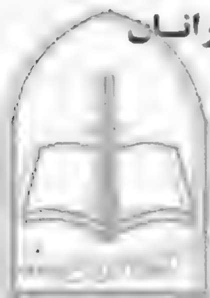
بود. سپس ازاو خواست تانگین های «تاما»ی گل سرساخته شده ازنی را،که موهایش رانگه می دارد، به اوبدهد و چون به او داد، آن راگرفت وبه شدت جوید و سپس آن را فوت کرد وخدایی که از بازدم او به وجود آمد: والاحضرت «شاهزاده آسمان» بود . هم چنین دستبند « تاما » را که دردست چپش بود از او خواست وچون به اوداد ، آن راگرفت وبه شدت جوید سپس آن را فوت کرد وخدایی که ازبازدم او به وجود آمد ، والاحضرت « شاهزاده بیدار»بود وبالاخره دستبند « تاما » راکه دردست راستش بود ازاوخواست وچون به او داد،آن را گرفت وبه شدت جوید سپس آن را فوت کرد و خدایی که ازبازدم اوبه وجود آمد ، والاحضرت «کومانو» بود (در مجموع پنج خدا می باشند) .

دراین هنگام الهه بزرگ « اماتراسو » به والاحضرت « هایاسوسانو» گفت : «شاهزادگان الهی پنج گانه ای که به تازگی به دنیا آمدند ،همگی ازچیزهایی که متعلق به من بود زاده شدند .پس آنان فرزندان من هستند واماشاهدخت های الهی سه گانه ای که درآغاز به دنیا آمدند ،همگی ازچیزهایی که متعلق به توبود زاده شدند ، پس آنان فرزندان توهستند » و چنین بود که دربین این خدایان مرزی قرارداد.

الهه ای که درآغاز به دنیا آمد یعنی والاحضرت «شاهدخت مه » درمعبد «اوکیتسو » در «موناکاتا » ستایش می شود ووالاحضرت «شاهدخت جزیره ایچی کی» درمعبد « ناکاتسو» در «موناکاتا» ستایش می شود واین سه الهه ،الهه های سه گانه بزرگی هستند که به ویژه دوک های « موناکاتا » آن هاراستایش می کنند .

ازبین فرزندان پنج گانه ای که به تازگیْ به دنیا آمدند ،والاحضرت « پرنده شجاع » فرزند والاحضرت « روح خوشه های برنج آسمانی » ،جد فرمانروایان ولایت « ایزومو » وجد فرمانروایان ولایت « موساشی » وجد فرمانروایان ولایت «نونوکامی علیا » وجد فرمانروایان ولایت « نونوکامی سفلی » وجد فرمانروایان ولایت « ایجیمو » وجد سروران محلی جزیره « تسوشیما » وجد فرمانروایان ولایت « تونوتسو » وغیره .. می باشد .

اما والاحضرت « شاهزاده آسمان » جد فرمانروایان ولایت « نوشی کوشی » وجد مشاوران «اویه » دربین قبایل « نوکاتا » وجد فرمانروایان ولایت « اوبارکی » وجد اربابان محلی « تاناکا » در « یاماتو » وجد فرمانروایان ولایت « یاماشیرو » وجد فرمانروایان ولایت «اوماکاتا » وجد فرمانروایان ولایت « کینیه » وجد فرمانروایان ولایت « سوها » وجد فرمانروایان ولایت «اموچی » در « یاماتو » وجد حمکرانان محلی « تاکی شی » وجد زمین داران « کامافو » وجد حمکرانان قبیله « ساکی کوسا » می باشد .



ازهمه این ها یک نتیجه گیری کنم ،آن نتیجه اینست که بنابراین من پیروز شدم » وپس از این که این سخنش به پایان رسید و برای آن که پیروزیش جاودانه شود، کشتزار های برنج الهه بزرگ « اماتراسو » را ویران کرد وجوی های آن را بست ودرمعبدی که همیشه برنج نوبر پیشکش آن می شد ،کثافات مبال پراکنده کرد و علی رغم این کارها ،الهه بزرگ « اماتراسو » بدون آن که اورا مورد مؤاخذه قرار دهد گفت :«چیزی را که اکنون کثافات مبال به نظر می رسد چیزی نیست جز آن چه والاحضرت برادرم دراثنای مستی ،قی کرده است، اما شاخه های لرزان کشتزار برنجی که او از بین برد ،مانع رفت وآمد بود ووالاحضرت برادرم که کرد آن چه کرد ،زمین گمشده راباز پس می گیرد » وبا آن که اوتمامی کارهای زشت برادرش راکار نیک جلوه داد، با این همه او به خرابکاری بیشتر ادامه داد و در حالی که الهه بزرگ « اماتراسو » در« معبد بافندگی مقدس » مشغول بافتن پارچه جهت خدایان بود ، او دربالای بام معبد شکافی ایجادکرد واسبی آسمانی و ابلق راکه پوست کپل آن کنده شده بود از آن سوراخ به داخل معبد فرستاد و همین که یکی از بافندگان این صحنه را دید، درجا خشکش زد و مرد و دستگاه بافندگی ازمیان فرجش بگذشت .

۴ ـ غار آسمانی

دراین حالت الهه بزرگ « اماتراسو » ترسید وداخل یک غار آسمانی منزوی شد و در این هنگام « گستره آسمان برین » تیره شد وهم چنین « سرزمین وسط نیزار ها » (یعنی ژاپن) تاریک شد وشبی فرارسید که پایانی نداشت وصدای خدایان هم چون مگس درشالیزار برنج ، ازهرسو بلند شد و مصایب فراوانی به وجود آمد که به شمار نمی آید .

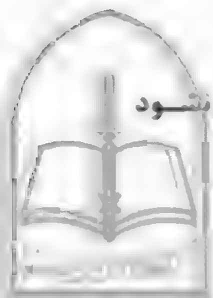
در این هنگام هشت میلیون خدا درگذر « رودخانه آرامش آسمانی » گرد آمدند و از خدای « غیبگو» فرزند «خدای بلند مرتبه تولید » خواستند تاراهی (برای بیرون آوردن الهه بزرگ اماتراسو) بیابد .

آنان خروس هایی راکه صدایی بلند ومستمر داشتند گرد آوردند تافریاد برآورند.[1] سپس گلدانی (سنگی و) آسمانی ازگذر بالای « رودخانه آرامش آسمانی » ومقداری آهن از «معدن آسمانی» گرفتند واز آهنگر « اماتسو مارا » (خواستند که برایشان شمشیری بسازد) واز والاحضرت « بانوی تصلب »خواستند که آینه ای بسازد و از والاحضرت«جد تاما» خواستند که نگین هایی از «تاما» ی به نخ کشیده در نخ های بلند بسازد و از «والاحضرت آسمانی کویانیه » و «والاحضرت فوتوداما» دعوت به عمل آوردند واز «کوه عطر آسمانی» استخوان



۱ - مراسمی باستانی که در آن از خورشید می خواهند طلوع کند .

فوتوداما» دعوت به عمل آوردند واز «کوه عطر آسمانی» استخوان شانه گوزنی کندند و اندکی از پوسته درخت گیلاس آسمانی که در این کوه قرار داشت کندند و ازتمامی آن ها برای ستاره شماری یا تنجیم استفاده کردند.
از «کوه عطر آسمانی» درختی بسیار بارور که برگ های همیشگی داشت کندند و بر شاخه های بالایی آن نگین های «تاما» ی به نخ کشیده شده درنخ های بلند را آویزان کردند و بر شاخه های میانی، آینه ای بزرگ آویزان کردند و بر شاخه های پایینی بافت های گیاهی سفید وسبزی آویزان کردند.
«والاحضرت فوتوداما» این چیزها راقربانی های مقدس برشمرد و«والاحضرت کویانیه» نغمه سرداد ودرحالی که خدای «نرینه دارنده قبضه های قوی» درکنار درغار خودرا مخفی می کرد، «والاحضرت مادینه آسمانی اوزومه» آستین های خود را باریسمان آسمانی تهیه شده از «کوه عطر آسمانی» بست، [1] وموهایش را با شاخه های درخت آسمانی مرتب کرد ودردست خود دسته ای از شاخه های خیزران برگرفته از «کوه عطر آسمانی» برگرفت سپس بشکه ای خالی راجلوی در غار واژگونه کرد وباپاشنه های پای خود شروع به پایکوبی کرد وچون رقصش فزونی یافت ،پیراهن ازسینه برکند و زنار کمر راتا نزدیک فرج پایین آورد ودراین هنگام «گستره آسمان برین» پر از هیاهو و سر و صدا شد و هشت میلیون خدا شروع به خندیدن کردند.
در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» متحیر شد وذهنش مشغول شدو در غار آسمانی را شکافت واز داخل غار گفت: «فکر می کنم که به علت انزوای من گستره آسمان تیره شده و همه «سرزمین وسط نیزار ها» تاریک گردیده است. راستی چرا«مادینه آسمانی اوزومه» چنین می رقصد ؟ چراهشت میلیون خدا چنین دسته جمعی می خندند؟.
دراین هنگام «مادینه آسمانی اوزومه» گفت:
- ای بانوی من، دراین جا الهه ای اشرف تر ازتو وجود دارد وبه همین سبب ما شادمانیم ومی رقصیم ومی خندیم».
درحالی که او این سخنان رابرزبان می راند «والاحضرت آسمانی کویانیه» و «والاحضرت فوتوداما» آینه راروبروی او گرفتند تا الهه بزرگ «اماتراسو» درآن بنگرد .دراین هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» متحیر شد وذهنش بیشتر وبیشتر مشغول شد ،به آرامی بیرون آمد وبیرون رانگریست . دراین لحظه «خدای نرینه دارنده قبضه های قوی» که پنهان شده بود، دست اوراگرفت تا اورابه زور بیرون آورد.



۱ - زنان ژاپنی درهنگام کار کردن برای این که آستین های بلند شان مزاحم کار آنان نشود آن را باریسمان می بندند.

درهمین لحظه نیز « والاحضرت فوتوداما» ریسمان مقدس را پشت سراو گسترانده وگفت : « ازاین جا عبور نکن ! ».
هنگامی که الهه بزرگ «اماتراسو » بیرون آمد .گستره آسمان برین روشن شد وبه طورطبیعی « سرزمین وسط نیزار ها » نیز روشن شد .
هشت میلیون خدا برای مجازات « والاحضرت هایاسوسانو » به مشورت پرداختند و عاقبت او را مجبور کردند که درپای ستونی قربانی دهد وریش خورا بتراشد و ناخن های دست و پای خود را بکشد .سپس او را تبعید کردند .[1]

۵ اصل گیاهان (پنج گانه)

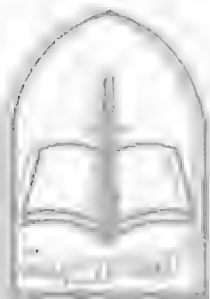
دراین حالت والاحضرت« هایاسوسانو » از الهه « شاهدخت آذوقه»[2]درخواست غذا کرد . الهه مذکور ازدهان وبینی ومقعد خود انواع غذاها رابیرون ریخت و این غذا ها راکه به روش های مختلف تهیه کرده بود پیشکش اوکرد .
والاحضرت « هایاسوسانو » که درکنار او ایستاده بود ومراقب اوضاع بود گمان کرد که اوغذاها رابعد از آلوده کردن ،تقدیم کرده است ،به همین دلیل «شاهدخت آذوقه » راکشت .
چیزهایی که ازجسد این الهه مقتول به وجود آمد ،عبارت بودند از:
از سر او کرم ابریشم ،ازچشمان او بذر برنج ، ازگوش های او ذرت سفید ،ازبینی او بذر لوبیای قرمز ،ازفرج او گندم وازمقعد او لوبیا به وجود آمد .
تمامی این چیزها را والاحضرت « مادر زایمان های الهی » جمع آوری کرد واز آن ها به عنوان بذر استفاده کرد.

٦ ـ نبرد والاحضرت « هایاسوسانو » با اژدهای هشت سر

چنین شد که در راه تبعید ،در مکانی به نام « توری کامی » بالای ساحل زبرین رودخانه « هی » در ولایت « ایزومو » فرود آمد ودرآن لحظه چوب های غذاخوری[3] شناوری بر روی آب رودخانه دید ودریافت که باید کسانی در گذر بالای رودخانه زندگی کنند ،پس شروع به بالارفتن کرد ودید پیر مرد وپیرزنی نشسته اند ومی گریند ودرمیان آن دو دختر جوانی نیز نشسته است .از آن ها پرسید که :
ـ شماکیستید ؟

---

۱ - اورا به منطقه ایزومو Izumo تبعید کردند .
۲ - نام ژاپنی او « اوکه موچی Uke Mochi است .
۳ - این چوب ها را در زبان ژاپنی «هاشی Hashi » گویند .



پیرمرد پاسخ داد:

ـ من فرزند خدای زمینی « خدای بزرگ روح کوهستان » هستم ونامم « اجی نازوچی» است ونام همسرم « تیه نازوچی » است ونام دخترمان « شاهدخت شانه شالیزار » است .

سپس از آنان پرسید :

ـ چرا گریه می کنید ؟

آنان گفتند :

ـ ما در اصل هشت دختر داشتیم ،اما « اژدهای هشت سر» ساکن در « کوشی » هرسال می آید تایکی ازآنان رابخورد واکنون هنگام آمدن اوست ،به همین خاطر ماگریانیم.

سپس پرسید :

ـ این اژدها که می گویید ،چه شکلی دارد ؟

گفتند :

ـ چشمان او مانند گل های سرخ کاکنج است وعلی رغم آن که یک جسم دارد اما هشت سر وهشت دم دارد .بر روی بدن او خزه ها وقارچ ها می روید . درازای او هشت دره وهشت تپه رامی پوشاند واگر به شکم اوبنگریم شاهد ترشح چرک و خون خواهیم بود .

والاحضرت «هایاسوسانو » از پیر مرد پرسید :

ـ آیا حاضری که دخترت رابه همسری من درآوری ؟

پیرمرد پاسخ داد: این باعث بسی افتخار است .امامن نمی دانم که توکیستی ؟

والاحضرت «هایاسوسانو» پاسخ داد:

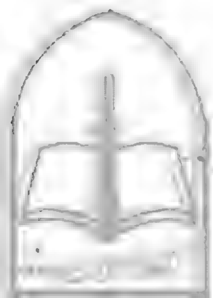
ـ من برادر الهه بزرگ «اماتراسو » هستم که هم اکنون ازآسمان نازل شدم .

پس دوخدای « اجی نازوچی » و « تیه نازوچی » به اوگفتند :

ـ اگر چنین است که تومی گویی ،این برای ما باعث بسی افتخار است وما دختر خود را به توبخشیدیم .

دراین هنگام والاحضرت « هایاسوسانو » دخترک رابه شانه ای بادندانه های بسیار تبدیل کرد و او را درمیان موهای خود قرار داد[1] وبه آن ها گفت :

ـ شرابی بسازید که هشت بار تقطیر شده باشد واطراف خود نرده ای بکشید که هشت در داشته باشد وهرکدام ازدرها به سوی محوطه ای باز شود که درداخل آن بشکه ای پر از شراب هشت بار تقطیر شده باشد .سپس منتظر بمانید ! .



۱ - این رمز عشق مردی نسبت به محبوبه اوست که چیزی از اورا در نزد حود نگاهدارد.

آنان چون از انجام دستورات اوفارغ شدند ،آماده به انتظار نشستند وهمان طور که انتظار می رفت اژدهای هشت سر عظیم الجثه ظاهر گردید وبه سوی شراب رفت تا همه آن رابنوشد وهریک از سرهای خود رادریکی ازبشکه ها فروبرد .

اندکی نگذشت که مست شد و چمبره زد و خوابید .در این هنگام والاحضرت «هایاسوسانو » شمشیر بلند ده وجبی خودرا ازنیام برکشید وبه اژدها حمله کرد و او را پاره پاره کرد به طوری که آب رودخانه « هی » ازخون سرخ فام گردید و هنگامی که دم اصلی اژدها راقطع کرد، تکه ای ازلبه تیز شمشیرش پرید و او را شگفت زده کرد به همین جهت لبه محدب شمشیرش رافروبرد وگوشت راکنار زد و با تعجب درزیر آن شمشیری منحنی دید باشگفتی آن رابرداشت وبه الهه بزرگ «اماتراسو» پیشکش کرد ، واین همان شمشیری است که به آن «شمشیر دروکننده علوفه » می گویند .

سپس والاحضرت «هایاسوسانو » درولایت « ایزومو» به دنبال جایی برای ساختن قصر خود گشت ووقتی به منطقه « سوگا » رسید ،گفت :

ـ دراین جا احساس صفا می کنم .

ودرآن جا قصری ساخت ودرآن ساکن شد وبه همین علت ازهمان زمان تاکنون بدان منطقه «سوگا» (صفا) می گویند .هنگامی که این خدای بزرگ دراولین قصر خود در «سوگا» نشسته بود ،ابرهایی رادید که ازبالای سر او درگذر هستند پس به شعر ابیات زیر راسرود:

هشت طبقه ازیخ عبور کردند
ابرها هشت صف از نرده ها راتشکیل داده اند
تاهمسرمن درآن ساکن شود
آه ،ازاین صف های هشت گانه نرده ها !

درهمان حال خدای «اچی نازوچی » رافراخواند وبه اوگفت:

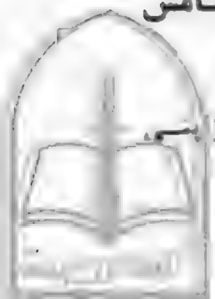
ـ تورابه عنوان رئیس قصر خود برگزیدم .

سپس نام « رئیس قصر شالیزار ،خدای یاتوس میمی » در «سوگا » رابراو نهاد.

خدایی که ازازدواج والاحضرت «هایاسوسانو » با «شاهدخت شانه شالیزار » به وجود آمد ، خدای «یاشیما جینومی » [1] می باشد . خدایانی که از ازدواج والاحضرت « هایاسوسانو» با دختر «خدای بزرگ روح کوهستان » که نامش

---

۱ - دراین صفحه وصفحه بعد نام های متعدد خدایانی برده شده است که متخصصان ژاپنی، معنی دقیق آن رانمی دانند . به همین علت نام ها بدون ترجمه نوشته شد .

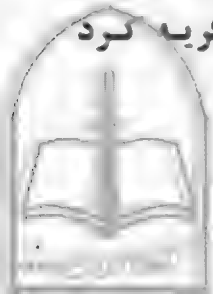


«شاهدخت اماکن مقدسه » بود ،به وجودآمدند ،عبارت بودند از: « خدای بزرگ درو » و« خدای آذوقه نفیس » (دوخدا) .
خدایی که ازازدواج پسر اول او «خدای یاشیما جینومی » باه شاهدخت گل های افتاده» دختر « خدای بزرگ روح کوهستان » به وجود آمد ، عبارت بود از : « خدای فوهانو موجی کونو سونو ».
خدایی که ازازدواج « فوهانو موجی کونو سونو» با «شاهدخت رودخانه مقدس » دختر «خدای دره ها » به وجود آمد عبارت بود از: «خدای آب های عمیق یاریهانا».
خدایی که ازازدواج « خدای آب های عمیق » با «والاحضرت الهه مجمع آسمانی » به وجود آمد ،عبارت بود از : «خدای اومیزونو ».
خدایی که ازازدواج « اومیزونو » با « الهه فوتی میمی » دختر « خدای فونوزونو» به وجود آمد ،عبارت بود از « خدای آسمانی فویو کینو» .
خدایی که ازازدواج « فویو کینو» با « شاهدخت جوان ساشی کونی » دختر «خدای کهنسال ساشی کونی » به وجود آمد ،عبارت بود از : «خدای سرور ولایت بزرگ اوکونی نوشی» که این خدا نام های دیگری نیزدارد که با نام اصلی او رویهم رفته پنج نام می گردد و عبارتند از: «خدای بزرگ نام موجی» یا « خدای زشت روی نیزار » یا «خدای هشت هزار تیر » ویا « خدای دنیا » .

« خدای سرور ولایت بزرگ ، اوکونی نوشی »[1]

۱ ـ خرگوش سفید «اینابا »

چنین بود که « اوکونی نوشی» چند برادر ناتنی داشت که ازهمه حق وحقوق خود به نفع او چشم پوشی کرده بودند و سبب این چشم پوشی این بود که همه این خدایان می خواستند که با « شاهدخت یاگامی» از ولایت « اینابا » ازدواج کنند وهنگامی که همه آماده سفر دسته جمعی به ولایت « اینابا » بودند ،خدای «اوکونی نوشی » را به عنوان خدمتکار باخود بردند وکیسه باری بردوش او انداختند وهنگامی که به ساحل « کیتا » رسیدند ،خرگوش سفیدی دیدندوخدایان به اوگفتند :« باید خودرابا آب دریا بشویی، سپس خودرادر معرض وزش باد قراردهی وبرقله کوه بلندی دراز بکشی » .
خرگوش نصیحت آنان رابه کاربست وسپس برروی قله کوه دراز کشید ودراین هنگام نمک به تدریج خشک شد وپوست او که درمعرض باد بود شروع به ترک خوردن کرد ودرحالی که دراز کشیده بود ،ازشدت درد شروع به گریه کرد



۱ - Oh Kuni nushi

وهنگامی که خدای «اوکونی نوشی » بدان جا رسید وخرگوش رابدین حال دید. ازاو پرسید : چرادر این جا دراز کشیده ای وگریه می کنی ؟

خرگوش پاسخ داد: می خواستم ازجزیره «اوکی» به این جا بیایم ،اما وسیله ای برای انجام چنین کاری نیافتم . دراین هنگام به نهنگ های دریا نیرنگ زدم وبه آن ها گفتم : کدام قبیله تعدادشان بیشتر است قبیله ما یا قبیله شما؟ بیایید که تا باهم مسابقه بدهیم . شما همه افراد قبیله خودرافراخوانید تا بین این جزایر وساحل جزیره «کیتا» صف بکشند ،تا من درحالی که از روی پشت شما می جهم ، تعدادشما رابشمارم وبدین گونه ماخواهیم فهمید که تعداد افراد کدام قبیله بیشتر است ؟

نهنگ های ساده دل بر اساس راهنمایی های من صف کشیدند ومن درحالی که به شمارش مشغول بودم ازروی پشت آن ها جهیدم وچون پای من به خشکی رسید به آنان گفتم : « ها ! ها! من به شما خندیدم ! » .هنوز این جمله رابه پایان نرسانده بودم که آخرین نهنگ مراگرفت وکاملا برهنه کرد . دراین هنگام و در حالی که می گریستم ، خدایان متعددی راکه چندی قبل از این جا می گذشتند ، مرا دیدند وبه من نصیحت کردند که باآب دریا خودرابشویم ودرمعرض وزش باد دراز بکشم و چون سخن آنان را شنیدم و به کار بستم ،پوست همه بدنم ترک خورد».

خدای «اوکونی نوشی » نیز به نصیحت خرگوش پرداخت وگفت :

- زود به سرچشمه برو وبا آب شیرین خودرابشوی ،سپس غبار دانه گرده ریشه های زردی را که در آن جا می یابی ،بگیر وبرزمین بپاش ودرآن غلت بزن ودراین حالت بدنت بهبود خواهد یافت ومثل سابق خواهد شد .

خرگوش این نصیحت راشنید وبه کاربست وبدنش مثل سابق شد . این بود داستان خرگوش سفید « اینابا » که امروزه به او « خدای خرگوش » می گویند .

سپس خرگوش به خدای « اوکونی نوشی » گفت : این خدایان متعدد هیچ گاه به «شاهدخت یاگامی » دست نخواهند یافت وتوای سرورم علی رغم آن که کیسه ای بردوش می کشی ،به اودست خواهی یافت .

۲ ـ درگیری خدایان متعدد باخدای اوکونی نوشی

چنین شد که «شاهدخت یاگامی » به خدایان متعدد پاسخ داد: «ازاین به بعد به سخنان شما گوش نخواهم داد .باخدای «اوکونی نوشی» ازدواج خواهم کرد ».

دراین هنگام خدایان متعدد خشمگین شدند وبرقتل او هم پیمان شدند وهنگامی که به دامنه کوه در« تیما » درولایت « هاهاکی » رسیدند ،به اوگفتند : «دراین کوه گرازوحشی سرخ رنگی زندگی می کند .بیایید همگی اورابه سمت پایین



دنبال کنیم . اما تودراین جا منتظرش باش واورابگیر ! اگر ازدست توفرار کرد تورا خواهیم کشت ».

سپس سنگ بزرگی که شبیه گراز وحشی بود آوردند وآن را ازبالای کوه رها کردند تا به سوی پایین بغلتد .هنگامی که سنگ به او رسید ،آن راگرفت ودراثر سوختگی مرد .

والاحضرت مادرش براوگریست وبه آسمان بالارفت تا دست به دامان والاحضرت «الهه زایمان های الهی » شود واونیز « شاهدخت صدف » و «شاهدخت صدف بسته » رابه منظور زنده کردن اوفرستاد . الهه اولی پودر صدف هایی را که قبلا تراشیده بود گرد آورد والهه دومی پودر مذکور را گرفت و در عصاره نرم تن صدف بسته ای ذوب کرد ،سپس جسد اورا باآن پی اندود ودراین هنگام خدای «اوکونی نوشی» زنده شده وبه صورت جوان بسیار زیبایی در آمده و مشغول گشت وگزار شد .

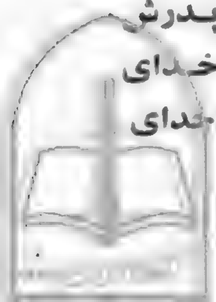
۳ ـ بازدید ازجهان های زیرین

هنگامی که خدایان متعدد اورادیدند ،بانیرنگ بار دیگر او را به کوهستان کشاندند و درخت بزرگی بریدند وبربالای آن سوراخی تعبیه کردند واورابه درون سوراخ فرستادند وچون اوبه درون سوراخ رفت ،سوراخ رابستند وباضربه ای که بر درخت وارد کردند اوراکشتند .

باردیگر والاحضرت مادرش باچشمانی گریان به دنبال اوگشت تاعاقبت اورا یافت ، و درخت راخرد کرد وجسد بی جان پسرش رابیرون آورد تا دوباره به او جان بدهد . سپس به پسرش گفت : « اگر این جا بمانی،عاقبت به دست این خدایان متعدد کشته خواهی شد». آن گاه اورابه نزد خدای « شاهزاده اویا» به ولایت « کی » فراری داد. خدایان متعدد، درحال ، به جستجوی اوپرداختند و تیرهای خودرادرکمان های خود گذاشتند ،اما خدای « شاهزاده اویا» باعبور دادن او ازبین شاخه های درخت به اوکمک کرد تافرار کند .

دراین هنگام « والاحضرت مادرش » به اونصیحت کرد وگفت : « به سرزمین زیرین، یعنی جایی که والاحضرت « نرینه نیرومند سوسانو » اقامت میکند برو ،که این خدای بزرگ به تونصیحت خوبی خواهد کرد ».

خدای «اوکونی نوشی » نصیحت مادر راشنید وبه نزد والاحضرت « سوسانو» رفت . چون بدان جارسید ،دختر او « شاهدخت جلودار» بیرون آمد تااورابیبند .و نگاه های آن دو به یکدیگر افتاد وباهم ازدواج کردند وچون بازگشت به پدرش گفت : « خدایی فوق العاده به نزد ما آمده است » .دراین هنگام پدرش خدای بزرگ «سوسانو» بیرون آمد تا او را ببیند وچون اورادید گفت : این خدا، «خدای



زشت روی نیزار »[1] است .سپس او را فراخواند ودراتاق مارها جای داد . دراین هنگام همسر جدید او والاحضرت «شاهدخت جلودار» یک شال سحر آمیز که برعلیه مارها کاربرد داشت به اوداد وگفت :« اگر مارها خواستند تورانیش بزنند، این شال راسه بار تکان بده ومارها رابا آن بیرون کن ».

والاحضرت « اوکونی نوشی » نصیحت اوراشنید ومارها راآرام کرد وپس از آن با آرامش خوابید وروز بعد سالم ازآن جابیرون آمد .

درشب دوم ،دراتاق زنبور ها و هزار پاها جای داده شد واین بار نیز همسرش شالی که برعلیه زنبورها وهزارپاها کاربردداشت به اوداد وهم چون دفعه پیشین او را نصیحت کرد. به همین خاطر اوتوانست بدون آن که آسیبی به اوبرسد بار دیگر ازآن اتاق سالم بیرون بیاید .

سپس پدر زنش « تیری پردار » درکشتزار وسیعی پرتاب کرد وازاو خواست تا آن تیر رابیابد .اما وقتی که اوبه درون کشتزار رفت .پدرزنش ازهمه سو کشتزار را به آتش کشید . هنگامی که آتش ازهمه جا زبانه می کشید اوباشگفتی به اطراف نگریست تا شاید راهی برای بیرون رفتن ازمیان آتش بیابد .دراین هنگام موشی به نزدش آمد وگفت :« داخل زمین خالی خالی است ! وبیرون آن تنگ تنگ است!».

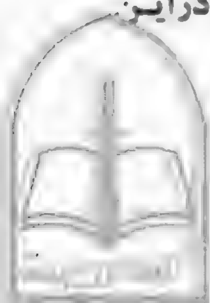
وقتی موش این راگفت ،والاحضرت «اوکونی نوشی » درهمان مکان مشغول کندن زمین شد وناگهان درون حفره ای افتاد[2] ودرداخل آن پنهان شد تا آتش از بالای سراوگذشت و موش درحالی که « تیری پردار » دربین دندان هایش گرفته بود بیرون آمد وآن را به او داد . بچه های این موش تمامی پرهای این پیکان راخورده بودند.

« شاهدخت جلودار» باچشمی گریان ودرحالی که لوازم آداب ورسوم دفن مردگان راباخود می آورد به سوی کشتزار آمد .پدرش « خدای بزرگ ونیرومند سوسانو» نیز بیرون آمد ،درحالی که مطمئن بود اومرده است ، دروسط کشتزار ایستاد، و هنگامی که والاحضرت «اوکونی نوشی» تیر رابه اوداد .به ناچار اورابه خانه و به داخل اتاقی که ستون های فراوان داشت برد وازاو خواست که شپش های سر او را بجوید .

چون والاحضرت «اوکونی نوشی » به سراونگریست ،تعدادی هزار پا رادید . دراین هنگام همسر او میوه گیاه « فانانت » وکمی خاک سرخ برگرفت وبه شوهر خود داد و او شروع به جویدن میوه ها وتف کردن آن ها برخاک کرد .دراین

۱ - نام دیگر « والاحضرت اوکونی نوشی » است .

۲ - اعتقاد براین است که این گودال قبری کهن بوده است .



حالت خدای بزرگ «سوسانو» راگمان براین شد که اوهزار پاها رامی جود وتف می کند، پس از اوخوشش آمد و به تدریج خوابش برد.

چون چنین شد والاحضرت «اوکونی نوشی » ازجای برخاست وهررشته موی بافته شده او را به ستونی ازستون های اتاق بست و در اتاق را با سنگ بزرگی ،که کمتر از پانصد تن نمی توانستند آن راتکان بدهند، بست و درحالی که همسرش «شاهدخت جلودار » را برپشت خود نشانده بود فرارکرد و «شمشیر بزرگ و برنده» وکمان وتیرهای مخصوص خدای بزرگ سوسانو ودستگاه موسیقی آسمانی مخصوص دریافت وحی را که « کوتو » نام داشت باخود برد.

ولی درهنگام فرار، آلت موسیقی آسمانی به درختی گرفت وصدای آن زمین راپرکرد. سروصدای آن خدای بزرگ« سوسانو » رابیدار کرد و اوبناراحتی عمارت راخراب کرد و درحالی که رشته موهای بافته شده خودرا از ستون ها بازمی کرد ،آن دو به دور دست ها فرارمی کردند ،او نیز تامرز واقع دربین سرزمین دوزخ وجهان زیرین به تعقیب آن ها پرداخت وچون به آن ها نرسید ازدور به آن ها نگریست ورو به سوی والاحضرت «اوکونی نوشی» کرد وفریاد زد:

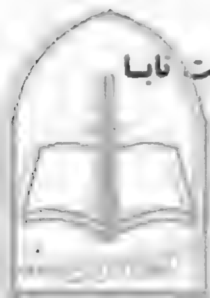
- « بااین شمشیر بزرگ برنده وبااین کمان ها وتیرها ی تیزی که دراختیار داری، برادران ناتنی خودرادنبال کن ودر عمق پرتگاه ها آن هارا شکست بده وبه سوی پست ترین جای رودخانه آنان رابیرون کن ،وتوای همسرش ،ای دخترم «شاهدخت جلودار» بردامنه کوهستان « اوکانو» سکونت اختیار کن وبر بالای صخره ای عمیق ،قصری باستون های بزرگ باز که کف آن آسمان رالمس کند، آه ازتو، ای دخترک سرکش ».

هنگامی که والاحضرت «اوکونی نوشی » باشمشیر بزرگ وکمان های بزرگ خود به تعقیب این خدایان متعدد پرداخت ،آنان رادر هر پرتگاهی فراری داد وبه سوی پست ترین جای رودخانه بیرون شان کرد وپس از آن به ساختن سرزمین ها پرداخت.

دراین حالت « شاهدخت یاگامی » براساس وعده قدیمی خود به همسری او درآمد واو « شاهدخت یاگامی » را همراه خود به خانه برد .اما ازخشم همسرش «شاهدخت جلودار» ترسید وبه سرزمین «اینابا » برگشت وکودک خودرا درون درختی قرار داد. به همین سبب کودک او « خدای درون درخت » نامیده شد، که اورا«خدای چاه» نیز می نامند.

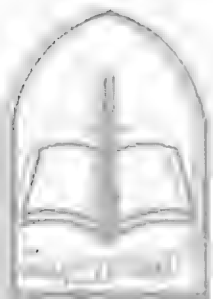
٤ - خواستگاری از« شاهدخت نوناکاوا »

خدای «هشت هزار تیر» (اوکونی نوشی) به ولایت « کوشی » رفت تابا «شاهدخت نوناکاوا » ازدواج کند وچون به نزد او رسید ،قصیده ای سرود:



والاحضرت خدای هشت هزار تبر
یافتن همسری برایش سخت ودشوار بود
درهمه جای این سرزمین

وهنگامی که شنید
درولایت « کوشی »
بسیار بسیار دور
دختری دانا
دختری زیبا وجود دارد .
غالبا به آن جا می رفت .
تاقبل از ازدواج بااومعاشقه ومغازله نماید .
بدون آن که کمربند شمشیر خودراباز کند
بدون آن که کلاه دایره ای شکل خودرا ازسر بردارد .
بردر اتاق دختر بالغ ونورسیده می ایستم
وهم چنان ایستاده می مانم وآن راتکان می دهم وآن راتکان می دهم
در این هنگام ،درکوهستان سرسبز، پرنده افسانه ای شب آواز می خواند
ودرباغچه دراج وحشی آواز می خواند وخروس نیز می خواند .
آه! که این پرندگان مراآزارمی دهند ! می خواهم که آواز آنان راخاموش کنم!.
(این وقایعی است که شاعران محلی آن را بازگو کرده اند)
دراین هنگام «شاهدخت نوناکاوا » بدون آن که در راباز کند ، ازداخل خانه این قصیده راسرود :
ای والاحضرت «هشت هزار تبر» (اوکونی نوشی)
من زنی هستم همچون سبزه نرم
وقلبم پرنده دریایی است .
امروز توپرنده من هستی
ودرآینده من پرنده توخواهم بود .
نمیر ! که زندگی طولانی از آن تست .
(این وقایعی است که شاعران محلی آن را بازگو کرده اند)
هنگامی که خورشید بربالای کوهستان سرسبز پنهان می شود
وشب سیاه فرود می آید
بیا ، وهمچون خورشید سپیده دم کریمانه لبخند بزن
وبگذار انگشتانت بربالای ساق ها درنگ کند
ساق های سپید رنگ



وباپستان های تازه دمیده که همچون برف نرم می باشند بازی کن .
وازدوبازو ی زیبا بالشی بساز
وبرای مدتی طولانی دراز بکش وبه چیزی اهمیت نده
نه باید که بسیار عذاب بکشی .
ای والاحضرت « خدای هشت هزارتیر» (اوکونی نوشی) .
(این حوادث ، همین گونه بازگو شده است) .
بدین گونه آنان شب را به دور از یکدیگر به سر بردند ،اما درشب بعد ازدواج کردند .

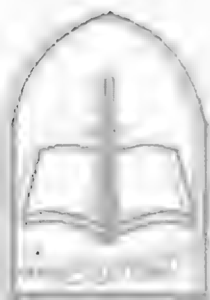
۵ ـ حسادت « شاهدخت جلودار »

اماهمسر والاحضرت « اوکونی نوشی » یعنی والاحضرت «شاهدخت جلودار» نسبت به همسر جدید اوبسیار رشک می برد .همسرش خدای «اوکونی نوشی» از این کار اواندوهگین شدوتصمیم گرفت که از «ایزومو» به «یاماتو» برود . در هنگام رفتن درحالی که یک دست خود رابرزین اسب ویک پای خود رادررکاب گذاشته بود ، این قصیده را سرود:

هنگامی که همچون پرنده دریایی به سینه خود می نگرم
که کاملا لباس تیره اندوه پوشیده است .
حتی واگر برخیزم وبایستم ،این شایسته من نیست .
من این لباس ها رادرساحل برخواهم کند .
همان طور که امواج ،ساحل رابرمی کنند

هنگامی که همچون پرنده دریایی به سینه خود می نگرم
که کاملا لباس پرنده آبی رنگ راپوشیده است .
حتی واگر برخیزم وبایستم ،این شایسته من نیست .
من این لباس ها رادرساحل برخواهم کند .
همان طور که امواج ،ساحل رابرمی کنند

هنگامی که همچون پرنده دریایی ، به سینه خود می نگرم .
که کاملا لباسی به رنگ عصاره گیاه « فو» پوشیده است .
گیاهی که از کشتزار های کوهستانی چیده شده است .
حتی اگر برخیزم وبایستم ،این شایسته من نیست .



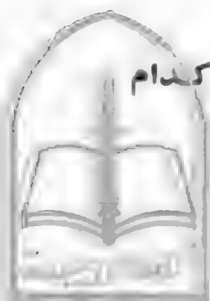
ای همسر گرامیم ،
اگر همراهی من همچون همراهی گله ای ازپرندگان باشد .
واگر دیگران بتوانند که مرابه خود جذب کنند ،همان طور که پرندگـان یکدیگـر را جذب می کنند.
آیا تومطمئن هستی که گریه نخواهی کرد
وهمچون گیاهان دشت های سرسبز کوهستان سرخم نخواهی کرد.
توهمچون شبنم صبحگاهی خواهی گریست .
ای همسرم که شبیه سبزه های تازه هستی .
(این وقایع به همین گونه بازگو شده است).

دراین هنگام شاهدخت جامی بزرگ برگرفت وبه او نزدیک شد وآن را بـه او پیشکش کرد وچنین سرود :

ای خدای « هشت هزار تبر» (اوکونی نوشی)
سرورم ،وای «سرور ولایت بزرگ ،اوکونی نوشی »
چون تو مردهستی ،که به راحتی می توانی
درهرجزیره ای که از آن می گذری
بدون آن که فراموش کنی ،که از چه ساحلی می گذری
همسری شبیه سبزه های تازه بیابی .
واما من زن هستم
ونمی توانم مردی غیرازتوبگیرم
نمی توانم غیرازتوبگیرم

درزیر پارچه های زربفت نرم
ودرزیر رواندازهای گرم
ودرزیر خش خش ملافه های سفید ،
سینه های نورسیده ام که شبیه برف های نرم است
وساق های سفیدم
تسلیم نوازش های تومی گردد.
بگذار که انگشتانت برتمامی آن ها بگذر د
واز بازوهای زیبایم بستری بساز
وبرای مدتی طولانی دراز بکش وبه چیزی اهمیت نده
وبهترین شراب ها رابنوش .

بعد ازآن که این ابیات راسرود جام های خودراباهم مبادلـه کردنـد وهرکـدام دست درگردن دیگری نهادند وتا امروز برهمین حالت درمعبد باقی ماندند .



این نوع از اشعار « نوادرخدایان » نامیده می شود .

٦ ـ فرزندان خدای « سرور ولایت بزرگ ، اوکونی نوشی »

فرزندانی که ازازدواج خدای « اوکونی نوشی » با والاحضرت «شاهدخت مه » (که درمعبد دریای علوی در « موناکاتا » ستایش می شود) به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : خدای « شاهزاده بزرگ و زیبای شخم زننده » وخواهرش «والاحضرت شاهدخت بزرگ» که نام دیگرش « والاحضرت شاهدخت روشنگر پایین » است .

خدای « شاهزاده بزرگ و زیبای شخم زننده » امروزه « خدای بزرگ کامو» نامیده می شود .

فرزندی که ازازدواج خدای « اوکونی نوشی » با « شاهدخت پیکان وزره الهی» به دنیا آمد: خدای « سرور واسطه وحی » است که نام دیگرش خدای «سرور واسطه وحی ، هشتمین درجه شکوفایی» است .

فرزندی که ازازدواج اوبا الهه «توری میمی » دختر خدای «مالک جزایر» به دنیا آمد ، خدای «پرنده دریایی خشمگین » است .

فرزندی که از ازدواج خدای « پرنده دریایی خشمگین » با الهه « هینا تیرنوکاتابی ، چی او ایکو چینی » به دنیا آمد خدای « دارنده ولایات ثروتمند متعدد» است .

فرزندی که ازازدواج خدای « دارنده ولایات ثروتمند متعدد » با الهه « اشینا داکا » که نام دیگرش « شاهدخت یاگاهیه » است به دنیا آمد خدای « تخمیر سریع تاکی ساها یاجینمی » است .

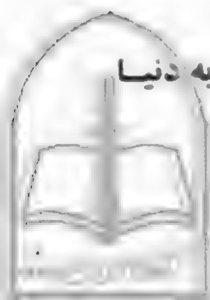
فرزندی که از ازدواج خدای « تخمیر سریع » با « شاهدخت نفس خوشبختی» دختر خدای « می فروش آسمانی » به دنیا آمد ، خدای «شاهزاده می فروش » است .

فرزندی که ازازدواج خدای «شاهزاده می فروش » با الهه « شاهدخت هیناراشی » دختر « خدای آب ها » به دنیا آمد ، خدای « تاهی ریکی شیما رومی» است .

فرزندی که ازازدواج خدای « تاهی ریکی شیما رومی » باالهه « شاهدخت تامای خوشبخت » دختر «خدای هی هیراگی نوسونو هانامازومی » به دنیا آمد. «خدای میرونامی » است .

فرزندی که ازازدواج « خدای میرونامی » باالهه «آآونوما.اونوما اوشی » دختر خدای «سرور شیکی یاما » به دنیا آمد خدای « نونو اوشی » بود .

فرزندی که از ازدواج خدای « نونو اوشی » با الهه « واکاتسوکشی میه » به دنیا آمد ، «امینو هیبارا، اوشینا دومی » بود .



فرزندی که ازازدواج « امینو هیبارا اوشینا دومی » با الهه « توت سوماچینه» دختر خدای « ذرات آب آسمانی » به دنیا آمد ، خدای «توت سویا ماسا کیتاراشی» بود .

از خدای « یاشیما جینومی » تا خدای« توت سویا ماسا کیتاراشی » را «خدایان هفده نسل » می نامند.

۷ـ خدای « شاهزاده کوتوله »[۱]

هنگامی که خدای «اوکونی نوشی » درقله « میهو » در« ایزومو » بود ،خدایی ناشناس سوار برقایقی آسمانی که ازچوب شناور ساخته شده بود ازراه رسید . پیراهن او از بال های پروانه بود وهنگامی که خدای « اوکونی نوشی » ازنام اوپرسید ، اوپاسخی نداد . اما قورباغه ای از آن میان گفت : مطمئنم که « شاهزاده خرد شده » اورا می شناسد .

هنگامی که خدای مذکور رافراخواندند ودراین باره ازاوپرسیدند .پاسخ داد: او خدای « شاهزاده کوتوله » فرزندالهه « زایمان های الهی » است .

آنان برای اطمینان ازاین مسئله به سراغ الهه «زایمان های الهی » رفتند وازاو دراین باره پرسیدند. اوپاسخ داد: بله اوفرزند منست وازمیان همه فرزندانم تنها اوبود که به صورت مایعی ازبین انگشتانم روان شد وبه دنیا آمد واز تو خدای «اوکونی نوشی » می خواهم که او برای تو برادری باشد واین سرزمین راگرامی دارد .

از آن هنگام ،دوخدای «اوکونی نوشی » و« شاهزاده کوتوله » باهم به گرامیداشت این سرزمین همت گماشتند .سپس خدای « شاهزاده کوتوله » از دریاها عبور کرده وبه «سرزمین جاویدان » رفت .

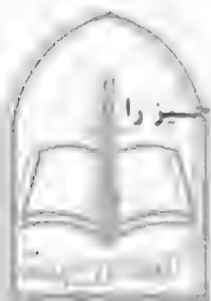
« شاهزاده خرد شده » که توانست خدای « شاهزاده کوتوله » رابشناسد ، امروزه به نام « مترسک کشتزارهای کوهستانی » نامیده می شود وهرچند که این خدانمی تواند راه برود اماتمامی وقایع جهان رامی داند .[۲]

دراین هنگام خدای «اوکونی نوشی » باندوه گفت : چگونه می توانم این سرزمین را به تنهایی بسازم ؟ باکمک کدامین خدای می توانم این سرزمین را بسازم ؟

---

۱ - نام ژاپنی آن « سوکونابیکو Suku na biko » است .

۲ - به همین علت دهقانان ساده لوح درگذشته معتقد بودند که مترسک ها همه چیز را می دانند .



درهمین لحظه خدایی ازراه رسید ،که دریاها راروشن می کرد ،وگفت :اگر همیشه مراستایش کنی ، به همراهی تواین سرزمین راخواهم ساخت وگرنه ساختن این سرزمین کار دشواری خواهد بود .

دراین هنگام خدای « اوکونی نوشی» گفت : حال که چنین است بگو چگونه می توانم توراستایش کنم ؟

خدای مذکور پاسخ داد:

ـ قله کوهستان شرقی را، که دربین کوهستان های سرسبز همچون نرده هایی اطراف «یاماتو» را احاطه کرده است ، نذرمن کن .

این خدا اکنون درکوهستان «میمورو »[1] اقامت دارد.

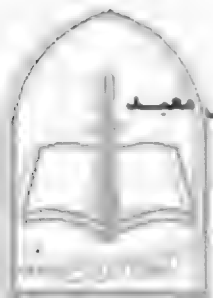
۸ ـ فرزندان خدای « بزرگ درو »

فرزندانی که ازازدواج خدای « بزرگ درو » وشاهدخت « اینو» دختر خدای «تولید الهی» به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: خدای « نفس بزرگ ولایت » ، خدای « کوریه »، خدای « سوهوری» ،خدای «شیراهی » وخدای «تقویم» (پنج خدا).

امافرزندانی که ازازدواج او با شاهدخت «کایو » به دنیا آمدند عبارت بودند از: خدای «اوکاگایا ماتو اومی » و«خدای مقدس درو » (دو خدا).

امافرزندانی که ازازدواج اوباشاهدخت «امیتشی کارومیزو » به دنیا آمدند عبارت بودند از: خدای «شاهزاده دریای بالا » والهه «شاهدخت دریای بالا» که نام دیگرش «الهه بزرگ تنور » است .اوخدای تمامی تنورهاست وهمه مردم اوراستایش می کنند، «خدای بزرگ کوهستان کویی» که نام دیگرش «خدای بزرگ وسرور قله کوهستان » است ودر کوهستان «هییه » درولایت « شی کاتسو اومی » وهمچنین در «ماتسنوو» در« کازونو » اقامت دارد . اوپیکانی لرزان دارد، «خدای خورشید روشنگر معبد »، «خدای اسوها »، «خدای هاهیکی » ، «خدای کاگا یاماتو اومی »، «خدای هایاماتو» ، «خدای خورشید بالا و روشنگر معبد » ، «خدای بزرگ زمین » که نام دیگرش «خدای مادری زمین » (نه خدا).

خدایان فوق الذکر همگی فرزندان «خدای بزرگ درو » هستند که از«خدای بزرگ نفس اقلیم » تا « خدای بزرگ زمین » می باشند وتعدادکلی آن ها شانزده خدا می باشد.



۱ - این کوهستان امروزه به نام کوه میوا نامیده می شود . واین بخش علت تأسیس معبد «اومیوا » را در این کوهستان توضیح می دهد .

فرزندانی که ازازدواج « خدای هایاماتو» باالهه « شاهدخت آذوقه » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « خدای کوه جوان کویی » و « خدای جوان درو » و خواهرشان الهه «نشا کار» و «خدای آبیاری» و«خدای خورشید مرتفع تابستان» که نام دیگرش « خدای مادینه تابستان » است ، « خدای خزان » و« خدای ساقه های درو » و«خدای انبار جدید ساخته شده ازساقه ها » بودند .

تعداد خدایان فوق الذکر از « خدای کوه جوان کویی» تا « خدای انبار جدید ساخته شده ازساقه ها » رویهم رفته هشت خدا می باشند.

آرامش « سرزمین وسط نیزارها »

۱ ـ خدای « روح آسمانی خوشه های برنج »

الهه بزرگ «اماتراسو » فرمان داد که : «سرزمین خوشه های بسیار پربار برنج درطی دوهزار وپانصد خزان که دربین نیزارها» واقع است باید تحت فرمان پسرم والاحضرت «روح آسمانی پیروزمند وخشن خوشه های فراوان برنج » باشد.

بعد ازسپردن این کار به او، اورا از آسمان به پایین فرستاد . دراین حال ، هنگامی که والاحضرت « روح آسمانی پیروز مند وخشن خوشه های فراوان برنج » برروی پل شناور آسمان ایستاده بود ،باخود گفت : ازسرزمین « خوشه های بسیار پربار برنج » سرو صداهایی می شنوم .

سپس به آسمان بازگشت والهه بزرگ «اماتراسو » رابدان موضوع آگاه کرد . دراین هنگام خدای «بلند مرتبه تولید » ،[1] هشت میلیون خدای رابرحسب فرمان الهه بزرگ «اماتراسو » درمجرای « رودخانه آرامش آسمانی » گرد آورد واز «خدای پیشگو » خواست که درباره این مشکل اندیشه کند وگفت :

ـ این سرزمین ، یعنی «سرزمین وسط نیزار ها » سرزمینی است که باید فرمان روایی آن به فرزندان الهه بزرگ «اماتراسو » برسد . اما به نظر می رسد که دراین سرزمین تعدادی ازخدایان بومی بسیار خشن وجوددارند . به نظر شما چه خدایی رامی توان برای آرام کردن آن فرستاد ؟

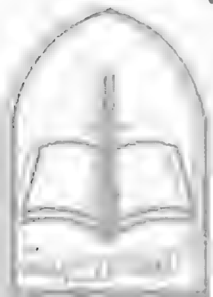
دراین هنگام «خدای پیشگو» باهشت میلیون خدا مشورت کرد وهمگی گفتند :

ـ « خدای روح آسمانی خوشه های برنج » رابفرست .

اوچنین کرد ولی این خدا به مدح خدای «اوکونی نوشی» پرداخت ومدت سه سال درکنار او بود ،بدون آن که بازگردد وگزارشی از ماموریت خود بدهد.

---

۱ - این خدا شوهر الهه بزرگ اماتراسو است .



۳ـ « شاهزاده جوان آسمانی »

باردیگر خدای « بلند مرتبه تولید » والهه بزرگ «اماتراسو » از خدایـان متعـدد پرسیدند :

ـ باتوجه به این که مدتی طولانی از فرستادن « خدای آسمانی روح خوشه هـای برنج » به «سرزمین وسط نیزارها » می گذرد ،او هنـوز ازمـاموریت خودبازنگشـته است تاگزارش دهد واکنون شما کدامین خدای راشایسته فرستادن می بینید ؟

دراین هنگام « خدای پیشگو» پاسخ آنان راداده وگفت :

ـ چه بسا شایسته است که « شاهزاده جوان آسمانی » فرزندخدای « نفس آسـمانی ولایت » رابفرستید .

به همین جهت خدای مذکور رافرستادند وکمانی آسمانی وپیکـانی بـا پرهـای کلفت آسمانی به اودادند .

چنین شد که « شاهزاده جوان آسمانی » به این سرزمین فرود آمدوبه سرعت بـا «شاهدخت روشنگر پایین » دختر خدای «اوکونی نوشـی » ازدواج کـرد وچـون امید داشت که این سرزمین را از آن خود کند ،بدون آن که گزارشی ازماموریت خودبدهد هشت سال درآن جا ماند .

خدای « بلند مرتبـه تولیـد » والهـه بـزرگ « اماتراسـو » بـاردیگر ومجـددا از خدایان متعدد پرسیدند : چون «شـاهزاده جـوان آسـمانی » مـدت درازی اسـت بازنگشته تا گزارشی از ماموریت خود بدهد ،پـس کدامیـن خـدای رامـی توانیـم بفرستیم تاسبب اقامت طولانی «شاهزاده جوان آسمانی » رابفهمد ؟

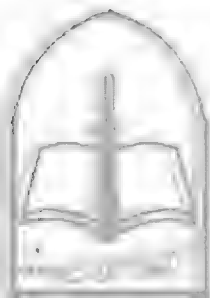
پس خدایان متعدد وخـدای «پیشگو» جـواب دادنـد : دراج رابفرسـتید کـه نـام دیگرش «مادینه آوازه خوان » است .سپس دوخدای بزرگ فوق الذکر بـه دراج فرمان دادند :

ـ باید به آن جا بروی واز « شاهزاده جوان آسمانی » بپرسی که ما مـاموریت آرام کردن خدایان خشن « سرزمین وسط نیزارها » رابه توسپرده بودیم واکنون هشـت سال از رفتن تو می گذرد ،چرا باز نمی گردی تا گزارشی از این ماموریت بـه مـا بدهی ؟

چنین شد که « مادینه آوازه خـوان » ازآسـمان فـرود آمـد وبربـالای درخـت زیتون تلخ انبوهی . نزدیک در خانـه « شـاهزاده جـوان آسـمانی » فـرود آمـد و گفته های خدایان آسمانی رابه تفصیل برای اوبازگو کرد .

چون «پیشگوی آسمانی » سخن این پرنده راشنید ،به « شاهزاده جـوان آسـمانی» گفت :

ـ آواز این پرنده بسیار نحس است وتوباید باپرتاب تیری اورابکشی .



«شاهزاده جوان آسمانی » این نصیحت راپذیرفت ودراج را باتیر « دارنده پرهای کلفت آسمانی » وکمانی ساخته شده از چوب درخت آسمانی ،به قتل رساند . این تیر وکمان راخدایان به اوداده بودند .

تیر چون سینه دراج راشکافت ،ازمیان آن گذشت وپرواز کردتا جلوی پاهای الهه بزرگ «اماتراسو » وخدای « بلند مرتبه تولید » [1] که درساحل « رودخانه آرامش آسمانی» بودند، برزمین افتاد.

خدای «بلند مرتبه تولید » تیر رابرداشت ودیدکه پرهای آن آغشته به خون است، دانست که این تیر همان تیری است که به « شاهزاده جوان آسمانی » داده شده بود . پس آن را به خدایان متعدد نشان داد وبه آن ها گفت :

ـ اگر «شاهزاده جوان آسمانی » درماموریت محوله خودخیانت نکرده باشد واین تیر اوبه سوی خدایان شریر پرتاب شده باشد که اکنون بدینجا رسیده است .پس به اوضرری نخواهد رسید .اما اگر روح اوگمراه شده باشد ،پس وای براوباد .از این تیر، سپس تیر را در دست گرفت وآن را ازسوراخی که درآسمان ایجاد کرده بود به پایین فرستاد وتیر به سینه « شاهزاده جوان آسمانی » که برتخت بامدادی خفته بود اصابت کرد واورا کشت .

چنین شدکه دراج نیز ازماموریت خودبازنگشت وامروزه ضرب المثلی هست که می گوید:« ماموریت بدون بازگشت دراج»،که وقایع فوق سرچشمه این ضرب المثل است.

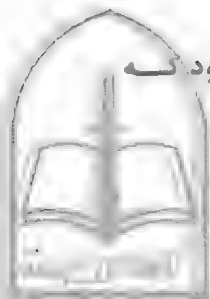
بادها صدای ناله « شاهدخت روشنگر پایین »همسر «شاهزاده جوان آسمانی » رابا خود بردندو به آسمان رساندند، و خدای « نفس آسمانی ولایت» پدر «شاهزاده جوان آسمانی» آنرا شنید،هم چنین همسر و فرزندان اوکه در آسمان بودند نیزآن را شنیدند، و در این هنگام همگی فرود آمدند وشروع به گریه وزاری کردند ودرآن جا قربانگاهی ساختند و مرغابی رامسئول توزیع غذای خیرات ولک لک راجاروکش وکبک را آشپز و پرستو را تمیزکننده برنج ودراج رانوحه خوان کردند وپس ازآن که نقش هرکس رابه اودادند ،به مدت هشت شبانه روز رقصیدند .

دراین هنگام ،خدای بزرگ « شاهزاده درو » [2] ازراه رسید تابرجسد بی جان «شاهزاده جوان آسمانی» درود بفرستد . اما پدر وهمسر «شاهزاده جوان

---

۱ - یکی دیگر از نام های او « خدای درخت بلند » است ویکی از عقاید ملل بدوی این بود که خدایان در درختان بلند وتنومند اقامت می گزینند .

۲ - این خدا . خدای آذرخش است .



آسمانی» که از آسمان فرود آمده بودند ،چون او را دیدند باهم گفتند: «پسرم نمرده است! شوهرم نمرده است! »

سپس شروع به گریه وزاری کردند وبردست وپای خدای بزرگ « شاهزاده درو » افتادند واشک شان سرازیر شد وعلت اشتباه آنان ،شباهت فراوان این دو خدا به یکدیگر بود که باعث شد آن ها به اشتباه بیفتند .

پس خدای بزرگ « شاهزاده درو » بسیار خشمگین شد وگفت :

- من به این مراسم ختم آمده ام ،زیرا که او دوست من بود ،شمارا چه می شود که مرا با مرده ای زننده وزشت به اشتباه می گیرید !

سپس شمشیر بلند ده وجبی خود رااز نیام کشید وقربانگاه را به دونیم کرد وباپاهای خود به آن لگدی زد وقربانگاه به صورت کوهی درآمد که این کوه درسرچشمه رودخانه «ایمی » در ولایت « مینو » واقع شده است .

نام شمشیری که به کاربرد « برگ بزرگ درو گر » است که نام دیگرش «شمشیرمقدس در استراحت » است .

هنگامی که خدای بزرگ « شاهزاده درو » باخشم آن هار اترک کرد وبالا رفت . خواهر او والاحضرت « شاهدخت بزرگ وزیبای شخم زننده » خواست او را به دیگران بشناساند ،پس چنین سرود :

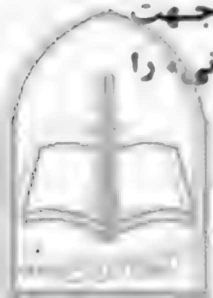
گردنبندهای ساخته شده ازنگین های به نخ کشیده «تاما »
که دختران بافنده جوان آسمانی به گردن انداخته اند
آه ازاین نگین های زیبای به نخ کشیده «تاما»
وتوهمانند آن ها
دو دره عمیق رابه یکباره روشن می کنی
ای خدای بزرگ «شاهزاده درو»
(این آواز سرودی روستایی ومحلی است)

۳ - خدای «نرینه ،آذرخش سهمگین »

الهه بزرگ «اماتراسو » پرسید : پس شایسته است چه خدایی رابفرستیم ؟

دراین هنگام «خدای پیشگو » وخدایان متعدد پاسخ اورادادند که :

- برتوست که خدای « پرنده دم سخت » را که درغاری آسمانی نزدیک سرچشمه «رودخانه آرامش آسمانی » زندگی می کند بفرستی ویااینکه پسر او خدای «نرینه آذرخش سهمگین » راگسیل داری . وبدان که خدای « پرنده دم سخت » بابستن آب «رودخانه آرامش آسمانی» راه رابسته است .به همین جهت خدایان دیگر نمی توانند به آن جا بروند . بدین جهت خدای «گوزن آسمانی» را بفرست تا اراده خدایان را ابلاغ کند .



براین اساس خدای « گوزن آسمانی » رابه نزد خدای «پرنده دم سخت» فرستاد واو پاسخ داد:
- این برای من مایه بی افتخار است ودوست دارم که بتوانم خدمتی انجام دهم ولی برای انجام این کار فرزندم خدای «نرینه ،آذرخش سهمگین » رامی فرستم ، پس اورا به آن هامعرفی کرد وآنان نیز اورابه همراهی خدای « قایق پرنده آسمانی » گسیل کردند.[1]

٤ - اطاعت وتسلیم خدای « سرور واسطه وحی ،هشتمین درجه شکوفایی »[2]

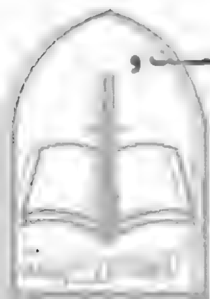
دوخدای «نرینه آذرخش سهمگین » و«قایق پرنده آسمانی » درکنار ساحل «ایناسا» درولایت « ایزومو » فرود آمدند وشمشیر بلند ده وجبی خود راازنیام بیرون کشید وآن را به صورت وارونه درامواج فروبردند ودرجلوی آن نشستند و شروع به بازخواست خدای «اوکونی نوشی » نمودند وگفتند :
- الهه بزرگ «اماتراسو » وخدای «بلند مرتبه تولید » مارافرستادند تا از تو بازخواست کنیم وبه ما سپردند که به توبگوییم « سرزمین وسط نیزارها » که درزیر فرمان توست ،شایسته و بایسته است که زیر فرمان فرزندان آن دوباشد .حال تو در این باره چه می گویی ؟
او پاسخ داد:
- من نمی توانم چیزی بگویم وفرزندم خدای « سرور واسطه وحی ،هشتمین درجه شکوفایی » پاسخ شمارا خواهد داد ،ولی او برای شکار به بندر « میهو» رفته است و هنوز بازنگشته است .

خدای « قایق پرنده آسمانی » به دنبال خدای «سرور واسطه وحی ، هشتمین درجه شکوفایی » فرستاد وازاوخواست که به پرسشی که ازپدرش شده است پاسخ دهد و او پاسخ داد:

- این باعث افتخار ماست که این سرزمین رابه دلخواه خویش به فرزندان خدایان آسمانی بسپاریم .

---

۱ - درگذشته معتقد بودند که آذرخش سوار بر قایقی بین زمین وآسمان در رفت وآمد است و آن قایق چون پرندگان در آسمان وبربالای دریاها پرواز می کند .
۲ - این نام طولانی . نام خدایی است زمینی که فرزند خدای اوکونی نوشی است .



سپس قایق خودرازیر پاهایش گذاشت وبادودست خود روبه پایین شروع به دست زدن کرد، [۱] آن گاه ازعلوفه سبز نرده ای ساخت ودرپشت آن گوشه عزلت گزید. [۲]

۵ ـ اطاعت وتسلیم خدای « سهمگین میناکاتا»

دراین هنگام ازخدای «اوکونی نوشی » پرسیده شد:

ـ پسرت خدای «سرور واسطه وحی» اکنون پاسخ ما راداد ،آیا فرزندان دیگری، که اعتراض کنند،داری ؟

اوپاسخ داد:

ـ به غیر ازپسرم خدای « سهمگین میناکاتا » که چنین کاری راخواهد کرد کس دیگری وجود ندارد .

هنگامی که این سخن رابرزبان می راند ،خدای «سهمگین میناکاتا » از راه رسید و بر سر انگشتان خود اتاقی راحمل می کرد که هزار نفر باهم نمی توانستند آن راجابجا کنند وگفت :

ـ چه کسی به خود جرأت داده است که به سرزمین من درآید واین گونه سخنان نابجا برزبان آورد ؟ بیا که با یکدیگر زور آزمایی کنیم وبگذار که من دست تو را بگیرم .

خدای «نرینه .آذرخش سهمگین » اورا رها کرد تادستش رابگیرد ودراین هنگام دو دست اویکی به قالب یخ ودیگری به تیزی شمشیر تبدیل شد .سپس خدای «سهمگین میناکاتا » چون چنین دید،ترسید وپاپس کشید.

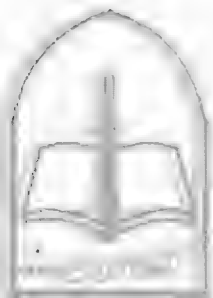
خدای « نرینه آذرخش سهمگین » نیز به نوبه خود از خدای «سهمگین میناکاتا» خواست تا دستش رابگیرد .سپس دست اوراهمچون جوانه نونهال نی گرفت وبه شدت کشید ورهایش کرد .خدای «سهمگین میناکاتا » چون چنین دید فرار کرد و خدای «نرینه آذرخش سهمگین » به تعقیب اوپرداخت تا این که به دریاچه «سووا» درولایت «شینانو » رسیدند وچون خواست که خدای «سهمگین میناکاتا» را بکشد .او به وی چنین گفت :

ـ ای سرورم مرانکش ومن هیچ گاه درجایی غیراز این جا اقامت نخواهم کرد و از این پس بادستورات پدرم خدای « اوکونی نوشی » مخالفت نخواهم کرد و هیچ گاه با نصایح خدای « سرور واسطه وحی ،هشتمین درجه شکوفایی » مخالفت نخواهم کرد و«سرزمین وسط نیزارها» رابرحسب اراده فرزندان خدایان آسمانی تحویل خواهم داد.

---

۱ - این کار نوعی از انواع کارهای جادوگرانه است .

۲ - در گذشته ستون های چیده شده علوفه را محل گوشه گیری خدایان می دانستند .



۶ـ خدای «اوکونی نوشی» سرزمین راتحویل می دهد

خدای « نرینه آذرخش سهمگین » از «شینانو» به «ایزومو» بازگشت وازخدای «اوکونی نوشی» پرسید :

ـ دوفرزند تو خدای« سرور واسطه وحی » و خدای «سهمگین میناکاتا» باقاطعیت قول دادند که دستورات شما رادرخصوص فرزندان خدایان آسمانی اجرانمایند. حال نظر شمادراین باره چیست ؟

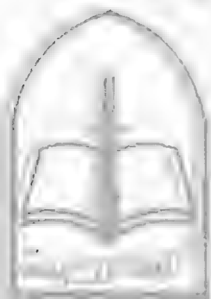
اوجواب داد :

ـ هر آن چیزی راکه فرزندانم یعنی دوخدای مذکور گفتند برای من قابل احترام است ومن برحسب دستورات شما همه «سرزمین وسط نیزارها » راتحویل خواهم داد. ولی از شما می خواهم که درقصرم اقامت گاهی باستون های مخصوص برایم بسازید که پایه وقاعده آن صخره بسیار ژرفی درزمین باشد وسقف آن تامرز آسمان برسد ،تا بدین گونه خانه من ،همچون کاخ های بزرگ فرزندان خدایان فرمانروای آسمانی گرددومن درآن خانه ،درگوشه ای یادرجایی دیگر مخفی باقی خواهم ماند .اما فرزندانم ،خدایان یکصد وهشتادگانه ، اگر خدای « سرور واسطه وحی » رهبری آنان راپذیرد برشما تجاوز وتعدی نخواهند کرد .

چنین شد که معبدی آسمانی برساحل «تاگی شی » درولایت «ایزومو» ساختند . سپس خدای «نگین بسیار عالی تاما» فرزند خدایان سرچشمه رودها تبدیل به آشپز شد ویک وعده غذای آسمانی تقدیم کرد .سپس درحالی که آتش برخاسته از آسیاب ساخته شده ازساقه های سرخس راکه اوبامنقار خوداز اعماق دریا آورده بود، تقدیس می کرد وبشقاب های آسمانی راکه از خاک سرخ ساخته بود می آورد ، گفت :

ـ این آتشی راکه من بابه هم کوفتن آفریدم ،آن چنان شعله ور می سازم تا به «گستره آسمان برین» برسد وچراغ قصر بزرگ وجدید والاحضرت « زایمان های الهی » راکه در ارتفاع هشت وجب بردر قصر آویزان است روشن کند وعلامت این آتش رابر قاعده صخره درونی خواهم زد وازماهی های تپنده رودخانه که دهان های بزرگ ، باله های جانبی و دم های مستقیمی دارندو صیاد آنها رابا به آب انداختن تور بزرگ خود که از الیاف برگ های توت ساخته شده،به دام انداخته است،یک نوع خوراک ماهی بسیار عالی خواهم پخت به طوری که سینی خیزرانی ترک بردارد.

بدین گونه خدای« نرینه آذرخش سهمگین» به آسمان بازگشت تا گزارشی از آرامش ایجاد شده در «سرزمین وسط نیزارها » بدهد.



والا حضرت « خوشه های رسیده »

۱ـ تولد «والا حضرت خوشه های رسیده»

در این هنگام الهه بزرگ « اماتراسو» به فرزند و ولی عهد خود والا حضرت «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج»دستور داد:

ـ گفته می شود که اکنون« سرزمین وسط نیزارها » آرام شده است پس همان طور که مشیت ما اراده کرده است ،فرود آی و بر آن فرمان بران.

شاهزاده و ولی عهد ، والاحضرت «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج» پاسخ داد :

ـ در حالی که خود را آماده فرود می کردم ،فرزندی برای من زاده شد که نام او والاحضرت« خوشه های رسیده » است و من این کودک را فرو خواهم فرستاد.

فرزندانی که از ازدواج شاهزاده و ولی عهد ، والاحضرت «روح آسمانی خوشه های فراوان برنج» بادختر خدای « درخت بلند» که نامش « شاهدخت هزاران کارگاه بافندگی پارچه های زیبا » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: والاحضرت «خوشه های سرخ آسمانی » ووالاحضرت « خوشه های رسیده » (دوخدا).

براساس این گفته «شاهزاده خوشه های رسیده » رافراخواندند وبه اوگفتند :

ـ به تودستور می دهیم که بر«سرزمین وسط نیزارها » فرمان برانی وبر توست که براساس مشیت واراده ما فرود آیی .

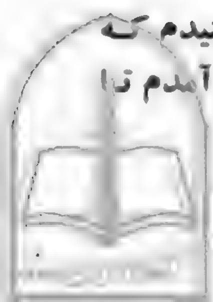
۲ ـ خدای « شاهزاده راهنما»

درحالی که والاحضرت « خوشه های رسیده » خودراآماده می کردکه ازآسمان فرودآید ، دراین حین خدایی رادید که برسر چهار راه آسمانی ایستاده ونور اواز بالای سر «گستره آسمان برین » وازپایین پا « سرزمین وسط نیزارها » را روشن می کرد . الهه بزرگ « اماتراسو » وخدای « درخت بلند » به خدای «مادینه آسمانی اوزومه » دستور دادند:

ـ هرچند که تو بیش ازیک زن ضعیف نیستی .اما همچون خدایان نرینه می توانی به مقابله خدایان بروی . به همین جهت باید به تنهایی بروی ودرباره خدایی که این چنین راه فرود فرزند من ازآسمان به زمین رابسته است ،پرس وجوکنی .

خدایی که راه رابسته بود چون با این سؤال مواجه شد پاسخ داد:

ـ من خدایی زمینی هستم ونامم خدای « شاهزاده راهنما» است وچون شنیدم که قرار است یکی از فرزندان خدایان آسمانی ازآسمان فرود آید ،به این جا آمدم تا از او پیشواز کنم ودرخدمت اوباشم .



۳ ـ فرود از آسمان

دراین حال الهه بزرگ « اماتراسو » به همراهی فرستاده خود پنج تن ازرؤسای طوایف راکه عبارت بودند از: «عالیجناب آسمانی کویانیه » ،« عالیجناب فوتوداما»، «والاحضرت مادینه آسمانی اوزومه » « والاحضرت بانوی تصلب »و« عالیجناب جد تاما » ،از آسمان به زمین گسیل کرد .

دراین هنگام الهه بزرگ « اماتراسو » نگین بزرگ تاما وآینه ای که کمک کرد اواز غارآسمانی خودبیرون بیاید را به فرستاده خود داد.آن گاه «شمشیر درو کننده علوفه» وخدای «پیشگوی دایمی » وخدای « نرینه قوی پنجه» و خدای کهنسال « در غار آسمانی» راهمره اوکرد .سپس به او گفت :

ـ این آینه را همچون خود من گرامی بدار وهمان طور که مراستایش می کنی . این آینه راستایش کن ، وتوای «خدای پیشگو » باید دربرابر آینه به پیش گویی بپردازی .

دوخدای « آینه » و«خدای پیشگو» درمعبد« ایسوزو» درمنطقه «ایسیه » ستایش می شوند . « خدای ثروتمند آذوقه » در «واتارایی » درمعبدی خارج « ایسیه » اقامت می کند .

خدای کهنسال «در غار آسمانی » که نام دیگرش « خدای سنگ زیبای نگهبان در» ویا « خدای سنگ خوشنود نگهبان در» است وخدای « در » به شمار می آید به همراه «خدای نرینه قوی پنجه » هردو دراستان « سانا » اقامت دارند .[1]

«عالیجناب آسمانی کویانیه » درحقیقت جد مشاوران «ناکاتومی»[2] است و «عالیجناب فوتوداما » جد ندیمان «ایمی بیه » [3] و «والاحضرت مادینه آسمانی اوزومه» جده «دوشس های راهنما»[4] است و«والاحضرت بانوی تصلب» جده مشاوران «کاگا میتسو کوری» [5] و «عالیجناب جد تاما» جد مشاوران «تامانواویا»[6] است .

---

۱ - این استان در منطقه ایسیه قرار دارد .

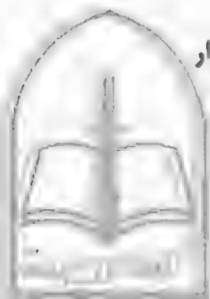
۲ - نام خانواده ای است که از طرف دولت عهده دار امور مربوط به دین شینتو است . و ترجمه واژه «ناکاتومی» یعنی «واسطه میان خدایان ومردم».

۳ - نام خانواده ای است که عهده دار آداب ورسوم بعد از تطهیر است .

۴ -زنان این خانواده عهده دار رقص وموسیقی مقدس هستند.

۵ - این خانواده عهده دار ساختن آینه هاست . زیرا که آینه مورد پرستش کورکورانه قرار می گرفت .

۶ - این خانواده عهده دار ساختن نگین های تاما هستند .



در این هنگام الهه بزرگ «اماتراسو» از والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» خواست که عرش آسمان را ترک کند و راهی ازمیان طبقات ابرها برای خود باز کند و از «نردبان شناور آسمانی» پایین رود و اندکی بر «نشیمن گاه شن های آسمانی» درنگ کند، سپس او را عاقبت بر کوهستان مقدس «تاکاشیهو» در ولایت «هیموکا» درجزیره «تسوکوشی» فرود آورد.

سپس «عالیجناب آسمانی اوشیهی» و«عالیجناب آسمانی کومیه» درخدمت او قرار داده شدند که هر کدام ازآن ها با خود جعبه آسمانی و شمشیر محدب همچون داس وکمان ساخته شده از چوب آسمانی را آوردند.

«عالیجناب آسمانی اوشیهی» جد مشاوران «اوتومو» و «عالیجناب آسمانی کومیه» جد خان های «کومیه» است.

سپس والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» اعلام کرد:

- این مکان رو به سوی سرزمین های بیگانه دارد و درآن بندر «کاساسا» قراردارد. خورشید درهنگام طلوع و غروب خود این سرزمین را روشن می کند. بدین جهت در واقع این مکان مبارک است.

این راگفت و درآن جا با برپاکردن ستون های بزرگی، قصر کوچکی به عنوان خانه برای خود ساخت و پایه آن قصر را بر روی صخره بسیار ژرفی در زیر خاک قرار داد و سقف آن را به گونه ای ساخت که به آسمان می رسید.

۴ - دوشس های راهنما

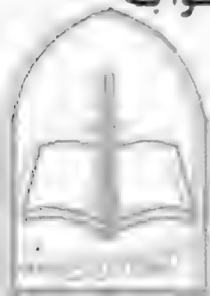
در این هنگام والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» از والاحضرت «مادینه آسمانی اوزومه» چنین خواست:

- تو باید همراه خدای بزرگ «شاهزاده راهنما» که همچون راهنما درخدمت ما بود باشی .زیرا که این توبودی که اولین بار به اوبرخوردی .تو به نام اوبه خدمت ما خواهی پرداخت و به همین علت است که نسل بازمانده ازاو همه «خدای نرینه شاهزاده راهنما» نامیده می شوند و حتی زنان نیز به نام «دوشس های راهنما» نامیده خواهند شد.

در این حالت، هنگامی که «خدای شاهزاده راهنما» در «اوزاکا»[1] مشغول صید ماهی بود. صدفی به نام «هیراب»[2] دستان او را گاز گرفت و او را به داخل آب کشاند به طوری که منجر به غرق شدن او شد، و لحظه ای که او به طرف کف دریا می رفت «نفس در تماس با ژرف» نامیده شد و لحظه ای که حباب های هوا به

۱ - اوزاکا نام منطقه ای در ایسیه است.

۲ - هیراب به معنی شانه است



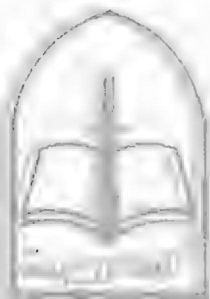
سطح آب رسید «نفس حباب های به سطح رسیده » ولحظه ای که حباب های هوا ترکیدند «نفس حباب ترکیده» نامیده شد.
والاحضرت «مادینه آسمانی اوزومه» چون از همراهی خدای «شاهزاده راهنما» بازگشت، به کار جمع آوری ماهیان کوچک و بزرگ پرداخت و از همه آنان خواست که: «درخدمت فرزندان خدایان آسمانی باشید».
همه ماهیان پاسخ دادند که: «ما به آنان خدمت خواهیم کرد». اما خیار دریایی تنها جانداری بود که پاسخ نداد. پس والاحضرت «مادینه آسمانی اوزومه» گفت: «این دهان، دهانی است که پاسخ نمی دهد». او پس از پایان گفته خود چاقویی برگرفت و برایش دهانی شکافت و تا امروز دهان خیار دریایی شکافته باقی مانده است .

بر این اساس و از دوران های بسیار کهن تابه امروز،هنگامی که از ولایت «شیما»[1] ماهی هدیه می آورند، امپراتور آن را به «دوشس های راهنما» می دهد.

۵ ـ «شاهدخت شکوفایی»
والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» دربندر «کاساسا» با دختر زیبایی ملاقات کرد و از او پرسید تو دختر کیستی؟
دختر پاسخ داد :
ـ من دختر خدای«روح بزرگ کوهستان» هستم و نامم «شاهدخت اتای مقدس»[2] است.
از او پرسید: آیا برادرانی داری؟
دختر پاسخ داد: خواهر بزرگ تری دارم که نامش «شاهدخت صخره دایمی» است .
سپس از او پرسید: من مایلم با تو ازدواج کنم. نظر تو چیست؟
دختر پاسخ داد: نمی توانم پاسخ بدهم. اما پدرم خدای «روح بزرگ کوهستان» پاسخ تو را خواهد داد.
پس کسی را به نزد پدرش «خدای روح بزرگ کوهستان» فرستاد تا از او خواستگاری کند و پدرش با خوشحالی پذیرفت که او را به همسری او در آورد و علاوه بر او خواهر بزرگش «شاهدخت صخره دایمی» و بسیاری از هدایا را به او بخشید. اما خواهر بزرگتر بسیار زشت بود و والاحضرت «خوشه های رسیده

---

۱ - « شیما » نام ولایتی است که امروزه به کشت مروارید معروف است .
۲ - اتا نام مکانی در استان کاگوشیما کنونی درجنوب کیوشو است .



آسمانی» را خوش نیامد و او را بیرون کرد اما خواهر کوچکتر «شاهدخت شکوفانی» را نگاهداشت و در تمام طول شب با او همبستر شد.

«خدای روح بزرگ کوهستان»از این برخورد احساس ننگ فراوان کرد و به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من دو دختر خود را به او دادم، علت آن این بود که او از کمک «شاهدخت صخره دایمی» بهره مند گردد، چه اینکه برف ها فرو خواهد بارید و بادها خواهد وزید و زندگی فرزندان خدایان آسمانی همچون صخره دایمی و استوار خواهد بود [1] و اگر از کمک «شاهدخت شکوفانی» بهره مند گردد زندگی آنان همچون شکوفایی گل ها ، شکوفا خواهد شد و پس از آن که چنین برآوردی کردم ،هر دو دخترم را به او دادم. ولی او «شاهدخت صخره دایمی» را به من بازگرداند و فقط «شاهدخت شکوفانی»را نگاه داشت، به همین جهت زندگی فرزندان خدایان آسمانی، همچون زندگی گل ها پر از دردسر و مشکل خواهد بود و به همین سبب است که تاکنون می بینیم که زندگی امپراتوران طولانی نیست.

هنگامی که «شاهدخت شکوفانی» به حضور والاحضرت «خوشه های رسیده آسمانی» رسید و گفت: «من حامله هستم، واکنون هنگام زایمان فرا رسیده است و نمی توانم به طور پنهانی فرزند خدای آسمان را بزایم و بدین جهت آمده ام تو را بدان آگاه کنم».

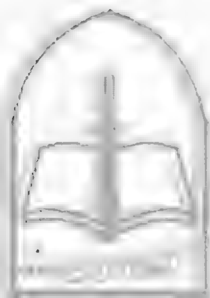
او جواب داد: ای «شاهدخت شکوفانی» چگونه است که تنها یک شب بعد از همبستری اکنون حامله شده ای. در واقع این کودک از من نیست. لابد او فرزند خدایی زمینی است.

«شاهدخت شکوفانی» چون چنین دید پاسخ داد:

- اگر کودکی که منتظر تولد او هستم فرزند خدایی زمینی باشد ،زایمان من آسان خواهد بود .

پس از اینکه این سخن بر زبان راند معبدی بزرگ و بدون در ساخت و به درون آن رفت و تمام شکاف ها و درزهای آن را گل اندود کرد، و در لحظه زایمان معبد را به آتش کشید و سپس زایید.

فرزندانی که در لحظه شعله ور شدن آتش به دنیا آمدند عبارت بودند از: والاحضرت «خدای شعله وری» (جد دوک «اودا»،که دوک قبیله «هایایتو» است)، «والاحضرت آتش شعله ور» و «والاحضرت آتش ملایم» که نام دیگرش «والاحضرت روح خوشه های نهاده شده بر قربانگاه مقدس» است.



۱ - منظور زندگی امپراتوران ژاپن است.

والاحضرت «آتش ملایم»

۱ ـ شاهزاده «صیاد بحری» وشاهزاده «صیادبری»

والاحضرت «شعله وری» چون صیادی بحری بود، ماهیان بزرگ وکوچک را صید می کرد و والاحضرت «آتش ملایم» چون صیادی کوهستانی بود، همه گونه حیوانات کوچک وبزرگ راصید می کرد ودراین هنگام خدای مذکور به برادرش والاحضرت «شعله وری» گفت:

ـ بیا تا وسایل صید خودرا بایکدیگر مبادله کنیم و آن ها رابه کار گیریم.

علی رغم این که این خواسته خودراسه بار پیاپی تکرار کرد، برادرش موافقت نکرد. اما عاقبت این مبادله سخت انجام شد.

والاحضرت «آتش خاموش» با وسایل صید دریایی به صید رفت. امانتوانست حتی یک ماهی صید کند. علاوه برآن، اوقلاب ماهیگیری رادر دریا گم کرد و هنگامی که برادرش والاحضرت «شعله وری» ازاوخواست که قلاب ونخ را به او باز گرداند وبه اوگفت:

ـ وسایل صید کوهستانی ووسایل صید دریایی، ملک شخصی هریک از ماست. پس بیا اکنون آن ها رابه یکدیگر بازپس دهیم.

برادر کوچکش والاحضرت «آتش ملایم» پاسخ داد:

ـ من با نخ تو نتوانستم حتی یک ماهی صید کنم وکار من بدان جا رسید که قلاب را در دریا گم کردم.

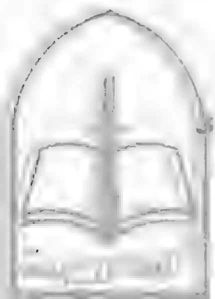
اما برادر بزرگ تر بااصرار ازاو خواست که قلابش را بازپس دهد. پس برادر کوچک شمشیر بلند ده وجبی خودراشکست تا از آن پانصد قلاب بسازد و عوض قلاب گمشده به برادر خود بدهد. اما برادرش نپذیرفت وهمه آن ها راپس داد. در این هنگام اوهزار قلاب ساخت وبه عنوان عوض قلاب گمشده به برادر داد، اما او باز نپذیرفت وگفت:

ـ من قلاب قدیمی رامی خواهم.

۲ ـ بازدید از قصر «خدای دریا»

هنگامی که برادر کوچک به تنهایی درکنار ساحل نشسته بود ومی گریست.

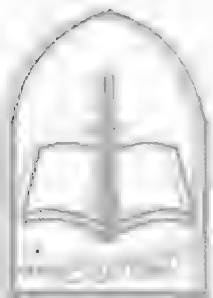
خدای «روح جریان های دریایی»[۱] به نزدش آمد وپرسید:



۱ - جون ابن خدا در مجاورت سواحل تمامی ولایات قرار دارد به همین جهت خبرهای فراوان بسیاری می دانست

- شاهزاده آسمانی چرامی گرید ؟
پاسخش داد:
- من و برادر بزرگترم، وسایل شکار خود را با یکدیگر مبادله کردیم ،سپس من قلاب ماهیگیری او را گم کردم و چون او قلاب خود را از من خواست .من چندین قلاب عوض آن، به او دادم . اما او همه آنان را نپذیرفت وگفت که قلاب قدیمی خود را می خواهد و من بدان جهت می گریم .
پس خدای « روح جریان های دریایی » به اوگفت:
- من برای حضرت عالی نقشه خوبی خواهم کشید.
سپس با مهارت قایق کوچکی ازنی بافته برایش ساخت که آب نمی توانست درآن نفوذ کند و او را سوارآن کرد وبه اوگفت:
- با جریان آب این قایق رابه جلو خواهم راند وتوباید برای مدتی درنگ کنی . سپس جریان دریایی خوبی توراخواهد برد وتو نیز به دنبالش می روی .سپس قصری خواهی دید که به شکل فلس ماهی ساخته شده است وآن قصر ،قصر خدای اقیانوس «خدای دریا» می باشد وچون به درقصررسیدی درخت زیتون تلخ پرشاخ وبرگی را درکنار چاه خواهی دید ، از آن درخت بالا برو .به زودی دختر «خدای دریا» تو را خواهد دید و نصیحت خواهد کرد .
والاحضرت «آتش ملایم» براساس این نصیحت جلورفته وهرآن چه گفته شده بود برایش اتفاق افتاد .او ازدرخت زیتون تلخ بالارفته ودرآن جا باقی ماند . هنگامی که یکی از خدمتکاران « شاهدخت نفس شهوت » دختر « خدای دریا » آمد تا باظرفی ساخته شده ازجنس « تاما » آب ببرد ،یک روشنایی درچاه دید. پس به سوی بالانگریست وپسر جوان زیبایی رادید ودرشگفت شد .
دراین هنگام چون والاحضرت « آتش ملایم » این خدمتکار را دید ،ازاو آب خواست و خدمتکار نیز آب برداشته را در ظرفی ساخته شده از جنس « تاما » ریخته به او تقدیم کرد . اما اوبدون آن که بنوشد ،ازگردن بند خود نگین «تامایی» راکند ودردهان گذاشت. سپس آن رابا دهان خود [1] درظرف تف کرد. در این هنگام نگین « تاما » به کف ظرف چسبید وخدمتکار نتوانست آن را ازجای خود بکند . پس نگین «تامای » چسبیده به ظرف راتقدیم «شاهدخت نفس شهوت» کرد و چون «شاهدخت» آن را دید، از خدمتکار خود پرسید:
- آیاکسی پشت در قراردارد ؟
خدمتکار پاسخ داد:

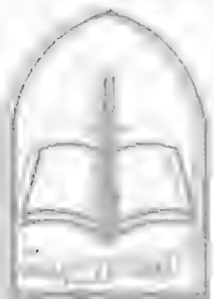
۱ - حرکتی سحر آمیز است .



ـ برروی درخت زیتون تلخ نزدیک چاه کسی است . اوپسر جوان زیبایی است که از سرور من شریف تر است .اوازمن آب خواست وچون به او آب دادم ،از آن ننوشید ونگین «تاما» را درظرف تف کرد ،که من نتوانستم آن را ازجای خود بر کنم .پس آن رابه نزد شما آوردم واکنون نگین « تاما » را که به ظرف چسبیده تقدیم شما می کنم .
«شاهدخت نفس شهوت» شگفت زده شد وجلوی در رفت وچون پسر جوان و زیبا را دید ، شیفته اوشد و با او نگاه های عاشقانه ای رد و بدل کرد .سپس به نزد پدرش بازگشت که بگوید :
ـ بردر قصرما جوان زیبایی ایستاده است .
دراین هنگام « خدای دریا » بیرون آمد تاببیند اوکیست وچون اورادید گفت:
ـ این مرد شاهزاده ای آسمانی است.اوفرزند والاحضرت « قربانگاه آسمانی» است.
سپس از او دعوت کردکه به درون قصر درآید وبرکف قصر هشت لایه فرش ساخته شده ازپوست خوک دریایی گستراند وبربالای آن هشت لایه فرش ابریشمی گسترد و او را برآن نشاند. به او هدایایی داد و به افتخار او سفره بزرگی گستراند .سپس دختر خود «شاهدخت نفس شهوت » را به همسری اودر آورد و او مدت سه سال درآن سرزمین اقامت کرد .

۳ کرنش « والاحضرت شعله وری »

پس ازمدتی والاحضرت « آتش ملایم » به یاد حوادث گذشته افتاد وآه عمیقی کشید و «شاهدخت نفس شهوت » چون صدای آه کشیدن اوراشنید به پدرش گفت:
ـ دراین مدت اقامت سه ساله او ندیدم که او این طور آه بکشد ، ولی امشب دیدم که آه عمیقی کشید .چه چیزی ممکن است علت این کار اوباشد ؟
به همین جهت پدرش « خدای دریا » از داماد خود پرسید:
ـ امروز صبح دخترم به من گفت که تودر این مدت سه سال اقامتت در نزد ما ، عادت نداشته ای که آه عمیقی بکشی ، اما دیشب آه عمیقی کشیدی ،چرا؟ از تو می خواهم علت آمدنت به این جا رابه من بگویی ؟
در این هنگام او جزئیات داستان خود و برادر بزرگترش و نکوهش ها و سرزنش های اورابه علت گم کردن قلاب ماهیگیری تعریف کرد .
«خدای دریا» چون چنین دید ،ماهیان کوچک و بزرگ دریا را فرا خواند و از آن ها پرسید:
ـ آیا ماهیی هست که این قلاب راگرفته باشد ؟
دراین هنگام ،چند ماهی پاسخ دادند :



- مرجانی رامی شناسیم که دراین چندروز اخیر ،ازچیزی شکایت می کرد که در حلق او گیر کرده بود و باعث می شد که نتواند غذا بخورد .در واقع اوست که آن را برده است .

پس چون داخل حلق مرجان راجستجو کردند ،قلاب را در آن جا یافتند ،آن را بیرون آورده و شستند و به والاحضرت «آتش ملایم» دادند و در همان حین «خدای بزرگ اقیانوس» به اوچنین نصیحت کرد:

- هنگامی که می خواهی این قلاب رابه برادر بزرگ تر خود بدهی ،دو دست خود را کشیده ودرپشت سرخود قرار بده[1] وبه اوبگو : « این قلاب جادو شده است و باعث حزن و اندوه و فقر و حماقت می گردد ». پس از آن اگر دیدی که برادرت شالیزاری در بلندی ساخت، تو شالیزاری در گودی بساز و اگر او شالیزاری در گودی ساخت ،تو شالیزاری دربلندی بساز واگر چنین کردی با توجه به این که من مسئول توزیع آب هستم به زودی ودرخلال سه سال برادرت نیازمند خواهد شد وهنگامی که کینه جویانه به تویورش برد بابیرون آوردن نگین «تامای مسبب مد» اوراغرق کن وچون او باخواهش وتمنا از توبخشش بطلبد ، با بیرون آوردن نگین «تاما مسبب جزر» او را پاداش بده و بدین گونه او را عذاب و شکنجه بده .

چون «خدای دریا» سخن خود را به پایان رساند، دونگین تامای مسبب جزر و مد را به او داد. سپس تمامی نهنگ ها را فراخواند و پرسید:

- اکنون که شاهزاده آسمانی فرزند «والاحضرت قربانگاه آسمانی» می خواهد به «سرزمین بالا» برود . کدام یک از شما می تواند او را همراهی کند و چند روز طول خواهدکشید تا همراه بازگردد وگزارش این ماموریت را به ما بدهد؟

هر کدام از نهنگ ها براساس طول بدن خود مشغول محاسبه تعداد روزهای لازم گردید و درآن میان نهنگی بود که طول بدن او به فاصله دو سر دستان گشوده مرد بسیار بلند قامتی بود . این نهنگ گفت :

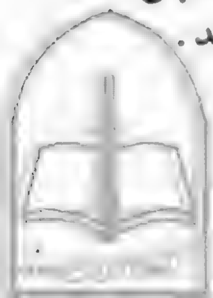
- من یک روزه همراه او خواهم رفت و بازخواهم گشت.

در این هنگام «خدای دریا» به اوهشدار داد:

- او را همراهی کن، اما هنگامی که از دریا می گذری او را به هراس مینداز.

سپس او را بر گردن نهنگ نشاند وآنان را راهی کرد .

نهنگ همان طور که وعده کرده بود یک روزه او را همراهی کرد و چون برای بازگشت آماده می شد، شاهزاده چاقویی برگرفت و برگردن نهنگ زد. سپس نهنگ را بازگرداند و تا امروزه به این نهنگ «خدای حامل شمشیر» می گویند .



---

۱ - حرکتی جادویی برای دور کردن نکبت وبدبختی است .

شاهزاده تمام کارهایی را که «خدای دریا» به او گفته بود به دقت انجام داد و قلاب ماهیگری را باز پس داد و در نتیجه برادرش به شدت فقیر شد و نسبت به شاهزاده سنگ دل تر از قبل شد و چون به او یورش برد، شاهزاده با بیرون آوردن «نگین تامای مسبب مد» او را غرق کرد و هنگامی که خواهش عفوکرد با بیرون آوردن «نگین تامای مسبب جزر» او را نجات داد وپس از آن که او را عذاب و شکنجه کرد ، عاقبت او در برابر برادرش تعظیم کرده وگفت:

ـ از امروز به بعد من خدمتکار شما خواهم بود وشبانه روز از قصر تو پاسداری خواهم داد .

چنین شد که تا به امروز قبیله اوپیوسته به خدمت مشغولند و در اثنای مراسم و جشن ها، رقص هایی می کنند که نشانگر صحنه های غرق شدن است .

٤ ـ وضعیت «شاهدخت نفس شهوت»

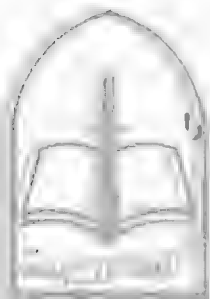
دراین حال «شاهدخت نفس شهوت» دختر «خدای دریا » به نزد شوهرش رفت وگفت :

ـ من حامله هستم ولحظه زایمان من فرارسیده است وبعد از تفکری طولانی به این نتیجه رسیدم که نمی توانم فرزند خدایی آسمانی رادردریا بزایم .به همین علت به نزدت آمدم .

در این هنگام وبه خاطر زایمان او شاهزاده در کنار ساحل معبدی ساخت که سطح آن پوشیده ازبال پلیکان [1] بود .اماقبل از آن که تمامی سطح آن راپپوشاند، شاهدخت احساس کرد که همه چیز دراندرون او باسرعت غیرقابل تحملی در حال حرکت است.پس به منظور وضع حمل به درون معبد رفت ودرلحظه زایمان به شوهرش گفت:

ـ درهنگام زایمان تمامی زنان غریبه به شکل اصلی خود بازمی گردند وآن گاه زایمان می کنند .به همین علت من نیز به شکل اصلی خود درآمده وزایمان خواهم کرد و از تو خواهشمندم که درآن لحظه به من نگاه نکنی .

این سخن شاهزاده را شگفت زده کرد و با دقت مراقب وضع حمل او شد و دید که او در هنگام زایمان به صورت نهنگ بسیار بزرگی درآمد .پس چون چنین صحنه ای دید ترسید و پا به فرار گذاشت و در این هنگام «شاهدخت نفس شهوت» چون دریافت که شوهرش او را تحت نظر داشته، احساس ننگ و شرمساری کرد و به همین جهت پس از زایمان گفت :



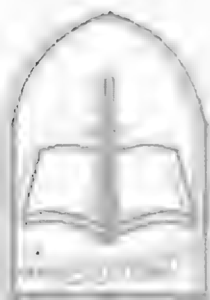
۱ - ملل قدیم معتقد بودند که پلیکان سمبل زایمان راحت است . زیرا که پلیکان ماهی ها را می بلعد وبه را حتی بیرون می دهد .

ـ من همیشه سعی می کردم که ازراه دریا رفت وآمد کنم، ولی اکنون شوهرم اندامم را دیده است و من از این بابت بسیار شرمسارم.
دراین هنگام، او مرز بین سرزمین دریا وخشکی رابست وبه دیار خود بازگشت وبه همین علت نوزاد به نام « شاهزاده قربانگاه آسمانی کنار ساحل ، نوزاد به دنیا آمده قبل از پوشاندن معبد بابال پلیکان » نامیده شد.
اما بعدها علی رغم این که هنوز کینه شوهرش را،به علت زیر نظر گرفتن او در هنگام زایمان، دردل داشت. اما از شدت عشق و دلباختگی نمی توانست فکر او را از سر بیرون کند، پس خواهر کوچک تر خود «شاهدخت ارواح مسکون خانه ها»[1] را برای تربیت پسرش فرستاد و این شعر را نیز به همراه او ارسال کرد:

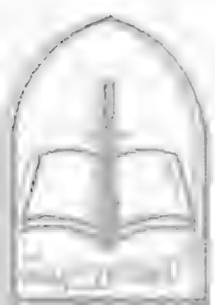
نگین های سرخ «تاما» حتی نخ هایی راکه از میان آن ها می گذرد نشان می دهند.
و اندام شریف تو ،هم چون نگین های « تاما » سفید است.
در این هنگام، شوهرش پاسخ اورا با این سروده داد:
در بالای جزیره ای دوردست که مرغابی ها همیشه به آن جا می روند
زنی زندگی می کند که با او همبستر شدم
و تا آخر عمر هرگز اورافراموش نخواهم کرد.
«والاحضرت آتش ملایم» به مدت پانصد و هشتاد سال درقصر «تاکاشیهو» اقامت کرد و آرامگاه او اکنون درغرب کوه «تاکاشیهو» قرار دارد.
اما فرزندانی که ازازدواج پسرش « شاهزاده قربانگاه کنار ساحل » با خاله اش «شاهدخت ارواح مسکون خانه ها » به دنیا آمدند عبارت بودند از :« والاحضرت نشای برنج با وقار» ، «والاحضرت روح نشای برنج» ، «والاحضرت روح اغذیه»، «والاحضرت روح جوان اغذیه» که نام دیگرش «والاحضرت شاهزاده مقدس ایواریه»[2] از «یاماتو» است (چهار خدا).
«والاحضرت روح اغذیه» با زیر پانهادن امواج به سرزمین جاویدان رفت و «والاحضرت روح نشای برنج» به سرزمین مادر فقیدش یعنی اقیانوس رفت.

---

۱ - اعتقاد براین است که او در ارتباط با زنان جادوگر وشعبده باز بوده است.
۲ - ایواریه نام منطقه ای در سرزمین « یاماتو » در استان « نارای » کنونی است.



فصل دوم



امپراتور جیم مو

۱ ـ فتح شرق

«والاحضرت شاهزاده مقدس ایواریه از یاماتو» که نام دیگرش « امپراتور جیم مو » بود، درحالی که درقصر « تاکاشیهو » اقامت داشت از برادرش « والاحضرت نشای برنج باوقار » پرسید:

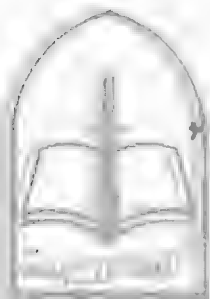
ـ به نظر تو در کجا اقامت کنیم تا بتوانیم از آن جا ،باصلح وآرامش ، برجهان فرمان برانیم ؟ بیا تا به سوی شرق پیشروی کنیم .

دراین هنگام آنان ولایت « هیموکا »[1] راترک کردند وبه سوی « تسوکوشی »[2] رهسپار شدند وهنگامی که به « اوسا » در ولایت « تویو » رسیدند ،شاهزاده آن جا وشاهدخت «اوساتسو » که هردو دراین منطقه زاده شده بودند ،معبدی بایک ستون ساختند وبه افتخار آنان سفره بزرگی گستردند .

---

۱ - درجنوب کیوشو واقع است .

۲ - در شمال کیوشو واقع است وبرحسب اساطیر ژاپنی ، اولین امپراتور از جنوب کیوشو حرکت نموده وپس از عبور از جزیره ورفتن به شمال از دریای داخلی ژاپن گذشته وبه یاماتو رسیده است . که امروزه این منطقه در اطراف نارا قرار دارد .

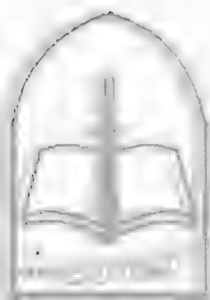


سپس آنان این مکان رانیز ترک کردند وبه مدت یک سال درقصر « اوکادا» [1] در ولایت «تسوکوشی » اقامت کردند ، سپس این مکان راترک کردند وبه سوی سرزمین های بالاتر رفتند ومدت شش سال درقصر « تاکیری » در ولایت « اکی » [2] اقامت کردند .سپس به سوی سرزمین های بالاتر ازاین ولایت رفتند ومدت هشت سال درقصر « تاکاشیما» درولایت « کیبی » [3] اقامت کردند .
هنگامی که هم چنان به سوی سرزمین های بالاتر ازاین ولایت می رفتند ،مردی را دیدند که برایشان دست تکان می داد [4] وبر پشت کرم خاکی سوار بود ودر «تنگه به سرعت مکنده » مشغول شکار بود .آنان اورا فراخواندند وازاو پرسیدند :
- تو کیستی ؟
اوپاسخ داد :
- من خدایی زمینی هستم .
از اوپرسیدند :
- آیا راه دریا را می شناسی ؟
پاسخ داد :
- آری آن رابه خوبی می شناسم .
ازاو پرسیدند :
- آیامی خواهی درخدمت ماباشی ؟
اوپاسخ داد:
- آری می خواهم که درخدمت شما باشم .
سپس عصای بلندی رابه سوی اودراز کردند واورابه داخل قایق کشیدند ونام «شاهزاده روح عصای بلند » رابراو نهادند واو جد فرمانروایان ولایت « یاماتو » است .

سپس آنان این ولایت راازراه « نامیهایا » [5] ترک کردند ودر بندر « شیراکاتا » لنگر انداختند . دراین هنگام شاهزاده « ناگا سونیه » از « تومی » لشکری فراهم کرده بود ودرساحل منتظر آنان بود تا باآنان نبرد کند .

---

۱ - همان شهر «اشیا » ی کنونی است که دراستان فوکو اوکا قرار دارد .
۲ - منطقه ای در اطراف هیروشیمای کنونی است .
۳ - استان اوکایامای کنونی است .
۴ - علامت خوش آمد گویی است .
۵ - همان اوزاکای کنونی است .



در این حین ، آنان سپرهای خودرا ازقایق برداشتند ودرساحل پیاده شدند و به همین علت آن مکان به نام « بندر سپر » نامیده شد و تا امروز نیز به آن « تاتیتسو » (بندر سپر) می گویند ودر« کوساکا» قرار دارد.

هنگامی که آنان باشاهزاده « تومی » می جنگیدند ، دراثر تیری که این شاهزاده پرتاب کرد ،دست « والاحضرت نشای برنج باوقار » زخم بزرگی برداشت واو گفت:

ـ نظر به این که من پسر خدای خورشید هستم ،شایسته نیست که روبه خورشید کارزار کنم وچنین است که دست شخصی عامی توانست زخمی عمیق برمن زند و اکنون برمی گردم به گونه ای می جنگم که خورشید در پشت سرم قرارگیرد .

آنان چنین توافق کردند وازجنوب آغاز کرده ودشمن را دور زدند وهنگامی که به دریای « توشینو» رسیدند . شاهزاده زخمی خون دست های خودرا درآب آن دریا شست وبه همین علت آن دریا به نام « توشینو» (یعنی مرداب خون) نامیده شد وچون آن مکان راترک کردند تا راه خود را ادامه دهند ودشمن را دور بزنند . به مصب رودخانه «او» در ولایت « کی » رسیدند ودراین هنگام شاهزاده زخمی باصدای نیرومندی فریاد کشید :

ـ آه ، آیا من باید به سبب زخمی که یک شخص عامی به من زد بمیرم ؟! .

سپس مُرد . به همین علت این مصب « او » یانیرومند نامیده شد .

آرامگاه این شاهزاده درکوهستان « کاما » در ولایت « کی » قراردارد .

سپس « والاحضرت شاهزاده مقدس ایواریه از یاماتو » واطرافیان او این مکان را ترک کردند وبه دور زدن ادامه دادند وهنگامی که به روستای « کومانو » رسیدند . به صورت غیر واضح ،خرس بزرگی رادیدند که گاهی پنهان وگاهی آشکار می شد .ناگهان «والاحضرت شاهزاده مقدس ازیاماتو » بیهوش شد وهمه سربازان نیز بیهوش شدند . دراین اثنا نگهبان « انبار مرتفع کومانو » باشمشیری به نزد پسر خدای آسمانی که دراز کشیده بود آمد تا آن رابه اوتقدیم کند .

پسر خدای آسمانی چون از خواب بیدار شد ،گفت :

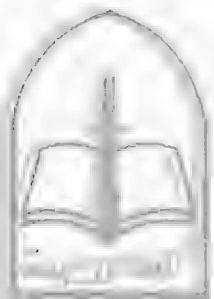
ـ چه مدت طولانی خوابیدم ! .

هنگامی که اوشمشیر رابه دست گرفت ،همه خدایان خشن کوهستان « کومانو » گرد آمده وبه صورت طبیعی از پای در آمدند .سپس ارتش خفته ای که بیهوش شده بود به هوش آمد .

پسر خدای آسمانی پرسید :

ـ این شمشیر از کجا آمده است ؟

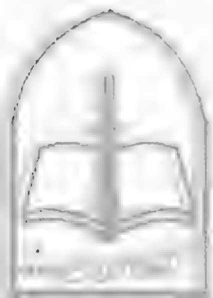
نگهبان « انبار مرتفع » پاسخ داد:



- درخواب دیدم که دو خدای « الهه بزرگ اماتراسو » وخدای « بلند مرتبه تولید» ، «خدای سهمگین آذرخش » رافراخواندند وبه او گفتند:
- به ماخبر داده اند که اوضاع « سرزمین وسط نیزار ها » بسیار آشفته است ولابد فرزندان ما درآن جا باسختی مواجه اند وشکنجه وعذاب می بینند ومی دانیم که تو توانستی کاملاً بر «سرزمین وسط نیزار ها » چیره شوی .پس ای خدای «سهمگین آذرخش » فرود آی .
اوپاسخ داد:
- فرود من سودی ندارد ،زیراکه من شمشیری ندارم واین شمشیر من بود که بار قبل این سرزمین را آرام کرد .(نام این شمشیر « خدای ساجی » است ودرمعبد «ایزونوکامی» موجود است) من این شمشیر رانازل خواهم کرد .بدین گونه که دریچه ای دربالای سقف « انبار مرتفع » خواهم گشود وآن را از آن دریچه فرو خواهم فرستاد .

سپس دوخدای مذکور رو به من کردند وازمن خواستند:
- حال که چنین است ،صبح چون از خواب برخواستی واین شمشیر مبارک را یافتی ، باید آن رابگیری .به نزد فرزند « خدای آسمانی » ببری .
- براین اساس وبرپایه خوابی که دیده بودم ؛ صبح به بازدید انبار رفتم وشمشیر را پیدا کردم واکنون آن را به شما تقدیم می کنم .

« خدای بزرگ درخت بلند » [1] درمقام نصیحت برآمده وگفت:
- ای فرزند خدای آسمانی ! بیش ازاین پیشروی مکن ،که درآن جا خدایان متعدد خشنی هستند .من اکنون کلاغ بزرگی ازآسمان به سوی توخواهم فرستاد واین کلاغ بزرگ تورارهبری خواهدکرد وباید که به تبعیت از مسیر پرواز او پیش بروی .
« والاحضرت شاهزاده مقدس ایواریه از یاماتو » براساس نصیحت مذکور به دنبال کلاغ بزرگ راه سپرد تا به سرچشمه رودخانه « یوشینو» رسد ودرآن جا به صیادی برخورد که تور خودرا درآب می افکند .
دراین هنگام پسر خدای آسمانی از اوپرسید:
- توکیستی ؟
اوجواب داد:
- من خدایی زمینی هستم ونامم « حامل غذای حیوانی » است (اوجد ماهیگیرانی است که در «اودا » باپلیکان ماهی می گیرند) .



۱ - نام دیگر خدای بلند مرتبه تولید است .

پس از آن که از آن محل گذشت ،به مردی برخورد که ازچاه بیرون می آمد و برپشت خود پوستی بسته بود[1] که همچون دم می نمود وچاه نزدیک اوازداخل نورانی بود.[2]

پس از اوپرسید :

- تو کیستی ؟

او جواب داد :

- من خدایی زمینی هستم ونامم « نور چاه » است (او جدمدیران منطقه« یوشینو » است).

سپس درکوهستان به راه خود ادامه داد تا به مرد دیگری برخورد که اونیز بر پشت خود پوستی بسته بود ومشغول جابجایی صخره ها بود .پس از اوپرسید :

- تو کیستی ؟

مرد جواب داد:

- من خدایی زمینی هستم ونامم « فرزند جابجا کننده صخره ها » است واندکی پیش شنیدم که فرزند خدای آسمانی به این جا رسیده است.به همین علت به پیشواز او آمده ام (او جد خاندان « کورو »[3] درمنطقه « یوشینو » است) .

پس از آن که امپراتور وهمراهانش این مکان را ترک کردند .راه خودرابه سوی بالا ادامه دادند واز آن میان راهی برای خودشکافتند تا به « اودا » رسیدند .به همین علت این مکان «اوکاتشی نو اودا» (یعنی راه شکافته شده اودا) نامیده شد .

دراین حین .در «اودا» دو مرد زندگی می کردندکه « برادر بزرگ اوکاشی »[4] و «برادر کوچک اوکاشی » نام داشتند . به همین جهت او درآغاز کلاغ بزرگ رابه سوی آنان فرستاد تا از آن ها بپرسد : اکنون پسر خدایی آسمانی به این جا می رسد . آیا می خواهید که دربرابر اوکرنش کنید ؟

دراین هنگام «برادر بزرگ اوکاشی » باخدنگی لرزان . فرستاده رابیرون راند .به همین جهت محلی راکه تیر درآن افتاد « نقطه لرزان » نامیدند .سپس لشکری گرد آورد وبه هریک از سربازان خودگفت که آماده نبرد باشند . اما درتدارک فراهم

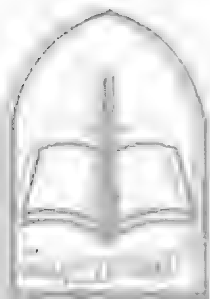
---

۱ - چاه کن ها وهمرم شکمان چون همیشه ناچار بودند که بر روی زمین یا پاره سنگ ها بنشینند . به همین جهت بر پشت خود تکه چرمی می بستند که از دور هم چون دم دیده می شد

۲ - منطقه اطراف سرچشمه رودخانه یوشینو از دیر باز جیوه تولید می کردند .

۳ - این قبیله مکلف به تهیه غذای خوانندگان قصر در اثنای بر پایی مراسم بود

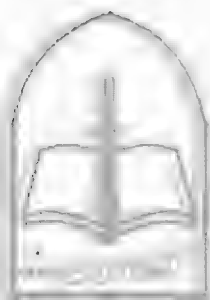
۴ - اوکاشی نام مکان است



کردن لشکری حقیقی شکست خورد .پس ناچار تظاهر به خضوع کرد ومعبدی بزرگ برپاکرد ودرداخل آن وزنه ای بزرگ آویزان کرد وبه کمین نشست .
اما « برادر کوچک اوکاشی » به دیدار پسر خدای آسمانی شتافت ودربرابر او تعظیم کرد وگفت :
ـ به درستی که برادر بزرگم فرستاده « پسر خدای آسمانی » رابیرون کرد و خواست لشکری برای نبرد باشما آماده کند ،اماموفق نشد ،به همین جهت معبدی برپاکرد ودردرون آن وزنه ای بزرگ آویخت تا باآن شمارابکشد ومن اکنون به دیدار شما آمده ام تاشمارا بدان آگاه کنم .
دراین هنگام عالیجناب «اوشیهی » جد اربابان « کومی » وعالیجناب بزرگ « کومیه » جد اربابان « کومیه » ،برادر بزرگ «اوکاشی » رافراخواندند ودشنامش دادند وگفتند:
ـتو اول باید به درون معبدی که ساخته ای بروی و به ما نشان بدهی که چگونه کرنش می کنی .
چون این سخن رابر زبان راندند ،اولی قبضه شمشیر خودرابه دست گرفت وبادست دیگر مشغول تکان دادن تیر خودشد ودومی تیری را درکمان گذاشت. سپس هردو اورادنبال کردند واورابه درون معبد فرستادند وچون او به درون رفت وزنه ای که ساخته بود بر سرش فرود آمد واورا کشت .
سپس اورابیرون آوردند وپاره پاره کردند .به همین علت آن مکان « کشتزار خون در اوداء نامیده شد.
سپس « برادر کوچک اوکاشی » به افتخار فرزند خدای آسمانی سفره ای گسترد و به همراه لشکریان مشغول خوردن شد . درهمان هنگام بود که قصیده زیر به نظم درآمد :

ازبالای قصر « ادا »
برای پرنده دریایی سیاه دام می گسترانم
ومنتظر می مانم
اما پرنده دریایی سیاه نمی آید
تا دردامم بیفتد
و شاهین تیز پروازی آمد ودردام افتاد

اگر همسر اولم
ازمن غذایی خواست
ازدانه های پوست کنده گندم سیاه به اومی دهم .

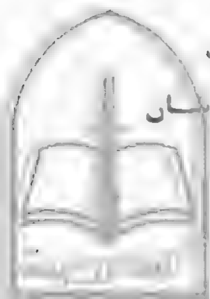


واگرهمسر آخرم
ازمن غذایی خواست
از دانه بزرگ پوست کنده میوه سفت گیاه « هیاکاکی » (نام گیاهی مقدس) به او می دهم .
ای فرزندانم ،به پیش !
ای فرزندانم ،رویدادنیکویی است !
(برادر کوچک اوکاشی جد سقاها در شهر «اودا » است)

پس از آن که ازاین محل بار بربست،به غاربزرگ در «اوساکا »[1] رسید ودرآن جا راهزنانی به نام « راهزنان هشتادگانه خشن » منتظر اوبودند . این افراد هشتادگانه خشن هر کدام زوایدی دم مانند داشتند .سپس پسر خدای آسمانی دستور داد تا به افتخار « راهزنان هشتادگانه خشن »[2] سفره ای گسترده شود وبه هریک از آن ها «خدمتکار آشپزی» که باخود شمشیری حمل می کرد،داد .سپس به این خدمتکاران گفت :
ـ هنگامی که صدای آواز من به گوش شمارسید ،به سرعت آنان رابکشید .
بدین گونه هنگامی که تصمیم به حمله برعلیه راهزنان گرفت چنین سرود :
بسیارند کسانی که به غار بزرگ «اوساکا » درآمدند .
بسیارند فرزندان گرامی داشته شده « کومیه »
پس باید آنان راباشمشیری ،که قبضه آن تابیده است ،کشت
باشمشیری از سنگ تابیده
وخوبست که آنان را هم اکنون بکشیم ،
باشمشیری باقبضه تابیده
باشمشیری از سنگ تابیده
به خاطر فرزندان گرامی « کومیه ».
چون آواز اوبه پایان رسید . خدمتکاران شمشیرهایشان راازنیام کشیدند وهمه راهزنان راکشتند .
پس از آن هنگامی که تصمیم گرفتند که به شاهزاده « ناگاسونیه » از « تومی » حمله کنند، قبیله « کومیه » چنین سرودند :
درکشتزار ذرت سفید
کشتزار فرزندان « کومیه » گرامی

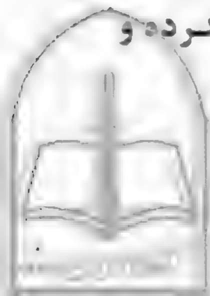
---

۱ اوساکای مذکور شهر اوساکای فعلی نیست . بلکه این نام . نام روستایی در یامانو است
۲ مردم درگذشته راهزن های غارنشین را به خاطر رشت سیرتی وخشونت شان «عنکبوت های خاکی هشتاد گانه خشن » می نامیدند



تره خوش بویی می روید
که ساقه های خودراتاناحیه ریشه ها پایین می آورد
پس باید که کارکشتن آنان رابه پایان بریم
ونیز سرودند:
گیاه فلفلی که نزدیک نرده ها کاشته شده
فرزندان « کومیه » گرامی
به گونه ای فراموش نشدنی زبان رانیش می زند.
پس باید که کار کشتن آنان رابه پایان بریم.
وهمچنین سرودند:
هم چون سنگریزه صافی که بربالای صخره ها می لغزد وپایین می رود
تا به دریای «ایزیه» برسد، جایی که درآن بادهای الهی می وزد
وحتی در خزندگان،
پس باید که کار کشتن آنان رابه پایان برسانیم.
هنگامی که به « برادر بزرگ شیکی »[۱] و«برادر کوچک شیکی » حمله کرد ولشکرش خسته بودند، قصیده زیر را سرود:
درکوهستان « اناسا » سپرهایمان رابه صف درآوردیم
و در حالی که می جنگیدیم به جستجو دربین درختان مشغول شدیم.
من گرسنه هستم!
ای صیادان ساکن درجزیره
بیایید وبه من کمک کنید.

دراین هنگام عالیجناب « نیکی هایاهی » ازراه رسید وبه فرزند خدای آسمانی گفت:
- شنیدم که پسر خدای آسمانی، از آسمان فرود آمده است، به همین جهت از آسمان فرود آمدم تا ازشماتبعیت کنم.
سپس گنجی آسمانی راپیشکش اوکرد وخود رادرخدمت اوقرارداد.
فرزندی که از ازدواج عالیجناب « نیکی هایاهی » با « شاهدخت تومی یا » خواهر «شاهزاده تومی » به دنیا آمد، عبارت بود از عالیجناب « اوما شیما جی » (او جد مشاور «مونونوبیه» وجد ندیم « هوزومی » وجد ندیم « اونیمیه »).
چنین بود که فرزند خدای آسمانی توانست خدایان خشن را رام کند وبرآنان فرمان براند. اوهم چنین تمام کسانی راکه به زیر فرمان او نیامدند دنبال کرده و



۱ - این دوبرادر درسلسله شیکی که همان استان نارای فعلی است زندگی می کردند.

بیرون کرد . اودرحالی که درقصر « کا شیوارا » در « اونی بی » مقیم بـود برتمـام جهان فرمان راند .

۲ ـ انتخاب ملکه آینده

هنگامی که در« هیموکا » بود با شاهدخت «اهیرا »[1] خواهر دوک « اوباشی » در «اتا »[2] ازدواج کرد واز اوصاحب دوفرزند شد کـه عبـارت بودنـد از والاحضـرت «تاکی شی» و والاحضرت «کیسو».
اما هنگامی که درجستجوی دختری بـود تـا اورابـه عنـوان ملکـه خودبـرگزینـد ، عالیجناب «کومیه » بزرگ به اوگفت :
ـ دختری جوان وجود داردکه به او« دختر خدایان » می گویند وعلت این تسمیه این بوده است که درگذشته دختری درخاندان « می زو کوهی » در « می شیما » می زیست که نامش « شاهدخت دمنده سی یا »[3] بود وشخصیتی جذاب داشت، تـا آن که خدای بزرگ « روح سرور میووا » اورا دید وعاشق اوشد .
هنگامی که این دختر زیبا دردستشویی بود ،این خدا خودرابـه صـورت پیکـانی سرخ رنگ[4] درآورد وازمجرای آب وارد دستشویی[5] شد وخـودرا بـه فـرج دخـتر رساند . دختر چون چنان دید ،بسیار ترسید وبرپا ایستاد وهراسان پابه فرار گذاشت سپس پیکان رابیرون کشید ودرکنارتختخواب خود نهاد . ناگهان پیکان مذکـور بـه جوان زیبایی بدل شد وبااو ازدواج کرد .فرزنـدی کـه از ایـن ازدواج بـه وجـود آمد: والاحضرت « شاهدخت دمنده ترسیده » بـود کـه بعدهـا نـام « شـاهدخت دمنده ، ایزوکیه یوری » براو نهاده شد وبه همین عـلت ایـن دخـترک را « دخـتر خدایان» نامیدند .
دریکی ازروزها هفت دختر جوان درکشتزارهای « تاکاساجی » مشـغول گشـت وگذار بودند وشاهدخت « ایزوکیه یوری » در میان آن ها بود . وقتـی عالیجنـاب بزرگ « کومیه » او را دید ،بازبان شعر به امپراتور چنین گفت :
هفت دختر به کشتزار ها رفته اند

---

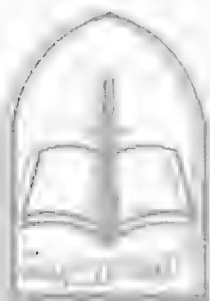
۱ - اهیرا ،نام منطقه ای در جنوب کیوشو است .

۲ - اتا ،نام منطقه ای درجنوب کیوشو است .

۳ - « دمنده » دستگاهی بود که در آهنگری به کار می رفت ودرعقاید کهن ژاپن ،ارتباط نزدیکی با خدای آذرخش وخدای مار داشت .« سی یا » نیز به ظاهر نام جایی بوده است .

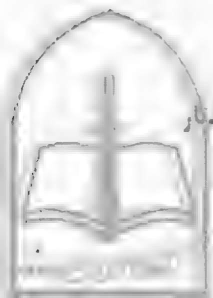
۴ - پیکان سرخ به طور هم زمان رمز خدای آذرخش و خدای آهنگر بوده است .

۵ - در روزگاران کهن ، دستشویی ها را به طور دقیق بر روی نهرهای آب می ساختند .



به کشتزارهای « تاکاساجی » در « یاماتو »
« شاهدخت ایزوکیه یوری » درپیشاپیش دختران جوان راه می رفت وهنگامی که امپراتور آنان رانگریست ،دید که « شاهدخت ایزوکیه یوری » درپیشاپیش آنان راه می رود ،پس به زبان شعر پاسخ داد :
خلاصه بگوییم ، دختری که آنان راراهبری می کند .
همان دختری است که درآغوش او خواهم خوابید .

هنگامی که عالیجناب بزرگ « کومیه » خواسته امپراتور رابه «شاهدخت ایزوکیه یوری» گفت .او که ازنگاه تند وتیز چشمان وسمه کشیده عالیجناب بزرگ «کومیه » ترسیده بود ،بازبان شعر پاسخ داد :
تودلاوری هستی که درجهان ،برهزار شخص چیره می شوی
چراچشم هایت راسرمه می کشی ؟
دراین هنگام ،عالیجناب بزرگ « کومیه » باشعر دیگری پاسخ اوراچنین داد:
چشم هایم راوسمه کشیدم
تا مستقیما با دختر جوانی ملاقات کنم .
دختر جوان گفت :
ـ من درخدمت او خواهم بود .
منتهی خانه والاحضرت « شاهدخت ایزوکیه یوری » درکنار رودخانه « سانی » قرار داشت ،پس امپراتور به خانه اورفت وشبی رادرآن جا خوابید (رودخانه «سانی» راسلسله جبال متعدد فراگرفته است ،که به نام کهن « سانی » خوانده می شوند ورودخانه نیز نام خودرا از آن گرفته است).
پس از آن « شاهدخت ایزوکیه یوری » به قصر آمد وامپراتور به زبان شعر چنین سرود :
درکلبه محقری وسط نیزار
حصیر نمناک رافرش کردیم
ومادونفر باهم برروی آن خوابیدم .
فرزندانی که از این ازدواج به وجود آمدند ،عبارت بودند از: والاحضرت «شاهزاده چاه های هشت گانه » و والاحضرت « شاهزاده چاه های هشت گانه الهی » و والاحضرت « شاهزاده مرداب ورودخانه الهی » (سه خدا) [1].



۱ - علت تسمیه فرزندان این امپراتور به چاه ورودخانه . این بوده است که امپراتور درکنار رودخانه سانی با مادر آنان آمیزش کرده است .

۳ ـ گردنکشی « والاحضرت شاهزاده تاکی شی »

بعد از درگذشت امپراتور ،پسرش والاحضرت « شاهزاده تاکی شی » بابیوه او «شهبانو ایزوکیه یوری » ازدواج کرد ونقشه قتل برادران ناتنی خودراکشید . در این هنگام مادرشان « شهبانو ایزوکیه یوری » نگران آنان شده غمگین گردید. سپس باسرودن این شعر ،خبر مذکور رابه فرزندانش رساند :

درنزدیکی رودخانه « سانی » ابرها برمی خیزند
ودرکوهستان « او نی بی » برگ ها می لرزند
وبه زودی توفان خواهد وزید .

اوهم چنین این ابیات راسرود :

درهنگام روز وبربالای کوهستان « او نی بی »
ابرها گردهم می آیند
وهنگامی که شامگاه فرا رسد ،توفان خواهد وزید
وبرگ های درختان خواهد لرزید .

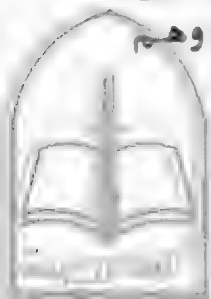
چون این ابیات به گوش پسرانش رسید ،هراسان شدند وتصمیم به قتل والاحضرت «تاکی شی » گرفتند . والاحضرت « شاهزاده مرداب ورودخانه الهی» به برادر بزرگ خود والاحضرت « شاهزاده چاه های هشت گانه الهی » گفت :

ـ والاحضرتا ! شما وسربازان تان باید به اتاق والاحضرت « تاکی شی » بروید واورا بکشید .

اونیز به همراه سربازان خود به اتاق والاحضرت « تاکی شی » رفت وچون خواست اورابکشد دست وپاها یش به لرزه افتاد ونتوانست این کار راانجام دهد برادر کوچک تر چون چنین دید ،ازاو خواست که سربازانش رابه اوبدهد .سپس به همراهی سربازان بر والاحضرت « تاکی شی » یورش برد واوراکشت وبه همین علت برای گرامی داشت این حادثه اورا والاحضرت « شاهزاده خشن مرداب و رودخانه » نامیدند .

دراین هنگام والاحضرت « شاهزاده چاه های هشت گانه الهی » به نفع برادر کوچک ترخود والاحضرت « شاهزاده خشن مرداب ورودخانه » از سلطنت کناره گرفت وگفت :

ـ من نتوانستم که گردنکشی رابکشم اما شما ای والاحضرت توانستی این کار رانجام دهی و او را بکشی ،به همین جهت وبا این که من ازشما بزرگ تر هستم ،اما شایسته نیست که جایگاهی بالاتر ازجایگاه شما داشته باشم .پس بدین گونه شما سرور من خواهید بود و برجهان حکومت خواهید کرد ومن شما رایاری خواهم کرد وهم چون خدمتکاری راز نگهدار درخدمت شما خواهم بود .



والاحضرت « شاهزاده چاه های هشت گانه » جد مشاور « مامودا » وجد مشاور «تیشی ما» می باشد .
والاحضرت « شاهزاده چاه های هشت گانه الهی » جد ندیم « اوهو» ، جد مشاور «تشی ایبا کوبیه » ، جد مشاور « ساکاهیبیه » ، جد دوک «هی » ، جد دوک « اوکیدا » ، جد دوک «اسو » ، جد مشاور خزانه دار «تسکوشی » ، جد ندیم « سازاکیبیه » ، جد حکمران «سازاکیبیه » ، جد حکمران «اوها توسی سیه » ، جد خان « توسوکیه » ، جد حکمران ولایت «ایو» ، جد حکمران ولایت «شینانو »، جد حکمران ولایت «ایواکی » در«میچی نوکو» . جد حکمران ولایت «ناکا » در«هیتاچی » ، جد حکمران ولایت «ناگاسا »، جد خان «فوناکی »در«ایسیه » ،جد ندیم «اواری » وجد ندیم « شی مادا» می باشد .
بدین گونه بود که والاحضرت « شاهزاده مرداب ورودخانه الهی » برجهان فرمان راند .
به طورکلی امپراتور « والاحضرت شاهزاده ایواریه مقدس از یاماتو » مدت یکصد وسی و هفت سال عمر کرد و آرامگاه اونزدیک « کاشینو او » درشمال کوهستان « اونی بی » قراردارد .

امپراتور سونی زی ئی
والاحضرت « شاهزاده مرداب ورودخانه الهی » (امپراتور سونی زی ئی) درحالی که درقصرش «تا کا اوکا» در «کازوراکی »مقیم بود، برجهان فرمان راند .
فرزندی که ازازدواج این امپراتور با «شاهدخت کاواما ماتا » ، مادربزرگ حکمرانان محلی « شیکی » ، به دنیا آمد : «شاهزاده شیکی تسو والاحضرت تامادیمی » نامیده شد . این امپراتور چهل وپنج سال زندگی کرد وآرامگاه او بربالای تپه « تسوکیدا » واقع است .
امپراتور ان نی ئی
«شاهزاده شیکی تسو والاحضرت تامادیمی » (امپراتور ان نی ئی) درحالی که درقصرش « اوکیانا » در « کاتا شیو » مقیم بود برجهان فرمان راند .فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « شاهدخت اکوتو» دختر حکمران محلی «هایه » برادر «شاهدخت کاواماتا» به دنیا آمدند عبارت بودند از: « شاهزاده توکونیتسو ، والاحضرت ایرونیه » ، « شاهزاده بزرگ یاماتو ،والاحضرت سوکیتومو» ، «والاحضرت شاهزاده شیکی تسو » .
ازبین پسران سه گانه امپراتور ، « شاهزاده بزرگ یاماتو ، والاحضرت سوکیتومو» به امپراتوری رسید واما از والاحضرت « شاهزاده شیکی تسو » دوفرزند پدید



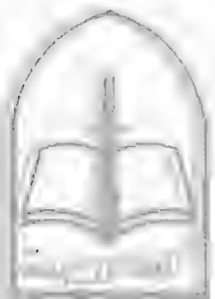
آمدند که یکی از آنان ،جد زمین داران در «سوچی» در « ایگا » وجد زمین داران در «ناباری» وجد زمین داران در «مینو» بود.
ودیگری والاحضرت «وات شیتسومی » بود که درقصر « ابار اواجی » مقیم بود و دو دختر داشت :دختر بزرگ تر نامش « هایه بزرگ » بود ونام دیگرش والاحضرت « شاهدخت ایاماتو کونی اریه » ودختر کوچک تر نامش « هایه کوچک » بود .
امپراتور چهل ونه سال زندگی کرد وآرامگاه او درشکاف میانی کوهستان « اونی بی»[1] قرار دارد .

امپراتور اوتوکو

«شاهزاده بزرگ یاماتو،والاحضرت سوکیتومو » (امپراتور اوتوکو) درحالی که درقصرش « ساکایوکا » در« کارو » مقیم بود ،برجهان فرمان راند .فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با والاحضرت «شاهدخت فوتوماواکا » ، مادر بزرگ حکمرانان محلی «شیکی» که نام دیگرش والاحضرت « شاهدخت ایهی » است ، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده میماتسو ،والاحضرت کا ایشینیه »و «والاحضرت شاهزاده تاکی شی » (دوخدا).
«شاهزاده میماتسو ، والاحضرت کاایشینیه » به امپراتوری رسید .
« والاحضرت شاهزاده تاکی شی » جد اربابان «چینو » وجد اربابان «تاکیه » در «تاجیما» وجد اربابان « اشی ئی » می باشد .
امپراتور چهل وپنج سال زندگی کرد وآرامگاه او درده «ماناگو » درکوهستان «اونی بی» قراردارد.

امپراتور کوشکو

«شاهزاده میماتسو ،والاحضرت کا ایشینیه » (امپراتور کوشکو) درحالی که درقصرش «واکی گامی » در « کازوراکی » مقیم بود برجهان فرمان راند . فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با والاحضرت «شاهدخت یوسوتاهو» ، خواهر «اوکیتسو یوسو » جد مشاورین در«اواری » ، به دنیا آمدند عبارت بودند از : «والاحضرت شاهزاده امیه اوشی تاراشی » و «شاهزاده بزرگ یاماتو تاراشی . والاحضرت کونی اوشی بیتو» (دو خدا)



[1] - در گذشته ژاپنی ها ، کوهستان ها را به بدن آدمی تشبیه می کردند .

ازاین دو فرزند ،برادر کوچک تر یعنی « شاهزاده بزرگ یاماتوتاراشی » به امپراتوری رسید ،اما برادر بزرگ تر یعنی « والاحضرت شاهزاده امیه اوشی تاراشی» جد ندیم «اویاکیه » ، جد ندیم «اوانا » ،جد ندیم «اونو » ،جد ندیم «کاکینوموتو »، جد ندیم «اچی ایهنی » ، جدندیم «تاکی » ،جد ندیم «هاگوری»، جد ندیم « چیتا » ، جد ندیم «تسونومایا »، جد دوک «اتاکا »در «ایسیه »، جد دوک «اچی شی» وجد حکمران منطقه «چی کاتسو اومی » می باشد .

امپراتور نود وسه سال زندگی کرد وآرامگاه او بربالای کوهستان « هاکاتا » در «واکی گامی » قراردارد.

امپراتور کو آن

«شاهزاده بزرگ یاماتوتاراشی ،والاحضرت کونی اوشی بیتو» (امپراتور کوآن) درحالی که درقصر «اکیزوشیما » در «مورو» در « کازوراکی » مقیم بود برجهان فرمان راند. فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با والاحضرت « شاهدخت اوشیکا» به دنیا آمدند عبارت بودند از : « والاحضرت اوکی بینو مورو سوسو » و« شاهزاده بزرگ یاماتو نیکو، والاحضرت فوتونی » (دو خدا).

ازاین دو ،شاهزاده اخیر یعنی «شاهزاده بزرگ یاماتونیکه » به امپراتوری رسید . امپراتور یکصد وبیست وسه سال زندگی کرد وآرامگاه اوبربالای تپه «تا مادیه» قراردارد.

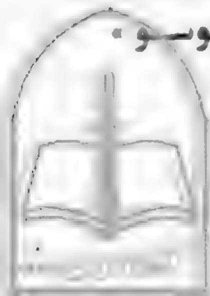
امپراتور کوری نی

« شاهزاده بزرگ یاماتونیکو ،والاحضرت فوتونی » (امپراتور کوری نی) درحالی که درقصر « ایودو » در« کورودا » مقیم بود برجهان فرمان راند . فرزندی که ازازدواج این امپراتور باوالاحضرت « شاهدخت کوواشی » ،دختر «اومیه » جدحکمرانان محلی « تو اوچی » ، به دنیا آمد عبارت بود از « شاهزاده بزرگ یاماتونیکو ،والاحضرت کونی کورو » (یک خدا).

هم چنین فرزندی که ازازدواج این امپراتور با «شاهدخت چی چی هایاماواکا» از «کاسوگا » به دنیا آمد عبارت بود از : والاحضرت «شاهدخت چی چی هایا » (یک الهه).

هم چنین فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با «شاهدخت اویاماتوکونی اریه»[1] به دنیا آمدند ،عبارت بودند از:والاحضرت « شاهدخت یاماتو تومو موسو »

۱ - نام دیگر « هایه بزرگ » است .



و والاحضرت «ارباب هیکوساشی کاتا » ووالاحضرت « شاهزاده هیکو اساسی ری » که نام دیگرش والاحضرت « شاهزاده اوکی بیتسو » و « شاهدخت یاماتو تویبها یاوا کایا » (چهار خدا).

هم چنین فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با « هایه کوچک » خواهر کوچک تر والاحضرت «شاهدخت اریه » به دنیا آمدند عبارت بودند از : والاحضرت «هیکوسامی ما » و والاحضرت « شاهزاده واکا هیکو تاکیه کی بیتسو » (دو خدا).

به طور کلی تعداد فرزندان این امپراتور هشت خدا می باشند (پنج شاهزاده وسه شاهدخت) .

ازمیان این فرزندان « شاهزاده بزرگ یاماتونیکو ،والاحضرت کونی کورو » به امپراتوری رسید .اما دوخدای « والاحضرت شاهزاده اوکی بیتسو » و « والاحضرت شاهزاده واکا هیکوتاکیه کی بیتسو » باهم ظرف مقدسی رادرمنطقه «هیکاوا » در «هاریما»[1] به ودیعت نهادند وتوانستند از «هاریما » ولایت «کیبی » را آرام سازند .

والاحضرت «شاهزاده اوکی بیتسو » جد ندیمان درمنطقه «کیبی» علیا ست .

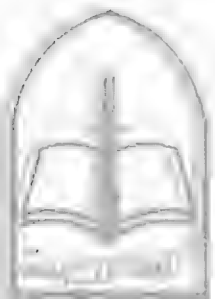
والاحضرت «شاهزاده واکاهیموناکیه کی بیتسو » جد ندیمان درمنطقه «کیبی» سفلی وجد ندیمان درمنطقه « کاسا» است .

والاحضرت «ارباب هیکوساشیکاتا » جد ندیمان « تونا می» در «کوشی » وجد ندیمان «کونی ساکی » درولایت «تویو » وجد دوک « ایو هارا » وجد سروران دریانورد در «تسونوگا »است .

این امپراتور یکصد وشش سال زندگی کرد وآرامگاه او درنزدیکی « اوماساکا » در «کاتا اوکا » است .

امپراتور کوگین

«شاهزاده بزرگ یاماتونیکو ،والاحضرت کونی کورو » (امپراتور کوگین) درحالی که در قصر «ساکا ایبارا » درکارو مقیم بود برجهان فرمان راند .فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با والاحضرت «اوتسوشیکومیه » ، خواهر «عالیجناب اوتسو شیکوو» جد ندیمان «هازومی »، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت شاهزاده بزرگ » و« شاهزاده سوکنا ، والاحضرت تاکیه ایکوکورو» و« شاهزاده واکایاماتوینکو ،والاحضرت اوبی بی» (سه خدا) .



۱ - نام قدیم منطقه کوبیه است .

هم چنین فرزندی ازازدواج این امپراتور با والاحضرت « ایکا کاشیکومیه » دختر «والاحضرت اونسوشیکو» به دنیا آمد که نامش « والاحضرت هیکنو تسو اوشینو ماکوتو » بود (یک خدا) .

هم چنین فرزندی ازازدواج این امپراتور با « شاهدخت هانیاسو » دختر «آوناما نوکوچی » به دنیا آمد که نامش «والاحضرت شاهزاده هانیاسو خشن » بود (یک خدا) .

تعداد کل فرزندان این امپراتور پنج خدا می باشند .

«شاهزاده واکایاما تونیکو ،والاحضرت اوبی بی » به امپراتوری رسید واما پسر برادر بزرگترش « والاحضرت شاهزاده بزرگ » یعنی « والاحضرت ارباب تاکیه نوناکوا » جد ندیمان «ابیه » و«والاحضرت ارباب هیکو ایناکوجی » جد ندیمان « ناشیوا دیه» است .

فرزندی که ازازدواج « والاحضرت هیکنو تسو اوشینوماکوتو » با شاهدخت « تا کاچینا نوکازوراکی » ، خواهر « اونابی » جد مشاوران «اواری » ، به دنیا آمد عبارت بود از «اوماشی اوچی نوسوکنیه » که جد ندیمان «اوچی نو یاماشیرو » می باشد .

هم چنین فرزند دیگری ازازدواج او با « شاهدخت یاما شیتا کاگیه » خواهر «شاهزاده اوزو » جد حکمرانان ولایت « کی » به دنیا آمد عبارت بودند از : «تاکی شی نوسوکنیه » .

تعداد فرزندان « تاکی شی نوسو کنیه » نه فرزند (هفت پسر ودودختر)بودند که عبارتند از : « هاتانویاشیرو نوسوکنیه » (که جد ندیمان «هاتا » ،جد ندیمان «هایاشی »، جد ندیمان «هامی »، جد ندیمان «هوشی کاوا»، جد ندیمان «اومی » وجد دوک « هاتسو سیبیه » است).

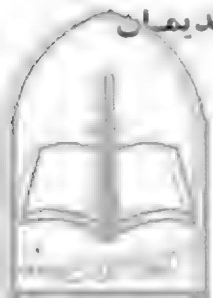
« کوسیه نواو کارانو سوکنیه » (که جد ندیمان « کوسیه » وجد ندیمان «سازا کی بیه » وجد ندیمان « کاروبیه «است).

« سوگانواشی کاوانو سوکنیه » (که جد ندیمان « سوگا » وجد ندیمان « کوابیه» وجد ندیمان « تاناکا » وجد ندیمان «تاکاموکو » وجد ندیمان «اوهاریدا » وجد ندیمان «ساکورانی »وجد ندیمان « کی شیدا «است) .

«هیگرینو تسو کو نوسوکنیه » (جد ندیمان « کی »وجد ندیمان «تسونو »وجد ندیمان «ساکاموتو» است).

«شاهدخت کومیه نومانیتو »و « شاهدخت نونو ایرو » و« ناگا اینو سوتسو نوکازوراکی» (جد ندیمان «تامادیه » ، جد ندیمان «ایکوها » ، جد ندیمان «اویکیه »وجد ندیمان «اجینا» وغیره است).

وبالاخره «واکو گو نوسوکنیه » که جد ندیمان «اینوما » است .



این امپراتور پنجاه وهفت سال زندگی کرد وآرامگاه اوبرفراز تپه ای دروسط دریاچه «تسو روجی » قراردارد.

امپراتور کانی کا

«شاهزاده واکایاکاتونیکو ، والاحضرت اوبی بی» (امپراتور کانی کا) درحالی که درقصر «ایزاکاوا »در « کاسوگا » مقیم بود برجهان فرمان راند .فرزندی که ازازدواج این امپراتور با «شاهدخت تاکانو » ،دختر «یوگوری » حکمران محلی بزرگ در «تانیوا » . به دنیا آمد، «والاحضرت هیکو یومو سومی » بود (یک خدا) .

فرزندان دیگری که ازازدواج این امپراتور باهمسر پدرش «والاحضرت ایکاگاشیکو میه» به دنیا آمدند عبارت بودند از:« شاهزاده میما کی ایری ، والاحضرت انی ایه »و «والاحضرت شاهدخت میماتسو » (دوخدا).

فرزندی که ازازدواج این امپراتور با «والاحضرت شاهدخت کیتسوی بزرگ »[1] خواهر « والاحضرت بزرگ هیکوکونی کیتسو » جد ندیمان «وانی » به دنیا آمد ، «شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس » بود(یک خدا) .

فرزندی که ازازدواج این امپراتور با«شاهدخت واشی » ،دختر « تارومی نوسوکنیه » از «کازوراکی » به دنیا آمد « شاهزاده امپراتوری تاکیه تویوهازورا واکیه » بود (یک خدا).

تعداد کل فرزندان این امپراتور پنج فرزند (چهار پسر ویک دختر)بودند .

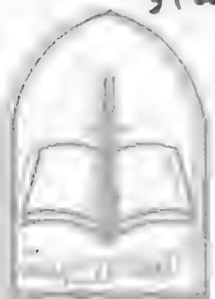
« شاهزاده میما کی ایر ی ، والاحضرت انی ایه » به امپراتوری رسید وپسران برادر بزرگش « شاهزاده امپراتوری هیکو یوموسومی » عبارتنداز:« شاهزاده امپراتوری اوتسو سوکیتارینیه » و«شاهزاده امپراتوری سانکی تارینیه » (دوپسر) . این دوشاهزاده ،پنج دختر داشتند .

فرزندانی که ازازدواج «شاهزاده امپراتور ی هیکو ایماس » با « شاهدخت ایناتسو » از «یاماشیرو » ، که نام دیگرش « کاریها تاتوبیه » بود، به دنیا آمدند عبارت بودند از : «شاهزاده امپراتوری او اوماتا » و« شاهزاده امپراتوری اوماتا » و «شاهزاده امپراتوری شیبومی نوسوکنیه » (سه خدا).

فرزندانی که ازازدواج اوبا « ساهو نو اوکورا میتومیه » ،دختر «تاکیه کونیکاتسوتومیه » از « کاسوگا » ، به دنیا آمدند عبارت بودند از: « شاهزاده امپراتوری ساهو » ،«شاهزاده امپراتوری اوزاهو » ،«شاهدخت ساهو » (که نام دیگرش «شاهدخت ساهاجی » بود و بعدها همسر امپراتور «اکومیه » شد) و «شاهزاده امپراتوری مورو » (چهار خدا).

---

۱ - این شاهدخت خواهر کوچکی نیز دارد که نام او کیتسوی کوچک است .



فرزندانی که ازازدواج اوبا «شاهدخت اوکی ناگانو میزویوری » دختر «کامی میکاگیه آسمانی » ،که کاهنان «میکامی » در «چیکاتسو اومی » اوراتقدیس می کنند ، به دنیا آمدند عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری هیکو تاتا سومی جونوشی » از «تانیوا » ،«شاهزاده امپراتوری میزو هونوماواکا » و «شاهزاده امپراتوری کامونیه » که نام دیگرش «شاهزاده امپراتوری یاتسو رنوایری »بود و «شاهدخت میزو هونو ایهویوری » و«شاهدخت میتسو » (پنج خدا).

فرزندانی که ازازدواج اوباوالاحضرت «شاهدخت کیتسوی کوچک » خاله کوچکش ،به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری اوتوتسوکی ماواکا» از «یاماشیرو » و «شاهزاده امپراتوری هیکو اوسو » و«شاهزاده امپراتوری ارینیه » (سه خدا).

تعداد کل فرزندان « شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس » پانزده نفراست .

فرزندان «شاهزاده امپراتوری او اوماتا » عبارت بودند از: « شاهزاده امپراتوری اکیه تاتسو» و« شاهزاده امپراتوری اوناکامی » (دو خدا) .

«شاهزاده امپراتوری اکیه تاتسو » جد دوک «هومو جیبیه » در «ایسیه »وجد حکمران «سانا » در« ایسیه » است .

«شاهزاده امپراتوری اوناکامی » جد دوک « هیمودا » است .

« شاهزاده امپراتوری شیبومی نوسوکنیه » جد دوک « ساسا » است .

« شاهزاده امپراتوری ساهو » جد مشاور « کوساکابیه » وجد حکمران ولایت «کای» است .

«شاهزاده امپراتوری اوزاهو » جد ارباب « کازونو » وجد ارباب «کانو » در«چیکاتسو اومی » است .

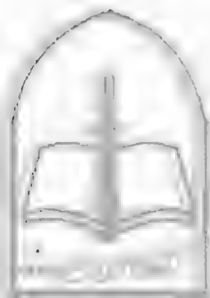
«شاهزاده امپراتوری مورو » جد ارباب « میمی » در « واکاسا » است .

فرزندانی که از ازدواج «شاهزاده امپراتوری میچی نواوشی » با «ماسونو ایراتسومیه » از «کاواکامی » در «تانیوا » به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت شاهدخت هیباسو » و «والاحضرت شاهدخت ماتون »و « والاحضرت شاهدخت اوتو » و« شاهزاده میکادو واکیه» (چهار خدا).

« شاهزاده امپراتوری میکادو واکیه » جد ارباب « هو » در « میکاوا » است .

« شاهزاده امپراتوری میزوهونوماواکا » برادر کوچک تر « شاهزاده امپراتوری میچی نواوشی » جد خان های « یاسو » در« چیکاتسو اومی » است.

« شاهزاده امپراتوری کامونیه » جد حکمران «موتوس » درولایت «مینو» وجد مشاور «ناگاهاتابیه » است .



فرزندی که ازازدواج « شاهزاده امپراتوری اوتسو تسو کی ماواکا » با «شاهدخت اجی ساوا » ، دختر «شاهزاده امپراتوری ایرنیه » ، به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری کانیمیه اکازتوشی » است .

فرزندی که ازازدواج « شاهزاده امپراتوری کانیمیه » با « شاهدخت تاکاکی »، دختر ندیم «توتسو» از «تانیوا » ، به دنیا آمد «شاهزاده امپراتوری اوکینا گا نوسوگنیه » است .

فرزندانی که ازازدواج «شاهزاده امپراتوری اوکینا گا نوسوکنیه » با « شاهدخت تاکانکا» از « کازوراکی » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: « والاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی» ،« والاحضرت شاهدخت سوراتسو »و « شاهزاده امپراتوری اوکینا گا » (سه خدا) .

« شاهزاده امپراتوری اوکینا گا » جد دوک « هوموجی » از «کیبی » وجد دوک «اسو» از « هاریما » است .

فرزندی که ازازدواج « شاهزاده امپراتوری اوکیناگا نوسوکنیه » با« شاهدخت کاواماتا نواینایوری » به دنیا آمد ،«شاهزاده امپراتوری اوتاموسکا» (جد حکمران ولایت «تاجیما ») است .

« شاهزاده امپراتوری تاکیه تویو ها زورا واکیه » که پیش از این ،از اونام برده شد ، جد ندیمان « چیموری » وجد حکمران « اوشینو میبیه » وجد حکمران «مینابیه » وجد قبیله «اوشینومی » از « اینابا » وجد زمین داران «تاکیه نو » از «تانیوا » وجد خاندان «ایکو » از « یوسامی » است .

این امپراتور شصت وسه سال زندگی کرد وآرامگاه او در«ساکانویه » در «ایزاکاوا » قرار دارد.

امپراتور سوجین

۱ ـ خانواده امپراتور

« شاهزاده میماکی ایری ،والاحضرت اینیه » (امپراتور سوجین) درحالی که درقصر «میزوکاکی » در«شیکی» مقیم بود ،برجهان فرمان راند .فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « شاهدخت تو أوتسو ایو میما کواشی » دختر « اراکاوا تویبه » حکمران ولایت «کی » ،به دنیا آمدند عبارت بودنداز : والاحضرت «شاهزاده تویو کی ایری» و والاحضرت « شاهدخت تویوسوکی ایری » (دوخدا).

فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با «شاهدخت او اما » ،مادربزرگ مشاورین «اواری»، به دنیا آمدند عبارت بودند از: « والاحضرت اوریکی »، « والاحضرت



شاهزاده یاسا کانو ایری »، « والاحضرت شاهدخت نونا کینو ایری ».، و «والاحضرت شاهدخت تو او چینو ایری » (چهار خدا).

فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت میمانسو » ، دختر «والاحضرت شاهزاده بزرگ »، به دنیا آمدند عبارت بودند از : « شاهزاده ایکومیه ایری . والاحضرت اساچی »، « والاحضرت ایزانو ماواکا » . « والاحضرت شاهدخت کونی کانا »، «والاحضرت شاهزاده چی چی تسو کویاما » . « والاحضرت شاهدخت ایکا » و« والاحضرت شاهزاده یاماتو » (شش خدا) .

تعداد کلی فرزندان این امپراتور دوازده نفرهستند (هفت پسر وپنج دختر) .

« شاهزاده ایکومیه ایری .والاحضرت اساچی » به امپراتوری رسید و «والاحضرت شاهزاده تویوکی ایری » جد دوک «کینو» علیا وجد دوک «کینو» سفلی است .

خواهرش « والاحضرت شاهدخت تویو سوکی » معبد « ایسیه» راتقدیس می کرد و «والاحضرت اوریکی » جد ندیمان «نوتو » بود (دردوره «والاحضرت شاهزاده یاماتو » در نزدیکی آرامگاه او ،برای اولین بار قربانیان بشری تقدیم گردید).[1]

۲ پرستش خدایان

در دوره این امپراتور بیماری های بیشماری پیش آمد ومردم بسیاری تلف شدند تا آن جا که نزدیک بود همه مردم تلف شوند وامپراتور ازاین وضع بسیار ناراحت و رنجیده شد و دریکی از شب ها ،هنگامی که برروی تخت «مخصوص مشورت باخدایان » آرمیده بود ، خدای بزرگ «روح سرور عظیم » به خواب او آمد و گفت :

- من پدید آورنده ،همه این ها هستم واگر شما مراهم چون « اوتاتانیکو » عبادت کنید ، نفرین خدایان برطرف خواهد شد وآرامش وسلامتی دوباره به این سرزمین روی خواهد آورد .

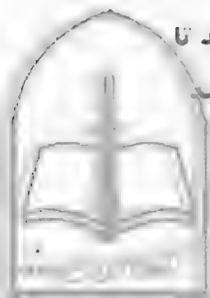
براین اساس ، امپراتور سوار کارانی تند رو به چهار سوی کشور گسیل کرد تا «اوتاتانیکو» را بیابند وآنان عاقبت این شخص رادر روستای «مینو» در «کوچی»[2] یافتند واورا به نزد امپراتور آوردند .

امپراتور ازاو پرسید :

---

۱ - به طوری که درکتاب نیهونگی آمده است . ندیمان نزدیکش با وی زنده به گور شدند تا همدم او باشند . آنان تا چند روز زنده بودند وصدای ناله آن ها شب ها به گوش می رسید

۲ - نام قدیمی منطقه اوساکا است



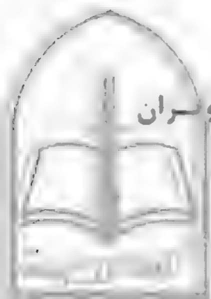
- تو فرزند کیستی ؟
او پاسخ داد: فرزندی از ازدواج خدای بزرگ «روح سرور عظیم » با «شاهدخت والاحضرت روح ساکن شده » ،دختر عالیجناب « سوئتسو میمی » ، پدید آمد که نامش «والاحضرت کوشیمی کاتا » است وشخص مذکور فرزندی پدید آورد به نام «عالیجناب ایکاتا سومی » که او نیز فرزندی به نام « عالیجناب تاکیه میکازوچی » به دنیا آورد ومن «اوتاتانیکو » فرزند شخص اخیر هستم .
امپراتور چون این سخنان راشنید خوشحال وشادمان شد وبه او گفت :
- به زودی جهان آرام خواهد شد ومردم به رفاه وسعادت دست خواهند یافت .
آن گاه عالیجناب «اوتاتانیکو » راکاهن خود کرد . علاوه بر آن ،ازعالیجناب «ایکاگا شیکونو»خواست که چند ظرف غذای آسمانی تهیه کند .سپس معابد خدایان زمینی و آسمانی رامشخص کرد وزره وتبر سرخ رنگ خودرا نذر خدای «سومی ساکا» در «اودا»[1] و زره وتبر سیاه رنگ خودراندرخدای «اوسوکا » کرد .
علاوه بر آن ،پشکش هایی از « میتی گورا»[2] تقدیم خدایان کرد ،بدون آن که خدایی ازخدایان قله کوه ها یا اعماق رودخانه ها رافراموش کرده باشد وبدین گونه باعث رخت بربستن بیماری های کشنده وبازگشت آرامش به کشور شد .

۳ ـ اسطوره کوهستان میوا

دانستیم که مرد معروف به «اوتاتانیکو » به روش زیر زاده خدایان است :
«شاهدخت والاحضرت روح ساکن شده » که قبلا ازاوسخن گفتیم ،قد وبالایی بسیار زیبا داشت .درنیمه شبی از شب ها ،ناگهان جوانی بسیار زیبا وخوش اندام در برابرش نمایان شد و باعث شد که آن دو لباخته یکدیگر شوند ودرشب های بعدی باهم همبستر شوند . مدتی کوتاه گذشت ودختر جوان خود را باردار یافت .
دراین هنگام والدین اوناراحت وشگفت زده شدند واز اوپرسیدند :
- آیا تو بارداری ؟
- چگونه بدون همسر باردار شده ای ؟
دختر پاسخ داد:
- هرشب جوان زیبایی به نزدم می آید که حتی نام اورانمی دانم ومن ازاو باردارشده ام .
پدرو مادرش تصمیم گرفتند که آن جوان رابشناسند .پس به دخترشان گفتند :

---

۱ - نام منطقه ای قدیمی در استان نارای کنونی است .
۲ - تکه ای کاغذ یا قطعه ای آهنی که به عنوان پیشکش . جلوی قربانگاه معابد آویزان می کردند .



ـ دراطراف بسترت خاک نرم سرخی بپاش وکلاف نخ بزرگی فراهم کن وسرنخ رابه پایین پیراهن او سنجاق کن . دختر نیز هرآن چه پدرومادرش گفته بودند انجام داد ودرسپیده دم ازبستر برخاست ودیدکه نخ مذکور از سوراخ کلید در بیرون رفته است واز کلاف نخ بیش از سه دور نخ باقی نمانده است ودریافت که جوان ازسوراخ کلید بیرون رفته است . پس دنبال نخ راگرفت تا به معبد کوهستان «میوا» رسید .پس فهمید که آن جوان پسر یکی از خدایان است وبه علت باقی ماندن سه دور ازنخ کلاف ، آن مکان به نام «میوا» (کلاف نخ) معروف گردید .

«عالیجناب اوتاتانیکو» جد دوک «میوا» وجد دوک «کامو» می باشد .

٤ ـ سرپیچی «شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو»

امپراتور دردوره حکمرانی خود « والاحضرت شاهزاده بزرگ » را به ولایت «کوشی» و پسرش « والاحضرت ارباب تاکیه نوناکوا » رابه ولایات دوازده گانه شرق فرستاد تا سرکشان را سرکوب نماید .

او هم چنین «شاهزاده امپراتوری هیکو ایماس » را به ولایت « تانیوا » فرستاد تا «کوگا میمی نو میکاسا » رابکشد .

هنگامی که « والاحضرت شاهزاده بزرگ » ازجاده منتهی به «کوشی» می گذشت، در دامنه کوهستان «هیرا» در « یاماشیرو» دختری رادید که دامن به پادارد واین آواز را می خواند :

شاهزاده «میما کینیری» ! شاهزاده «میما کینیری» ! [1]

برای ازبین بردن گردن بند « تاما » [2] که او برگردن دارد ،

کسی پنهانی درپشت درعقبی ،

وپشت درجلویی ،پیچ وتاب می خورد ودرکمین ایستاده است .

اما شاهزاده « میما کینیری » چیزی دراین باره نمی داند .

« والاحضرت شاهزاده بزرگ » شگفت زده اسب خودرا ازجاده بیرون راند وبه نزد دختر جوان رفت وپرسید :

ـ معنی آن چه که می خوانی چیست ؟

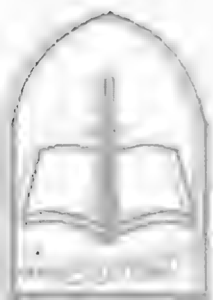
دختر پاسخ داد:

ـ من چیزی نگفتم ، فقط قصیده ای می خواندم .

---

۱ ـ نام دیگر امپراتور سوجین است .

۲ ـ گردن بند تاما در این جا به معنی زندگی است .

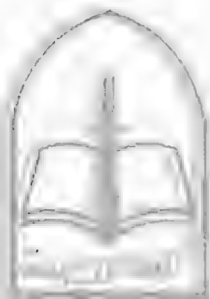


چون این سخن برزبان راند ، ناگهان پنهان شد وهیچ اثری ازخودبر جای نگذاشت .
«والاحضرت شاهزاده بزرگ » چون چنین دید ،به نزد امپراتور بازگشت واین داستان رابرایش تعریف کرد .
امپراتور گفت :
- گمان می کنم که این هشدار خدایان است که می خواهند مر از شورش وسرپیچی باجناغم[1] « شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » درولایت « یاماشیرو» آگاه سازند .پس ای عمو با لشکریان خود بدان جا برو .
سپس اورا همراه با« عالیجناب هیکو کونیوبکو » جد ندیمان « وانی » عازم آن جا کرد. آنان بدون آن که چراغ نیازی در دامنه کوهستان «وانی » روشن کنند به جنگ رفتند .
هنگامی که آنان به رودخانه « واکارا » در« یاماشیرو » رسیدند ،« شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » لشکری فراهم کرده بود ودرکمین آنان بود تاراه رابرآنان ببندد . دو لشکر چون به هم رسیدند ،در دو سوی رودخانه مقابل یکدیگر صف کشیدند .سپس یکدیگر را به جنگ فراخواندند وبه همین جهت به این مکان « ایدومی »[2] می گویند . پس « عالیجناب هیکو کونیکوبکو » فریاد برآورد :
- اکنون ای کسانی که آن جا هستید ، شما اولین تیر را پرتاب کنید .
پس « شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » تیری پرتاب کرد ، اما این تیر به لشکر مقابل نرسید ،ولی تیری را که « عالیجناب هیکو کونیکوبکو» پرتاب کرد ، به «شاهزاده امپراتوری خشن هانیاسو » خورد واورا کشت . لشکریان اوچون چنین دیدند پراکنده شدند واز همه سو فرار کردند . دراین هنگام لشکر امپراتوری به تعقیب باقیمانده فراریان لشکر دشمن پرداخت ،تا این که به گذرگاه «کوسوبا » رسیدند، فراریان به شدت خسته بودند تا آن جا که اندام پسین (کوسو) آنان آشکار شده وشلوار هایشان را آلوده کرده بودند (هاکاما)، ازاین رو آن مکان «کوسو هاکاما » نامیده شد (وامروزه « کوسو با » نامیده می شود) . هنگامی که فراریان رادستگیر کردند ، آنان رادونیمه کردند ودررودخانه انداختند وجثه آنان بر روی رودخانه (کاوا) هم چون پلیکان (او) بود ،به همین علت این رودخانه «او کاوا » نامیده شد . جنازه ها رامثله کرده وپاره پاره نمودند (هافوری) وبه همین علت آن دشت (سونو) را « هافوری سونو» نامیدند وعاقبت چون شورش

---

۱ - منظور او هم چنین می تواند برادر زن ، داماد ویا شوهر خواهر باشد .

۲ - امروزه به آن ایزومی می گویند .



سرکوب شده ومنطقه آرام شد ،به نزد امپراتـور برگشتند تـا گـزارش مـاموریت خودرابه اوبدهند .

۵ ـ امپراتور میماکی
(اولین کسی که کشور را متحد کرد)
«والاحضرت شاهزاده بزرگ » بنا به دستور امپراتور سابق الذکر به سوی ولایـت «کوشی» رفت .سپس باپسرش « ارباب تاکیه نوناکاوا » که بـه سوی شرق گسیل شده بود در منطقه «ایزو » ملاقات کرد . به همین علت آن مکـان « ایزو » یعنی مکان ملاقات نامیده شد .
بدین گونه بود که هرکدام ازآنان ،ماموریت خود را انجام دادند و آرامش را بـه ولایت هایی که به آنان سپرده شده بـود بـازگرداندنـد وسـپس بـه نـزد امپراتـور بازگشتند تا گزارش خود را تقدیم اوکنند .
سرزمین امپراتوری به طور کامل آرام شد واوضـاع مـردم بهبود یافتـه وثروتمند شدند . دراین هنگام امپراتور برای اولین بار مالیاتی برصید صیادانی که باتیر صیـد می کنند وپارچه ای که زنان می بافند وضع کرد .
برای بـزرگداشـت ایـن دوران ، آن دوران رادوران « امپراتـور میمـاکی اولیـن حکمران سرزمین » نامیدند .[1]
دراین دوران هم چنین دو دریاچه « یوسامـی » و « کـا اوری » در « کـارو » بـه وجود آمدند . این امپراتور یکصد وشصت وهشت سال زندگی کرد (و دردسـامبر سال ۳۱۸ م درگذشت) وآرامگاه او بر قله تپـه « مـاگـاری » در « یامـا نوبیـه نـو میچی» قرار دارد .

امپراتور سوئنین

۱ خانواده امپراتور
« شاهزاده او کمیه ایری ، والاحضرت اساچی » درحـالی کـه درقصـر خـود در «تاماکی » در « شیکی » مقیم بود ، برجهان فرمان راند . فرزندی کـه از ازدواج او با « والاحضرت شاهدخت ساهاچی » خواهر کوچـک تـر « والاحضـرت شـاهزاده ساهو» به دنیا آمد ، عبارت بود از « والاحضـرت هومو تسو واکیه » (یک خدا).

۱ - بنا به تحقیقات ساتبو ناداشی . استاد دانشگاه توکیو درسال ۱۹۶۶ م مشخص گردیـد کـه امپراتور سوجین اولین امپراتور ژاپن بوده است . آرامگاه این امپراتور به همراه آرامگاه تعدادی دیگر از امپراتوران ژاپن مورد حفاری وباستان شناسی قرار گرفته است .



فرزندانی که از ازدواج او با « والاحضرت شاهدخت هیباسو » دختر « شاهزاده امپراتوری هیکو تاتاس میتسی نواوشی » از « تانیوا » به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت شاهزاده اینی شی کینوایری » ، « شاهزاده اوتاراشی والاحضرت اوشیرو واکیه »، « والاحضرت شاهزاده اوناکاتسو » ، « والاحضرت شاهدخت یاماتو » و «والاحضرت شاهزاده واکا کینو ایری » (پنج خدا).

فرزندانی که از ازدواج او با « والاحضرت شاهدخت نباتانو ایری » خواهر کوچک تر «والاحضرت شاهدخت هیباسو » به دنیا آمدند عبارت بودند از:«والاحضرت نوتاراشی واکیه» و «والاحضرت شاهزاده ایکاتاراشی» (دو خدا) .

فرزندانی که از ازدواج او با « والاحضرت شاهدخت ازا مینو ایری » خواهر کوچک تر «والاحضرت شاهدخت نباتانو ایری » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : «والاحضرت ایکو بابا واکیه » و « والاحضرت شاهدخت ازامیتسو » (دو خدا) .

فرزندی که از ازدواج او با « والاحضرت شاهدخت کاگیا » دختر « شاهزاده اوتسو سوکیتا رینیه » به دنیا آمد عبارت بود از : « شاهزاده امپراتوری اوزابیه » (یک خدا) .

فرزندانی که از ازدواج او با «کاریبا تاتوبه » از اهالی روستای « اوکونی نوفوچی » در «یاماشیرو » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری اوچی واکیه » ، «شاهزاده امپراتوری ایکا تاراشی » و « شاهزاده امپراتوری ایتوشی واکیه » (سه خدا).

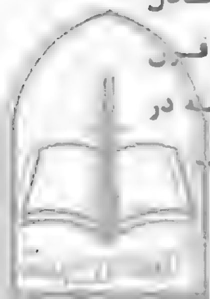
فرزندانی که از ازدواج اوبا « اوتوکاریبا تا توبیه » از اهالی روستای « اوکونی نوفوچی» به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: « شاهزاده امپراتوری ایوا تسوکو واکیه» و «والاحضرت شاهدخت ایواتسوکو» که به نام « والاحضرت شاهدخت فوتا جینو ایری » نیز نامیده می شود (دو خدا).

بدین گونه ،به طور کلی تعداد فرزندان این امپراتور شانزده خدا هستند (سیزده شاهزاده امپراتوری وسه شاهدخت امپراتوری).

ازاین میان «شاهزاده اوتاراشی ،والاحضرت اوشیرو واکیه » به امپراتوری رسید . (طول او یک « جو » ودو « سون » بود وطول استخوان درشت نی او چهار «شاکو» و یک « سون » بود).[1]

---

۱ - واحدهای اندازه گیری ژاپنی عبارت بودند از یک جو معادل ده شاکو . یک شاکو معادل ده سون فعلی و یک شاکو معادل سی سانتی متر است این واحد های اندازه گیری در قرن چهاردهم وپانزدهم میلادی در دوران « مروماتوشی » پایه گذاری شد ومعلوم نیست که در دوران این امپراتور به چه مقدار بوده است ،ولی به هرحال طول این امپراتور غیرعادی است.



اما « والاحضرت شاهدخت اینی شی کینو ایری » در « کوساکا » ، دریاچه های « چینو» «سایاما » و « تاکاتسو » [1] راساخت . علاوه بر آن به قصر «کاواکامی » در«توتوری » رفت وهزار شمشیر ساخت وآن شمشیرها رابه معبد « ایسو نوکامی» پیشکش کرد .او درهمین قصر اقامت گزید وقبیله « کاواکامی » رابنیان نهاد .

«والاحضرت شاهزاده اوناکاتوسو » جد ارباب « یامابیه » ،جد ارباب « ساکی کوسا»، جد ارباب « اناکی » ، جد ارباب « اودا » ، جد ارباب « ایواناشی » از «کیبی » ، جد ارباب «کورومو » ،جد ارباب « تاکاسوکا » ،جد ارباب«اوساکا » و جد ارباب « مریه » . وغیره است .

« والاحضرت شاهدخت یاماتو » به کار گرامیداشت وتقدیس معبد الهه بزرگ در «ایسه» مشغول بود .[2]

« شاهزاده امپراتوری ایکو بایا واکیه » جد ارباب « اناهوبیه » از « ساهو» است .

« والاحضرت شاهدخت ازامیتسو » با « شاهزاده امپراتوری اناسیه » ازدواج کرد .

« شاهزاده امپراتوری اوچی واکیه » جد دوک کوهستان « اوتسکی » وجد دوک «کورومو » از « میکاوا » است .

« شاهزاده امپراتوری ایکا تاراشی » جد کوهستان « کاسوگا » وجد دوک «ایکیه » از «کوشی » وجد دوک « کاسوگابیه » است .

« شاهزاده امپراتوری ایتوشی واکیه » فرزندانی نداشت ،به همین علت برای زنده نگاهداشت نام خود ،قبیله « ایتوشی » رابه وجود آورد .

« شاهزاده امپراتوری ایراتسکو واکیه » جد دوک « هاکونی » وجد دوک «میو» است .

« والاحضرت شاهدخت فونا جینو ایری » همسر « والاحضرت یاماتوی خشن » (یاماتوکیرو) شد .

۲ ـ سرکشی « شاهزاده امپراتوری ساهو »

امپراتور سوئنین ، « شاهدخت ساهاجی » را به عنوان ملکه برگزیده بود . روزی برادر بزرگ تر ملکه از اوپرسید :

ـ کدامیک رابیشتر دوست داری ،همسرت یا برادر بزرگ ترت را ؟

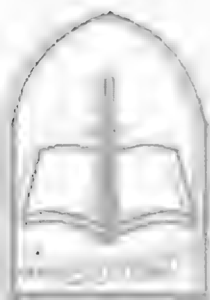
ملکه پاسخ داد:

ـ ای برادر بزرگ من تورابیشتر دوست دارم .

---

۱ - این دریاچه ها در اطراف شهر اوساکای فعلی قرار دارند .

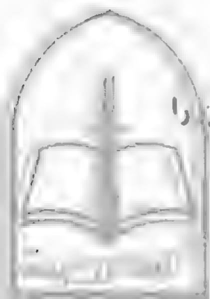
۲ - منظور الهه بزرگ اماتراسو است .



دراین هنگام « شاهزاده امپراتوری ساهو » به فکر نقشه ای افتاد وگفت :
ـ در واقع اگر مرابیشتر دوست داری ، بدان که من وتو می توانیم باهم برجهان حکومت کنیم.
سپس چاقویی ساخت وآن راچندین بار تیز کرد وبانوارهایی تزیین کرد وآن رابه خواهرش داد وگفت :
ـ هنگامی که امپراتور به خواب رفت ،بااین چاقو اورابکش .
هنگامی که امپراتور ازهمه جا بی خبر ازراه رسید ،به نزد ملکه آمد وبرروی زانوهای او خوابید . ملکه چون چنین دید ،سعی کرد که چاقو رادرگردن اوفروکند وعلی رغم آن که چاقو راسه بار بلندکرد ،امانتوانست آن را درگردن اوفروکند ، واندوهی عمیق اورا فراگرفت واشک هایش جاری شد وبرروی صورت امپراتور چکید . امپراتور باهراس ازخواب پرید وگفت :
ـ خواب عجیبی دیدم که از طرف ساهو[1] باران می بارد وناگهان قطرات آن به صورت من خورد، سپس مار کوچکی دیدم که دور گردنم پیچیده است .حال به نظر توخوابم چه تعبیری دارد ؟
ملکه چون این سخنان راشنید ،دانست که دیگر بیش ازاین نمی تواند سکوت خودرانگاه دارد، پس به امپراتور گفت :
ـ برادر بزرگم « شاهزاده امپراتوری ساهو » ازمن پرسید که: برادر بزرگت رابیشتر دوست داری یاهمسرت را؟ وچون منتظر چنین سؤالی نبودم ،پاسخ دادم :
ـ برادربزرگم رابیشتر دوست دارم ؟ به همین خاطر او مرا فریفت وگفت : حال که چنین است، امپراتور رابکش تامن وتو برجهان فرمان برانیم . سپس این چاقوی چندین بار تیز شده رابه من داد . من نیز آن راسه بار بلندکردم تا درگردن شما فروکنم ولی به خاطر اندوه عمیقی که برمن چیره شد ،نتوانستم چنین کاری بکنم واشکم سرازیر شد وبرروی صورت شماچکید . حال به نظر من ، این خواب شما به یقین نوعی هشدار است .
دراین هنگام امپراتور گفت :
ـ نزدیک بود فریفته شوم وبه من خیانت گردد.
آن گاه امپراتور لشکری گرد آورد وبه « شاهزاده امپراتوری ساهو » حمله کرد.
شاهزاده مذکور قصری ازبرنج[2] فراهم کرده بود وبه هدف جنگ درکمین نشسته بود.

---

۱ - نام کنونی آن نارا است ،این شهر محل سکونت « شاهزاده امپراتوری ساهو » بود .
۲ - درگذشته گودال هایی برای انبار برنج می کندند واطراف آن را دیوار می کشیدند تا آن را دستبرد دزدان ودشمنان محفوظ دارند . این گودال ها شبیه قصرهایی از برنج بود .



دراین هنگام « والاحضرت شاهدخت ساهاجی » نتوانست که براحساسات خود نسبت به برادربزرگ خودغلبه کند واز در مخفی قصر فرار کرده وخودرابه قصر برادر رساند .

ملکه درآن هنگام حامله بود وامپراتور ازاین کار اوبه شدت رنجیده خاطر شد ، زیرا که می دانست او حامله است و هم چنین در طی سه سال زندگی زناشویی به شدت به او علاقه مند شده بود .به همین خاطر امپراتور بالشکر خود قصر رامحاصره کرد اما دستور حمله به آنان نداد و در این فاصله زمانی بچه به دنیا آمد .

ملکه پسر خود را به در قصر برنج آورد و نامه ای بدین مضمون برای امپراتور نوشت :

اگر به راستی معتقدی که این نوزاد پسر تست ،اورابگیر وبزرگ کن .

در این هنگام امپراتور گفت :

- درونم لبریز ازکینه برادربزرگ تست اماهیچ گاه نمی توانم عشق تورافراموش کنم.

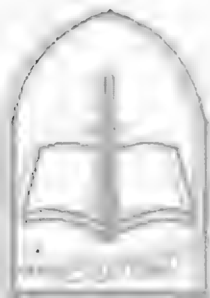
امپراتور بااین سخن می خواست ملکه رابه نزد خود بازگرداند .به همین خاطر ازبین لشکریان خود دوکشتی گیر زرنگ وبسیار باهوش رابرگزید وبه آنان گفت :

- هنگامی که بچه رامی گیرید ،حمله کنید ومادراورانیز بگیرید ،مهم نیست که موی او، دست او وياکجای اورامی گیرید ، مهم این است که اوراکشیده وباخود به نزد من بیاورید.

ملکه پیش ازوقوع ،چنین حدسی زده بود .به همین خاطر همه موهای خود راتراشید و به صورت کلاه گیس بر سرنهاد،سپس به دومچ دست خود سه ردیف دستبند نخی نگین دار با نگین های کهنه تاما بست وپیراهن خودراباساکی (نوعی شراب ژاپنی) آغشته کرد وآن را به گونه ای برتن کرد که گویی لباس نویی است که دست نخورده است .

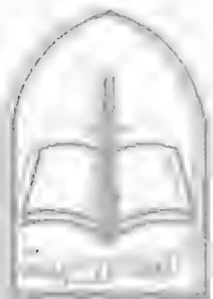
بدین گونه ملکه خودرا آراست وبچه رابه آغوش گرفت وبه سوی دروازه قصر آمد . در این هنگام کشتی گیران پیش آمدند وبچه راگرفتند وکوشیدند که مادر رانیز بگیرند . اما هنگامی که مویش راگرفتند ، موی اواز سرافتاد وهنگامی که دستبند اوراگرفتند ،نخ دستبند پاره شد وهنگامی که پیراهنش راگرفتند ،پیراهن نیز از دستشان لغزید . به همین خاطر فقط موفق به بردن بچه شدند . پس به نزد امپراتور بازگشتند وگفتند :

- موهایش کنده شد. دستبند تامای او نیز پاره شد وپیراهن اونیز دردستان ما لغزید و بدین گونه بود که مانتوانستیم مادر رابگیریم وفقط بابچه برگشتیم .



دراین هنگام امپراتور به شدت متأسف شد وبرسازندگان تاما کینه ورزید و دستور داد که همه دارایی های آنان را مصادره کنند .به همین خاطر این ضرب المثل که می گوید : «سازنده تاما زمینی ندارد » مشهور گردید .
سپس امپراتور به ملکه پیام فرستاد :
- به طور معمول مادر نام نوزاد را انتخاب می کند، حال شما چه نامی را برای این نوزاد برگزیده ای ؟
ملکه پاسخ داد:
- این نوزاد در درون آتش و به طور دقیق درهنگام آتش گرفتن قصر برنج به دنیا آمد ، پس بهتر است که نام او « ارباب درون آتش » (هومچی واکیه) باشد .
امپراتور پرسید :
- چگونه او را بزرگ کنم ؟
ملکه پاسخ داد:
- دو زن شیرده بگیر تا اورا شیر دهند .
وامپراتور بعدها چنین کاری کرد .
امپراتور دوباره پرسید :
- کمربند ی راکه بر پیراهن من بستی ، چه کسی بازکند ؟[1]
ملکه پاسخ داد:
- دوشاهدخت امپراتوری شایسته این کارند ، شاهدخت بزرگ وشاهدخت کوچک ، دختران « شاهزاده امپراتوری هیکو تاتا سومی چینواوشی » که از مردم با وفای ولایت «تانیوا » هستند . پس از آن ها استفاده کن .
عاقبت امپراتور دستور داد که « شاهزاده امپراتوری ساهو » وخواهر کوچکش کشته شوند .

۳ ـ « شاهزاده امپراتوری ارباب درون آتش »
امپراتور به روش زیر باکودک بازی می کرد : برایش قایقی ازچوب یکدست درخت کاج ساخت واین قایق را در « ایزو » در ولایت « اوارد » قرار داد .سپس به پایتخت منتقل شد و در دریاچه « ایچی شی » و دریاچه « کارو » در « یاماتو » به آب انداخته شد .
شاهزاده که دیگر به سن جوانی رسیده بود ،هم چنان لال مانده بود .در حالی که دیگر موهای ریش او تا به سینه اش می رسید .



۱ - یعنی باچه کسی ازدواج کنم ؟

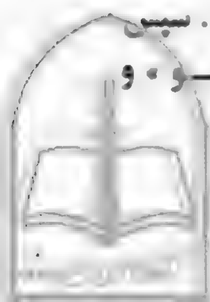
روزی صدای پرنده ای سفید وبلند پرواز راشنید وبرای اولین بار زبان اوشـروع به چرخیدن کرد .

دراین هنگام ،امپراتور مردی را که « شاهین بزرگ » نام داشت ودر « یامـاتو » زندگی می کرد فراخواند وبه اودستور داد که این پرنده راشکار کند .
شکارچی مذکور از ولایت «کی » به ولایت « هاریمـا » رفـت ،سـپس راه خـودرا ادامه داد و از ولایت « اینابا » گذشت وبه دوولایت «تانیوا » و« تاجیمـا » رسـید . سپس به سوی شرق پیچید تا بـه ولایـت « چیکاتسـو اومـی » رسـید .سـپس وارد ولایت «مینو » شد ودرطول ولایت «اواری » تا ولایت «شینانو» راه سـپرد تـا ایـن که عاقبت به ولایت «کوشی » رسید و در کنار سرچشـمه رودخانـه « وانـامی » تلـه گذاشت وپرنده راشکار کرد وآن رابه پایتخت بـرد و بـه امپراتـور پیشـکش کـرد . ازاین رو ،آن سرچشمه ، سرچشمه « وانامی » (تله) نامیده شد . امپراتـور امیـدوار بود که پسرش بادیدن این پرنده سخن بگوید ،اما آرزویش تحقق نیافت .
شبی امپراتور با ناراحتی به خواب رفت ودرخواب به او وحی شد :
- اگر برای من (که یکی از خدایان هسـتم) قصـری هـم چـون قصـر امپراتـوری بسازی ، کاری خواهم کرد که پسرت به سخن درآید .

پس ازدیدن این خواب ، امپراتور به کمک منجمان وستاره شناسان سـعی کـرد که خدایی را که درخواب دیده بود بشناسـد ،پـس ازمدتـی دریـافت کـه او روح خدای بزرگ «ایزومو » است . به همین علت تصمیـم گرفـت کـه فرزنـدش رابـه زیارت معبد این خدای بزرگ بفرستد وباکمک ستاره شناسان همراهان اوراتعییـن کرد . ازجمله همراهان «شاهزاده امپراتوری اکیه تاتسو » رابرگزید وبـه اودسـتور داد که به صورت آشکار سوگند زیر رابخورد :
- اگر گرامیداشت خدای بزرگ بتواند فرزند امپراتور رابهبود بخشد ،بـاید بـا ایـن سوگند لک لکی راکه در درختی کنار دریاچه « ساگنین » لانه کرده اسـت ازلانـه سرنگون نماید .

هنوز او ازسوگند خودفارغ نشده بود که لک لک مذکور بر روی زمین افتـاد و مرد.
هنگامی که او دوباره گفت:«وباید با این سوگنددوباره زنده شود».

لک لک سریع زنده شد.با این سوگند او هم چنین توانسـت درخت پـهن بـرگ بلوط را که در دامنه تپه « اماکاشی » روییده بود ، میرانده و دوباره زنده نماید. در این هنگام امپراتور به « شاهزاده امپراتوری اکیه تاتـو » لقبی افتخـاری داد واورا «شاهزاده امپراتوری یاماتو شیکی تومی تویو اساکورا نو اکیه تاتسو » نامید . سپس امپراتـور فرزنـدش رابـه همراهـی دو شـاهزاده امپراتـوری « اکیـه تاتـ‍ـو » و «اوناکامی» به زیارت معبد فرستاد .



آنان با کمک ستاره شناسان دریافتند که اگر ازمسیر دروازه « نارا » بروند ، با دو شخص فلج وکور برخورد خواهند کرد واگرازمسیر دروازه « اوساکا » بروند بادوشخص فلج وکوردیگر برخورد خواهند کرد .به همین علت راه « کی » راکه راهی غیر مستقیم وبهترین مسیر بود برگزیدند واز آن راه رفتند ودرمسیر خودهرجایی که ازآن می گذشتند ،قبایل را بانام «هوموجی بیه » تطهیر می کردند .

پس از زیارت وتقدیس خدای بزرگ در «ایزومو» هنگامی که در راه بازگشت به پایتخت بودند ،از دوتنه درخت صنوبر پلی ساختند وآن پل رابرروی رودخانه «هی » قرار دادند. هم چنین قصری موقتی ساختند ومدتی را درآن جا اقامت کردند وهنگامی که « کی هی ساتوسمی » جد حکمرانان ولایت « ایزومو» درپایین رودخانه برای برپایی ضیافت شام بزرگی ،کوهی ازشاخه های سبز پربرگ را به عنوان زینت حمل می کرد .فرزند امپراتور به سخن درآمده وگفت :

ـ چیزی که درپایین رودخانه به صورت کوهی ازبرگ سبز درختان می بینم ، هرچند که به صورت کوه است اما درحقیقت کوه نیست ،شاید مکانی برای عبادت وتقدیس خدای بزرگ « اوکونی نوشی » [1] باشد که روح او درمعبد « اواکو مانوسو » [2] در « ایزومو » اقامت دارد؟

شاهزادگان هنگامی که این سؤال راشنیدند ،ازاین رخداد خوشحال شدند واورا به قصر «ناگاهو » در « اجیما سا » بردندوایلچی های سریعی روانه پایتخت کردند .

دراین هنگام ، فرزند امپراتور دریک شب با « شاهدخت هیناگا » ازدواج کرد . اما هنگامی که اوراتحت نظر گرفت ،دریافت که او یک مار است ،پس از او ترسید و پا به فرار گذاشت . « شاهدخت هینا گا» چون چنین دید اندوهگین شد وباقایقی دریانورد اورا دنبال کرد . اونیز چون چنین دید بیشتر ترسید واز دروازه ای کوهستانی گذر کرد وقایق خودرا درسوی دیگر کوهستان به ساحل کشید وبه فرار خود ادامه داد.

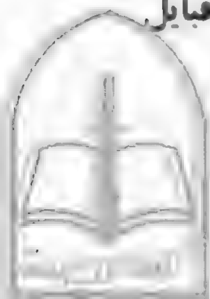
دراین حین دو همراه به نزد امپراتور بازگشتند تاگزارش ماموریت خودرابه او بدهند وگفتند :

ـ به لطف تقدیس خدای بزرگ ،عاقبت ولی عهد زبان به سخن گشود وبه همین علت ما به پایتخت بازگشتیم .

دراین هنگام امپراتور حسرت خورد و« شاهزاده امپراتوری اوناکامی » را به «ایزومو » فرستاد تا درآن جا معبدی بسازد .سپس امپراتور به خاطر فرزندش ،قبایل

۱ - نام دیگر او «خدای سرور ولایت بزرگ » است .

۲ - نام دیگر این معبد « معبد بزرگ در ایزومو » است .



«توتوربیبه»، «توریکابیه» و«هوموجی بیه» راتطهیر کرد. سپس زن شیرده اول و زن شیرده دوم راکه به پسرش شیرداده بودند فراخواند وآنان رانیز تطهیر کرد.

٤ ـ « شاهدخت ماتونو »

امپراتور تمامی خواسته های ملکه متوفی رابرآورد ودختران چهارگانه «شاهزاده میچی نواوشی» را به دربار دعوت کردوآن ها عبارت بودند از: «والاحضرت شاهدخت هیباسو» و« والاحضرت شاهدخت اونو» و « والاحضرت شاهدخت اتاگوری » و « والاحضرت شاهدخت ماتونو ». امافقط دوشاهدخت یعنی: « والاحضرت شاهدخت هیباسو » و «والاحضرت شاهدخت اوتو» رادرقصرنگاه داشت ودو خواهر کوچک تر را که زشت تر بودند به سرزمین اصلی شان باز پس فرستاد.

دراین هنگام « شاهدخت ماتونو » احساس شرم وحقارت کرد وگفت:

ـ اگر همسایگان بفهمند که مرا به این علت باز پس فرستادند که ازخواهرانم زشت ترهستم، ننگ وحقارت من دوچندان خواهد شد.

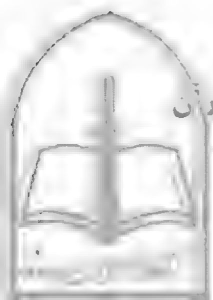
پس هنگامی که به « ساگاری » در ولایت «یاماشیرو» رسیدند، سعی کرد خود را با شاخه های درخت «کی» اعدام کند (ساگاری)، به همین علت آن محل «ساگاری کی» نامیده شد وامروزه به آن « ساگاراکی »[1] می گویند ولی وقتی به ولایت « کونی اوتو» رسیدند سعی کرد خود رادرگودال عمیقی پرتاب کند (اوچی) که این بار عاقبت موفق شد که خودکشی کند وآن محل « اوچی کونی» نامیده شد وامروزه به ان «اوتوکونی» می گویند.

٥ ـ تاجیماموری

امپراتور هم چنین « تاجیماموری » جد مشاوران « میاکیه» رابه سرزمین جاودان[2] فرستاد تا برایش نهال درخت میوه ای خوشبو وبدون فصل رابیاورند. تاجیماموری نیز عاقبت به آن سرزمین رفت ومیوه مذکور رایافته وبا خود آورد. او به همراه خود هشت نهال برگ دار و هشت نهال میوه دار آورد. اما امپراتور درگذشته بود. به همین جهت «تاجیماموری» چهار نهال برگ دار وچهارنهال میوه دار رابه همسر بیوه اوپیشکش کرد. سپس چهارنهال برگ دار و چهار نهال

۱ - این ولایت ها درحومه شهر کیوتوی امروزی قرار دارند.

۲ - به نظر می رسد که منظور کشور کره یا کشورچین است. به هرحال مکان مذکور درآن سوی دریاها بوده است



میوه دار را در دروازه آرامگاه امپراتـور مذکـور نـهاد و بـا صدایـی گریـه آلـود فریادزد :

- اکنون من با میوه خوشبوی بدون فصل بازگشته ام .

سپس بر اثر گریه وزاری فراوان درگذشت .

میوه خوشبوی بدون فصل همان نارنگی است .

امپراتور درهنگام مرگ یکصد وپنجاه وسه سال داشت وآرامگاه او در « میتاچینو» در «سوگاوارا » قرار دارد وهنگامی که ملکـه « والاحضرت شـاهدخت هیباسـو » درگذشت ، قبایل زیر به وجـود آمدنـد: « قبیلـه تـابوت هـای سـنگی » و « قبیلـه نمونه هایی از زمین سوخته » .

جنازه این ملکه د ر آرامگاه « تیراما » در « ساکی » گذاشته شد .

امپراتور کینکو

۱ ـ خانواده امپراتور

« شاهزاده اوتاراشی ، والاحضرت اوشیرو واکیه » (امپراتور کینکو) درحالی که درقصرش در « هیشیرو » در « ماکیموکو » اقامت داشت برجهان فرمان راند .

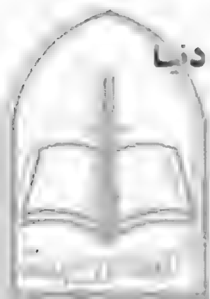
فرزندانی که ازازدواج این امپراتور با« بزرگ دخت ایراتـومیه » از « اینـابی » در «هاریما » ،دختر « شاهزاده واکاتاکیه کیبیتسو » جد ندیمان «کیبی » ، بـه دنیـا آمدند عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری کوشی تسنو واکیه » ، « والاحضـرت اواوسو » ، «والاحضرت اوسو » که نام دیگرش « والاحضرت خشن یامـاتو » اسـت ، «والاحضرت یاماتونیکو » و « شاهزاده امپراتوری کاموکشی » (پنج خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت یاسا کانو ایری » دختر «والاحضرت شاهزاده یاسا کانو ایـری » بـه دنیـا آمدنـد ،عبـارت بودنـد از : «والاحضرت شاهزاده واکاتاراشی »، « والاحضـرت شـاهزاده ایهـو کینـو ایـری »، «والاحضرت اوشی واکیه» و « والاحضرت شاهدخت ایهو کینوایری » .

فرزندان امپراتور از معشوقه اش ،عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری تویوتو واکیه » و «نونو شیرو نوایراتـومیه ».

فرزندان امپراتور از معشوقه دیگرش عبـارت بودنـد از : « شـاهزاده امپراتـوری واکاکینو ایـری »، « شـاهزاده امپراتـوری کیبینویـه » ، « والاحضـرت شـاهدخت تاکاگی » و «والاحضرت شاهدخت اوتو» .

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت میها کاشی » از « هیموکا » به دنیا آمد. «شاهزاده امپراتوری تویو کونی واکیه » بود .



فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « واکا ایرا تسومیه » از «اینایی» ،خواهر کوچک «بزرگ دخت ایراتسومیه » به دنیا آمدنـد عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری ماواکا » و «شاهزاده امپراتوری هیکو هیتو تو اویه » .

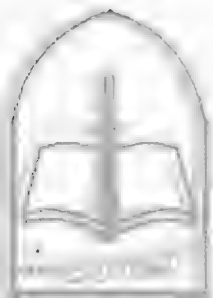
فرزندی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت کاگورو » دختر « شاهزاده امپراتوری سو مینرو اوناکاتو » نوه « والاحضرت خشن یاماتو » به دنیا آمد ، «شاهزاده امپراتوری اویه» بود .

تعداد فرزندان امپراتور کینکو هشتاد فرزند بود که بیست ویک نفر آنان دراین کتاب نام برده شده اند واز پنجاه ونه نفر آنان نامی برده نشده است ،که از میان این فرزندان سه شاهزاده امپراتوری به عنوان ولی عهد انتخاب شدند که عبارت بودند از :« والاحضرت شاهزاده واکاتاراشی » ،« شاهزاده خشن یاماتو » (یاماتو کیرو) ، «والاحضرت شاهزاده ایهو کینوایری » .

هفتاد وهفت فرزند باقیمانده رابه عنوان «حکمرانان» ، «اربابان»، «زمین داران» و «والیان محلی » به ولایات فرستادند واز آن میان « والاحضرت شاهزاده واکاتاراشی » به امپراتوری رسید واما « والاحضرت اوسو » اقدام به سرکوب خدیان خشن واقوام سرکش شرق وغرب کشور نمود و« شاهزاده امپراتوری کوشی تسنو واکیه » جد مشاوران «شیتا » از « مامودا » .. وغیره می باشد .
«والاحضرت او اوسو » جد «دوک موری » وجد «دوک اوتا » وجد «دوک شیمادا » می باشد .

« شاهزاده امپراتوری کاموکشی» جد «ایکوی» [1] قبیله شراب سازان در ولایت «کی » و جد قبیله شراب سازان در «اودا » می باشد .
« شاهزاده امپراتوری تویوکونی واکیه » جد حکمران ولایت « هیموکا » است .

۲ ـ « والاحضرت او اوسو »
دراین هنگام به امپراتور خبر دادند که « شاهزاده امپراتوری اونیه » جدحکمران ولایت «مینو » دو دختر جوان و زیبا به نام های « شاهدخت بزرگ » و «شاهدخت کوچک » دارد ، پس امپراتور پسرش « والاحضرت او اوسو » را برای آوردن آنان فرستاد ،اما او آنان را به قصر امپراتور نبرد ،بلکه با آنان ازدواج کرد و علاوه بر آن زن دیگری رابه عنوان یکی از دختران به امپراتور معرفی کرد . اما امپراتور حدس زد که آن زن ،زن دیگری است ،به همین جهت تنها بانگاهی به او اکتفا کردوبا او ازدواج نکرد ،اما اوراشکنجه کرد .



۱ - درجه ورتبه ای قدیمی که قابل ترجمه نیست .

فرزندی که از ازدواج « والاحضرت او اوسو » با « شاهدخت بزرگ » به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری بزرگ اوستی گورو » جد اربابان «اونیه سو » از ولایت «مینو» بود.

فرزندی که از ازدواج « والاحضرت او اوسو » با « شاهدخت کوچک » به دنیا آمد. «شاهزاده امپراتوری کوچک اوشی گورو » جد دوک « موگیه تو » وغیره بود.

در روزگار این امپراتور قبایل مسوول برنج زار های امپراتوری مشخص شدند وتنگه «اوا» درشرق [1] ساخته شد و قبیله «اوتومو» به عنوان آشپز انتخاب شدند و نگهبانان انبارها در «یاماتو» برگزیده شدند ودریاچه « ساکاتیه » ساخته شد و در دره ها نی کاشته شد.

۳ ـ « والاحضرت اوسو » فاتح غرب

روزی امپراتور به « والاحضرت اوسو » گفت :

ـ چرا برادر بزرگت درمراسم صرف صبحانه وشام [2] شرکت نمی کند ؟ توباید علت آن را از اوبپرسی ؟

پس از گذشت پنج روز ،امپراتور چون دید که « والاحضرت او اوسو » هم چنان غایب است ،دوباره از « والاحضرت اوسو » پرسید :

ـ چرا برادر بزرگت دراین مدت غایب است ،آیا توپیام مرابه اونرساندی ؟

پاسخ داد:

ـ پیام شما را به او توضیح دادم .

امپراتور پرسید :

ـ چگونه به او توضیح دادی؟

پاسخ داد :

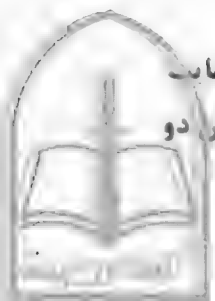
ـ منتظر اوشدم وهنگامی که صبح به توالت رفت ، به اوحمله کردم واندام تناسلی اوراگرفتم وکندم ودرملافه ای پیچیدم وبه دور انداختم .

امپراتور چون این را شنید از خشونت وبی رحمی پسرش شگفت زده شد ،پس به اوگفت :

---

۱ - خلیج توکیوی امروزی است.

۲ - ازجمله مراسم بسیار مهم در قصر امپراتوری بود . به ویژه که شاهزادگان موظف به رعایت انضباط و نظم بوده اند ،وعلت غیاب شاهزاده أو أوسو . ظاهرا مربوط به خیانت او در داستان دو دختر فوق الذکر بوده است .



- درغرب کشور دو برادر به نام « برادران خشن کوماسو » هستند که همیشه برعلیه من شورش می کنند وتحت سیطره من نمی آیند ،پس ازتو می خواهم که آن ها رابکشی .

امپراتور اورا به این مأموریت گسیل کرد ،درآن هنگام موهای « والاحضرت اوسو» بر بالای سرش گره زده شده بود [1] و او ازعمه اش « والاحضرت شاهدخت یاماتو » پیراهنی زنانه گرفت و خنجر خودرا درجیب پیراهن خود مخفی کرد .

هنگامی که عاقبت اوبه خانه برادران خشن «کوماسو» رسید ،دید که دراطراف خانه تعدادی از سربازان به صورت سه گشتی پی درپی به نگهبانی مشغولند و سربازانی دیگر مشغول نصب خیمه های نظامی هستند ، آنان بانشاط خیمه هارا برای «جشن خیمه ها» آماده می کردند .هم چنین درکار فراهم کردن غذای جشن نیز بودند .

«والاحضرت اوسو » چون چنین دید، این جا وآن جا منتظر ماند تا روز عید فرارسد و چون عاقبت این روز فرارسید ،شاهزاده موهای گره کرده خود را بازکرد وهم چون دختران بر شانه خود رها کرد .سپس پیراهن زنانه ای راکه از عمه خود گرفته بود به تن کرد تا به طور کامل شبیه دختران گردد ، آن گاه خود را درمیان خدمتکاران پنهان کرده و به درون خانه رفته ودرگوشه ای نشست .

دراین هنگام برادران خشن «کوماسو » متوجه این دختر جوان شدند واو را درمیان خود نشاندند .سپس سفره بزرگی برای غذاخوردن انداختند ودرمیانه غذا خوردن بودند که ناگهان « والاحضرت اوسو » خنجری ازجیب پیراهن خود بیرون کشید ویقه پیراهن برادر بزرگ تر « کوماسو » راگرفت وخنجر را درسینه او فروبرد . برادر کوچک تر چون چنین دید ترسید وپابه فرار گذاشت . شاهزاده او را دنبال کرد ودر پایین پله های خانه به او رسید وازپشت سر پیراهن اوراگرفت و خنجر خودرا درپایین تهیگاه او فرو برد . دراین هنگام برادر کوچک تر گفت :

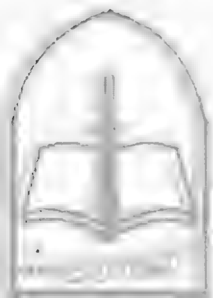
- خنجرت رادر پهلوی من حرکت نده تا به توچیزی بگویم .

شاهزاده اورا به زمین انداخت ولحظاتی به حال خود رها کرد تا سخن بگوید ، پس برادر کوچک تر پرسید :

- ای سرور من ،تو کیستی ؟

شاهزاده پاسخ داد:

- من « شاهزاده امپراتوری یاماتو » فرزند امپراتور کینکو ،حاکم سرزمین جزایر هشت گانه هستم که درقصر « هیشیرو » در « ماکیموکو » اقامت دارد .

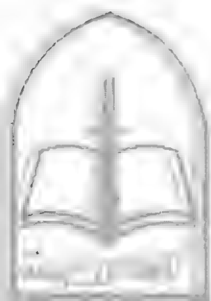


---

۱ - این نشان می دهد که سن او در آن هنگام پانزده یا شانزده سال بوده است .

پدرم چون شنید که شما برادران خشن کوماسو از فرمان اوسرپیچی کرده اید، مرافرستاد تاشما رابکشم.
برادر کوچک تر گفت:
- آه پس چنین است! اماتوای شاهزاده بدان که درغرب کسی قوی تر وخشن تر ازما دونفر نبود، ولی حالا در ولایت بزرگ «یاماتو» مردی هست که ازما خشن تر است وحال می خواهم که برتونامی بگذارم، پس از امروز به بعد نام تو «یاماتو کودک خشن» (یاماتو تاکیرو) خواهد بود.
چون سخن اوبدین جارسید، شاهزاده به اوحمله کرد وهم چون خربزه رسیده او را دو نیمه کرد و چنین شد که پس از آن نام شاهزاده به احترام چنین برده می شد: «والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو تاکیرو). شاهزاده درهنگام بازگشت به پایتخت، تمامی خدایان کوهستان وخدایان رودخانه ها وخدایان خلیج ها را آرام کرد، سپس به پایتخت بازگشت.

۴- پیروزی برپاغی خشن «ایزومو»
در این هنگام او برای کشتن یاغی خشن «ایزومو» به ولایت «ایزومو» رفت و در آغاز بنای دوستی رابا اوگذاشت ومخفیانه شمشیری چوبین ساخت و بر کمربست. سپس اورابه قصد شناکردن به رودخانه «هی» برد وپس ازآن که دمی رادرآب گذراندند، «والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو تاکیرو) ناگهان از آب بیرون آمد وشمشیر یاغی خشن ایزومو راکه ازکمر باز کرده ودر گوشه ای نهاده بود برداشت وبه کمربست.
سپس به اوگفت حال بیا شمشیر بازی کنیم.
یاغی خشن ایزومو نیز ازآب بیرون آمد وشمشیر چوبی «والاحضرت خشن یاماتو» رابه کمربست. دراین هنگام «والاحضرت خشن یاماتو» اورا به مبارزه فراخوانده وگفت:
- حال بیا تا باهم مبارزه کنیم.
درهنگام مبارزه هرکدام سعی کردند شمشیر خود را ازنیام بیرون کشند. اما یاغی خشن ایزومو نتوانست شمشیر خودرا از نیام بیرون بکشد، درحالی که «والاحضرت خشن یاماتو» توانست شمشیر خودراکشیده ویاغی خشن ایزومو را ازبین ببرد، سپس به شعر ابیات زیر را سرود:
درسرزمین پوشیده از ابر ایزومو
غلافی که یاغی خشن ایزومو برکمر بسته بود
هرچند که غلاف آن با گیاهان سبز به خوبی استتار شده بود
اما متاسفانه شمشیری درآن نبود.



شاهزاده پس ازپیروزی به پایتخت بازگشت وگزارشی از ماموریت خود به امپراتور داد .

۵ ـ فتوحات «والاحضرت اوسو » درشرق

باردیگر امپراتور « والاحضرت خشن یاماتو » (یاماتو تاکیرو) رافراخواند وبه اوگفت :

ـ اکنون برو وخدایان خشن وسرکش ولایات دوازده گانه شرق را سرکوب کن .

سپس « شاهزاده خشن میسوکی تومو » جد ندیمان کیبی راهمراه اوفرستاد وبه اوتبری بزرگ داد.

شاهزاده براساس دستور امپراتور به راه افتاد ودرآغاز برای نیایش به معبد بزرگ «ایسه» رفت ودر آن جا الهه آن راتقدیس کرد .سپس به عمه خود «والاحضرت شاهدخت یاماتو» گفت :

ـ آیا امپراتور می خواهد که مرا به کشتن دهد ؟ چرا او مرا که به تازگی از سرکوب سرکشان درغرب کشور به پایتخت بازگشته ام ،بدون آن که استراحتی کرده باشم وبدون آن که کسانی رابه یاری من بفرستد ،دوباره به سوی ولایات دوازده گانه شرق می فرستد تا سرکشان آن جا راسرکوب کنم ؟ هنگامی که به تمامی این چیزها فکر می کنم ،به ذهنم خطور می کند که اومی خواهد مرا به کشتن بدهد .

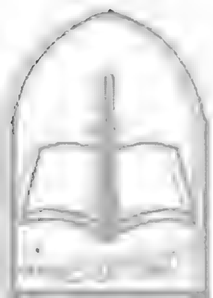
سپس شاهزاده ازشدت اندوه گریست .

دراین هنگام « والاحضرت شاهدخت یاماتو » ، « شمشیر دروگر علوفه » (نگاه کنید به صفحه ٦١) ویک جعبه کوچک به او داد وگفت :

ـ هروقت احساس خطر کردی این جعبه رابازکن .

شاهزاده به راه خود ادامه داد تا به ولایت « اواری » [۱] رسید وبه خانه «شاهدخت میازو» مادربزرگ حکمرانان ولایت «اواری » رفت وتصمیم گرفت تا با او ازدواج کند اما بعد تصمیم گرفت که این کار رادر هنگام بازگشت انجام دهد. پس اورا نامزد کرد و رهسپار ولایات شرق شد ودرآن جا همه خدایان خشن، خدایان کوهستان ها ورودخانه ها و مردم سرکش راسرکوب کرد ولی وقتی به ولایت « ساگامو » رسید ، حکمران این ولایت او را فریفت وبه اوگفت :

ـ دراین بیشه ،مرداب بزرگی وجود دارد که خدای آن بسیار بدجنس ووحشی است.



۱ - نام منطقه ای است که امروزه شهر ناگویا در آن واقع شده است .

شاهزاده چون این راشنید برای دیدن خدای مذکور به بیشه رفت وهنگامی که درون بیشه شد، حکمران ولایت بیشه را آتش زد وشاهزاده دریافت که فریب خورده است. پس در جعبه کوچک را که عمه اش « والاحضرت شاهدخت یاماتو» به اوداده بود باز کرد ودید که درآن چند سنگ آتش زنه وجود دارد. پس علف های اطراف خود را باشمشیر درو کرد وباسنگ آتش زنه، آتش زد. آتش به سرعت شعله ور شد وبه سرعت به سوی مقابل رفت وبدین گونه شاهزاده توانست سلامت از بیشه بیرون بیاید و حکمران ولایت و اطرافیان وی را از بین برده و جنازه های آنان را آتش بزنند. مکان مزبور را امروزه به نام «یاکی» (سوخته) «زو» (مکان) می نامند.

سپس شاهزاده درهنگام ترک این مکان وقتی که می خواست ازتنگه « ها شیری میزو » [۱] بگذرد، خدای این گذرگاه امواجی برانگیخت وقایق اورا محاصره کرد تا اورا ازپیشروی باز دارد. دراین هنگام، همسر شاهزاده « والاحضرت شاهدخت اتو تاشی بانا » گفت:

- من به خاطر تو خودرا به دریا می اندازم تا دریا آرام گیرد ونجات یابی وبتوانی مأموریت خود را به پایان بری وبه پایتخت برگردی ودراین باره گزارش دهی. [۲]

سپس قبل از این که خود رابه دریا پرتاب کند، هشت لایه از بافته های کتان و هشت لایه از بافته های چرمی وهشت لایه از بافته های حریر رابر روی امواج پهن کرد وسپس خود را به آب انداخت. دراین هنگام امواج خروشان به خودی خود آرام گرفتند وقایق توانست به پیشروی خود ادامه دهد. شاهدخت قبل از این که بمیرد، چنین سرود:

دربیشه ساگامو
جایی که کوه های سر به فلک کشیده وجود دارند.
دروسط آتش سوزان ایستاده بودی
وبه خاطر من رنج می بردی

پس ازهفت روز، آب دریا شانه همسرش رابه ساحل آورد وشاهزاده آن شانه راگرفت وآرامگاهی ساخت وشانه را درداخل آن آرامگاه قرار داد.

آن گاه محل راترک کرد وبه پیشروی خود ادامه داد وتوانست قبیله خشن «اینو» را به طور کامل آرام کند. سپس به سراغ خدایان خشن کوهستان ورودخانه ها

---

۱ - مدخل خلیج توکیوی امروزی است.

۲ - در قدیم معتقد بودند که سبب بروز توفان های دریایی، وجود شخص با چیزی در قایق است که سبب خشم خدایان دریا شده است. وبرای فروشاندن خشم خدایان دریا، شخص یا چیز مذکور را به دریا می انداختند.



رفت وآنان را نیز آرام کرد ودر راه بازگشت ،وقتی بـه پـایین دره« اشـی گـارا » رسید ، یک وعده غذای سرد خورد . دراین هنگام خدای دره که به شـکل گـوزن سفیدی درآمده بود ،به نزدیک او آمد وشاهزاده تکه پیازی راکه از غذایش مـانده بود به سوی او پرتاب کرد وپیاز به چشم گوزن خورد و او را کشت . دراین هنگـام شاهزاده برخاست و شـروع بـه بـالا رفتـن از دره کـرد ، درحـالی کـه بـه شـدت می گریست ومی گفت :

ـ آه ای همـسرم ازوما متأسفم .

به همین خاطر ولایت مذکور را « ازوما » خواندند .

شاهزاده پس از عبور از ولایت « ازوما » ورسیدن به « کاینی » ،هنگامی که درقصر « ساکا اوری » بود این ابیات راسرود :

هنگامی که از « نیباری » و « تسوکوها » [۱] می گذشتم .

چند شب خوابیدم ؟

دراین هنگام نگهبان کهنسال آتش ، شعر اورا کامل کرد وگفت :

اگر روزها رابشماریم ،نه شب وده روز است .

شاهزاده ازاین جواب خوشـش آمـد وپیر مـرد رادرود گفت واورا حکمـران ولایت «ازوما» کرد .سپس این ولایت راترک کرده وبـه سـوی ولایـت «شینانو » رفت ودر آن جا توانست خدای دره « شینانو » رافـراری دهـد . سـپس بـه سـوی ولایت «اواری » بازگشت وبه نزد نامزدش « شـاهدخت میـازو » رفـت . درهنگـام پذیرایی «شاهدخت میازو » یک فنجان بـزرگ چـای را بـه او تقدیـم کـرد و آن روزها روزهای عادت ماهیانه شاهدخت بود و بر پـایین پیراهن اولکـه ای خـون آلود دیده می شد ،شاهزاده علت آن رافـهمید وقصیـده ای در ایـن بـاره سـرود وگفت :

درکوهستان الهی کاگو ،جایی که نور از آن جا می آید .

گنجشک سفیدی رامی بینم که هم چون داس تیز شده ای پرواز می کند .

بازوان نرم ولرزان تو ،این گونه اند . بازوانی که دلم می خواهد آن ها رازیـر سـر بگذارم .

ودرمیان آن ها بخوابم .

برپایین پیراهنت

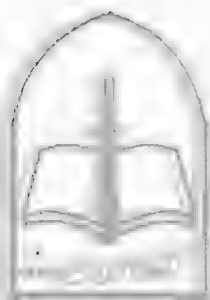
ماه به تازگی طلوع کرده است .

« شاهدخت میازو » نیز درپاسخش سـرود :

« ای شاهزاده خورشید تابان

---

۱ - نام دومکان در استان ایباراگی کنونی است .



ای سرور بزرگ وگرانقدر من »
سال جدید می آمد ومی رفت
ماه جدید می آمد ومی رفت
به راستی که ، به راستی که ،
درانتظار توبودن مراخسته کرد .
برپایین پیراهنم
ماه به طور طبیعی طلوع کرده است .

سپس باهم آمیزش کردند ،آن گـاه شـاهزاده شمشیر دروگـر علوفـه را درنـزد «شاهدخت میازو » به ودیعت نهاد وخـود را بـرای جنگیـدن بـاخدای کوهسـتان «ایبوکی» ، عازم آن کوهستان شد ودرآن حال گفت :دربرابر خدا ،بی سـلاح بـه نظر خواهم رسید .

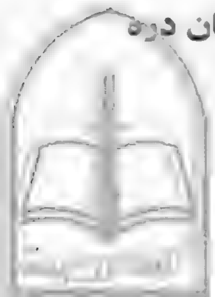
درحالی که از کوهستان بالامی رفت ،به گرازی سفید برخورد که بـه انـدازه یـک گاو ماده بود ، پس باغرور گفت :

ـ مطمئن هستم که این فرستاده خدای این مکـان است ،کـه خـودرا بـه صـورت گرازی سفید در آورده است واگر اکنون اورانکشم ،درهنگام بازگشت اوراخواهـم کشت .

این راگفت وبه بالا رفتن ادامه داد . خـدای کوهسـتان چـون چنیـن دیـد ،سرما وکوران شدیدی فرستاد که باعث تلو تلو خوردن « والاحضرت خشن یاماتو » شـد (گراز وحشی سفید فرستاده خدای کوهستان نبود بلکه او خـود خـدای کوهسـتان بود که از غرور وتکبر «والاحضرت خشن یاماتو » درخشم شده بـود وخواسـت کـه بدین گونه اورا تنبیه کند و شکنجه نماید).هنگامی کـه شـاهزاده عـاقبت بادسـت خالی از کوهستان پایین آمد ،درکنار چشمه « تاماکورابیـه » درنـگ کـرد تـاکمی استراحت کند وبه آرامـی قـدرت خودرابازیـافت . بـه همیـن علـت ایـن چشـمه را«اسامیه »(بازیافت قدرت) نامیدند .

٦ ـ درگذشت « والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو تاکیرو)

چون شاهزاده کوهستان را ترک کـرد و بـه روسـتای تـاگـی رسید ،گفـت : «همیشه می خواستم که درآسمان پرواز کنم ولی اکنون پاپاهـایم بـه فرمـان مـن نیست وبی حس شده اند (تاگی تاگی) » . به همیـــن جـهـت آن مکـان « تـاگـی» نامیده شد . سپس کمی پیش رفت وناگهان خستگی مفرطی براوچیره شـد وباتکیـه (تسوکی) برعصا (توسویه) به راه رفتن ادامه داد . به همیـن جـهـت آن مکـان دره «تسوکی توسویه » نامیده شد .



هنگامی که به تنها درخت صنوبر موجود بـر روی تپه «اوتسو»[1] رسید ،شمشیر خودرا که درموقع غذا خوردن درآن محل جا گذاشته بود پیدا کرد ، آن گاه این قصیده را سرود :

درست مقابل اواری ، بر روی تپه اوتسو درخت صنوبرتنهایی وجود دارد .
ای خواهرم ، ای صنوبر تنها
اگرتو آدم بودی ،
شمشیری برکمرت می بستم وپیراهنی برتنت می کردم .
ای خواهرم ، ای صنوبر تنها .

سپس شاهزاده این مکان را ترک کرد وبه روستای « می یه» رفت وچون بدان جا رسید گفت : « ساق هایم هم چون حلوای له شده ، پاره پاره شده (می یه) است و در واقع خسته ودرمانده شده ام » . به همین جهت مکان مذکور« می یـه» نامیده شد . آن گاه شاهزاده این مکان را ترک کرد وهنگامی که به روستای نوبو رسید، درعشق سرزمین مادریش این ابیات راسرود :

ای یاماتو ، توزیبا ترین روستایی.
کوه ها ازهمه سو تورا دربرگرفته اند .
هم چون نرده های سرسبزی
ای یاماتو ،توچه زیبایی !
ودرشعر دیگری سرود :
ای زنده گان
موهای خود را بابرگ پهن درخت بلوط ببندید .[2]
وبرای این کار از درختان بلوط کوهستان « هیکوری »
که برگ های آن هم چون قالی های پیچیده ای است استفاده کنید .
آه ای مردمی که درامنیت زندگی می کنید .

این اشعار ازنوع اشعار وطن دوستانه به شمارمی آیند واین شاهزاده ابیات دیگری نیز سروده است که از آن جمله است :

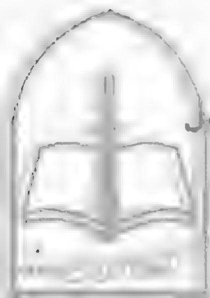
ابرها
روبه سوی خانه بسیار محبوبم گرد هم می آیند .

شعر اخیر اوبه همین گونه ناقص باقی ماند ،زیرا که بیماری اوشدت یافت ودرهنگام شدت بیماری ابیات زیر را سرود :

---

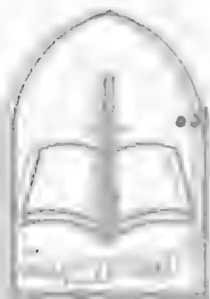
۱ - این مکان در منطقه کونا . در ولایت ایسیه کنونی واقع است .

۲ - نوعی آداب ورسوم جادویی برای افزایش طول عمر است ،زیرا که درخت بلوط سمبل زندگی طولانی است .



شمشیری راکه
درکنار بستر «دختر جوان»[1] گذاشتم .
آه که چه شمشیر خوبی بود .
چون شاهزاده این ابیات راسرود ،درگذشت . پس فرستادگانی باعجله به قصر امپراتوری فرستاده شدند .
دراین هنگام همسر وفرزندان شاهزاده که دریاماتو بودند ، همگی به ولایت «ایسه » روی آوردند ودر آن جا آرامگاهی برای اوساختند ودرشالیزار های اطراف ، به عزاداری برای او پرداختند وچنین سرودند:
ای گیاهان که
به ساقه شاخه های برنج می پیچید.
ساقه های برنج شالیزار های مجاور .
دراین هنگام ،شاهزاده به صورت پرنده سفید بزرگی در آمد ودر آسمان پرواز[2] کرد وبه ساحل رفت . همسر وفرزندانش باگریه وشیون به دنبال او رفتند تا آن که پاهایشان ،به وسیله تکه های نوک تیز نی که از زمین بیرون زده بود ، پاره و زخمی شد ،اما آنان درد آن را احساس نکردند وبه راه ادامه داده وچنین می سرودند :
درجنگل نیزار تازه روییده
پهلوهایمان درد گرفت
وما بدون آن که به آسمان برویم
هم چنان پیاده راه می سپردیم .
هنگامی که عاقبت آنان بارنج ومشقت به دریا رسیدند ،چنین سرودند:
ما به دریامی رویم ، درحالی که پهلوهایمان دردمی کند .
ماهم چون گیاهان آبزی
که در رودخانه بزرگ روییده است
در دریا گم خواهیم شد .
هنگامی که پرنده از پرواز ایستاد وبرساحل صخره ای فرود آمد ،چنین سرود :
ای پرنده ساحلی
دیگر هیچ گاه برساحل شنی پرواز نخواهی کرد
بلکه برساحل صخره ای پرواز خواهی کرد .

۱ - منظور شاهدخت میازو است .
۲ - برخلاف اول کتاب که ارواح پس از مرگ به زیر زمین می رفتند ، دراین جا روح شاهزاده پس از مرگ به آسمان می رود .



این چهار قطعه شعر درمراسم سوگواری شاهزاده سروده شد وامروزه هم چنان درمراسم سوگواری امپراتوران خوانده می شود .

سپس پرنده سفید از این ولایت رفت ودرمنطقه « شیکی » در ولایت « کوچی » فرود آمد . به همین جهت درمحل فرود آمدن او ، آرامگاهی ساخته شد که این آرامگاه «آرامگاه پرنده سفید » نامیده شد .سپس پرنده سفید دوباره این مکان رانیز ترک گفته وبه سوی آسمان پرواز کرد .

وقتی که «والاحضرت خشن یاماتو» (یاماتو تاکیرو) جهت آرام کردن شورش ها به ولایات می رفت ، آشپز او « ناناتو سکاهاگی » جد « خان های کومیه » نیز اورا همراهی می کرد .

۷ـ فرزندان والاحضرت خشن یاماتو

فرزندی که از ازدواج « والاحضرت خشن یاماتو » با « والاحضرت شاهدخت فوتاجینو ایری » دختر امپراتور « اکومیه » [1] به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : «والاحضرت شاهزاده تارا شینا کاتسو » (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج اوبا « والاحضرت شاهدخت اوتوتاشی بانا » که خود را در دریا پرتاب کرد ،به دنیا آمد عبارت بود از : « شاهزاده امپراتوری واکا تاکیرو » (یک خدا) .

فرزندی که از ازدواج اوبا « شاهدخت فوتاجی » دختر « اوتامو واکیه » جد حکمران ولایت « یاسونو چیکاتسو اومی » به دنیا آمد ،عبارت بود از : « شاهزاده امپراتوری اینا یوری واکیه » (یک خدا).

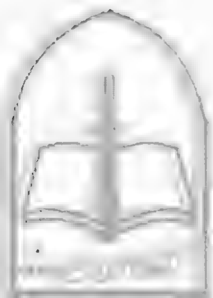
فرزندی که از ازدواج او با « شاهدخت اوکیبی تاکیه » خواهر کوچک « شاهزاده تاکیه» ندیم « کیبی » ،به دنیا آمد ،« شاهزاده امپراتوری تاکیه کاینکو » (یک خدا) بود .

فرزندی که از ازدواج اوبا « شاهدخت کوکوماموری » از یاماشیرو به دنیا آمد، «شاهزاده امپراتوری اشیکا گامی واکیه » بود (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج او بایک زن دیگر به دنیا آمد ، « شاهزاده امپراتوری اوکینا گاتاواکیه » بود .

تعداد فرزندان « والاحضرت خشن یاماتو » (یاماتو تاکیرو) به طور اجمالی ده خدا هستند .

« والاحضرت شاهزاده تارا شینا کاتسو » به امپراتوری رسید .

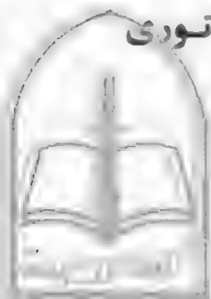


۱ ـ همان امپراتور سوئنین است .

« شاهزاده امپراتوری اینا یوری واکیـه » جـد دوک « اینوگـامی »، جـد دوک «تاکیروبیه» . وغیره است .
« شاهزاده امپراتـوری تاکیـه کـاینکو » جـد دوک « آیـا » از « سـانوکی » ،جـد اربابان «ایسیه» ،جد اربابان « توو » ، جد مدیران « ماسا » وجد اربابان « میـاجی » وغیره است.
«شاهزاده امپراتوری اشیکا گامی واکیه » جد اربابـان « کامـاکورا » ، جـد اربابـان «ایواشیرو» از «اوزو » وجد اربابان « سوناکیدا » است .
فرزند « شاهزاده امپراتوری اوکینا گاتاواکیه » ، « شاهزاده امپراتوری کونـی ماتـا ناگا» بود . فرزندان شـاهزاده اخـیر عبارت بودنـد از : « والاحضـرت شـاهدخت اینونوماگرو»، «شاهدخت اوکینـا گامـا واکاناکـا »و« شـاهدخت اوتـو »(اتوتـوی کوچک) (سه خدا).
فرزنـدی کـه از ازدواج «شـاهزاده امپراتـوری واکاتـاکیرو » فـوق الذکـر بـا «شاهدخت اینونوماگورو » به دنیا آمد، « شاهزاده امپراتوری سومیه ایـرو اوناکـا » بود.
فرزندی که از ازدواج شاهزاده اخـیر بـا «شـاهدخت شیبانو» دخـتر « شیبانو ایریکی » از «اومی » به دنیا آمد ،« والاحضرت شاهدخت کاگورو » بود.
فرزندی که از ازدواج «امپراتور اوتاراشی » با «والاحضرت شاهدخت کاگـورو» به دنیا آمد ،« شاهزاده امپراتوری اویه » (یک خدا) بود .
فرزندانی که ازازدواج شاهزاده اخیر ،با « شاهدخت امپراتوری شیروگانیه » بـه دنیا آمدند ، عبارتند از : « شاهزاده امپراتوری اوناگاتا » و « والاحضـرت شـاهدخت اوناکاتسو» (دوخدا) .
«والاحضرت شاهدخت اوناکاتسو » مـادر « شـاهزاده امپراتـوری کـاگوسـاکا » و «شاهزاده امپراتوری اوشی کوما» است .
«امپراتور اوتاراشی » یکصدوسی وهفت سال زندگی کـرد وآرامگـاه او در « یامـا نوبیه نومیچی نویه » قرار دارد .

امپراتور سنیمو

« شاهزاده واکاتراشـی » (امپراتـور سـنیمو) بـه امپراتـوری رسـید واز قصـرش «تاکاآناهو» در « شیگا» در ولایت «چیکاتسو اومی » برجهان فرمان راند .
فرزندی که از ازدواج این امپراتور با « اوتوتاکارا نـو ایراتسـومیه » دخـتر «تاکیـه اوشی یاماتا رینیه » جد ندیمان « هوزومی » بـه دنیـا آمـد « شـاهزاده امپراتـوری واکانوکیه » (یک خدا)بود .



این امپراتور. «تاکی اوجی نوسوکنیه» راوزیر خود گماشت وحکمرانان ولایات کوچک و بزرگ را تعیین کرد. او نود وپنج سال زندگی کرد (ودر روز پانزدهم مارس سال ۳۵۵ م درگذشت). آرامگاه او در «تاتانامی» در «ساکی» قراردارد.

امپراتور چوای

۱ - خانواده امپراتور

«امپراتور شاهزاده تارا شینا کاتو» درحالی که درقصر «تویورا» در «انادو» و درحالی که در قصر «کاشینی» در «تسوکوشی» اقامت داشت برجهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت اوناکاتسو» دختر «شاهزاده امپراتوری اویه» به دنیا آمدند عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری کاگوتسا» و «شاهزاده امپراتوری اوشیکوما» (دو خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «والاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی» (بعدها ملکه شد) به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضرت هومویاواکیه» و «والاحضرت اوتومو واکیه» (بعدها هومودا واکیه نامیده شد) (دوخدا).

ولی عهد یعنی «والاحضرت اوتومو واکیه» بدین جهت (تومو) نامیده شد که در هنگام تولد در دست چپش زایده ای گوشتی به صورت انگشت بود که در تیراندازی وپرتاب نیزه از آن استفاده می کرد. گویند که او اززمانی که در زهدان مادرش بود برجهان فرمان می راند ودر دوران فرمانروایی اوانبار «اواجی» ساخته شد.

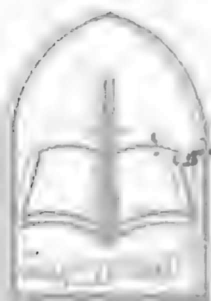
۲ - ملکه جینگو وفتح سرزمین سیلا

یکی از خدایان در کالبد ملکه «والاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی» (ملکه جینگو) حلول کرده بود.

هنگامی که امپراتور تصمیم حمله به سرزمین «کوماسورا» رامی گرفت، در قصرش «کاشینی» در «تسوکوشی» اقامت داشت ودرحالی که وزیرش «تاکی اوچی نوسوکنیه» درباغچه مقدس مشورت باسروش خدایان بود، شروع به نواختن کوتو کرد وملکه نیز از خدایی که دراو حلول کرده بود خواست که از زبان او سخن بگوید وخدای مذکور گفت: درغرب سرزمینی وجود دارد که درآن



سرزمین انواع گنج های کمیاب وخیره کننده زر وسیم وجود دارد ومن اکنون این سرزمین را به تو می بخشم.
امپراتور گفت:
- هنگامی که ازتپه ها بالا می روم وبه سوی غرب می نگرم، هیچ چیزی به جز دریای گسترده نمی بینم.
امپراتور معتقد شدکه خدای مذکور دروغ می گوید. پس کوتو را به گوشه ای پرتاب کرد ودست از نواختن آن برداشت وخاموشی گزید.
دراین هنگام خدای مذکور به شدت خشمگین شد وگفت:
- خلاصه بگویم، حال که چنین شد، بدان که تو هیچ گاه برآن سرزمین دست نخواهی یافت وبه زودی در راه بی بازگشت مرگ گام خواهی سپرد.
دراین هنگام وزیر« تاکی اوچی نوسوکنیه » گفت:
- من خیلی آشفته ام وچیزی نمی فهمم، جناب امپراتور از شما می خواهم که دوباره برکوتو بنوازی.
پس امپراتور آلت موسیقی خود رابرداشت وبابی میلی شروع به نواختن کرد. اما صدای کوتو به تدریج کم وکمتر شد وعاقبت پس از لحظاتی خاموش شد وچون علت آن را جویا شدند، دریافتند که امپراتور مرده است. همگی دچار ترس ووحشت شدند. پس جنازه اورابه اتاق مخصوص مردگان بردند وهدایای بسیاری از ولایات مختلف جمع آوری شده وبه خدای مذکور پیشکش شد ودر ولایات مراسم تطهیر از انواع گناهان برپا شد: حیوانات زنده را دوپاره کردند، شقه کردن حیوانات از عقب حیوان انجام شد، مزارع برنج تخریب شد و کانال های آبیاری ازبین برده شد واماکن مقدس به عنوان مستراح به کار برده شد و جفت گیری های نامشروع، هم چون جفت گیری با اسب وگاو وپرندگان انجام شد. سپس تاکی اوچی نو سوکنیه درحالی که درباغچه مقدس بود از خدای خشمگین خواست تا دوباره به سخن درآید.
دراین هنگام وقایع اولیه دوباره تکرار شد وخدای مذکور گفت:
- باید فرزندی ازتیره تو براین سرزمین فرمان براند.
پس « تاکی اوچی » پرسید:
- ای خدای بزرگ خوشبخت شدم، اما بگویید که فرزندی که در زهدان مادر الهی است پسر یا دختر است!
خدای مذکور پاسخ داد:
- اوپسر است.
دراین حین وزیر جزییات بیشتری پرسید وگفت:
- ای خدای بزرگ که باما سخن می گویی، خودرا به مامعرفی کن وبگو کیستی!



خدای مذکور پاسخ داد :

- من « روح الهه بزرگ اماتراسو » هستم واین ها نیز سه خدای بزرگ : « خدای نرینه ستاره اعماق دریا » ، « خدای نرینه میان دریاها » و « خدای نرینه ستاره سطح دریا» هستند (وچنین بود که برای اولین بار نام سه خدای مذکور ظاهر شد). اگر در واقع می خواهی به سرزمین مذکور بروی ،باید هدایایی از « میتیگرا » (تکه هایی از کاغذ ویا حریر که درجلوی قربانگاه می آویزند) به همه خدایان آسمانی وزمینی ، از آن جمله خدای کوهستان ها و رودخانه ها ودریا ها پیشکش نمایی وباید مرا درقایق سوار کنی . سپس خاکستر چوب را درکدو تنبل بریزی و درکنارش بادبزن وظروف غذای پخته شده بابرگ بلوط قرار دهی .سپس همه این ها را در دریایی که می خواهی از آن عبور کنی پراکنده سازی .

وزیر برحسب دستورات عمل کرد ولشکر وکشتی هایی فراهم کرد وعزم عبور از دریا کرد . دراین هنگام ماهیان کوچک وبزرگ دریا پیش آمدند وقایق ها را حمل کردند وبادی مناسب وزید تا آن ها را همراهی کنند . بدین گونه بنا به خواسته امواج قایق ها پیش رفتند

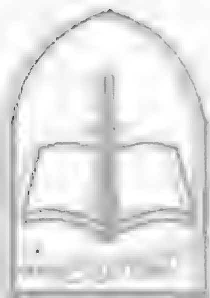
دراین هنگام امواجی که قایق را به پیش می راندند ، آن چنان برخاستند که توانستند نیمی از زمین های مملکت سیلا را به زیر آب ببرند . پس پادشاه آن سرزمین ترسیدوگفت :

- از امروز به بعد فرمانبردار شما بوده ومهتر اسب های شما خواهم بود وهمه ساله به طور پیوسته قایق های لبریز از هدایا برایتان خواهم فرستادکه هیچ گاه پاروهای آن خشک نشود (یعنی برایتان خراج مستمر خواهم فرستاد).

بدین گونه ملکه دستور داد که مملکت سیلا سرزمین مهتران اسب ومملکت بایکچ سرزمین انبارهای آن سوی دریا باشد .سپس آنان بعد از این که عصای امپراتور[1] را بر درقصر سیلا فرو کردند و روح خشن الهه « سومی نویه بزرگ » را به عنوان حامی سرزمین سیلا تعیین کردند ، به ژاپن بازگشتند .

قبل از پایان لشکر کشی ،زایمان ملکه فرارسید وبه همین جهت چون او از ولایت «توسو کوشی » گذشت ، درد زایمان اورا گرفت .پس دوپاره سنگ رابر داشت وبه پهلوهای خودبست تا دردش آرام گیرد ،سپس مدتی بعد فرزندش به دنیا آمد وآن محل را به همین مناسبت «اومی » (زایمان) نامیدند .

سنگ هایی راکه ملکه برروی پیراهن خود بسته بود هم چنان در روستای «اتو» در ولایت «توسو کوشی » وجود دارد .



۱ - عصا در گذشته ، سمبل اشغال واشغالگران بود .

ملکه سپس به راه خود ادامه داد تا به « تاماشیما نوساتو» دراستان « ماتسورا » در ولایت «توسوکوشی » رسید . نهار خودرا درکنار رودخانه تناول کرد وچون آغاز ماه آوریل بود ، برجایگاهی در وسط رودخانه نشست ونخی از پیراهن خود کشید ودانه ای برنج به عنوان طعمه برسر آن نهاد وشروع به صید ماهی قزل آلا از رودخانه کرد وبه همین علت ،از آن زمان تاکنون زنان درآغاز ماه آوریل باکشیدن نخی از پیراهن خود وقراردادن دانه ای برنج به عنوان طعمه بر سر آن، به صید ماهی قزل آلا می پردازند .

۳ - سرپیچی « شاهزاده امپراتوری اوشیکوما »

عاقبت هنگامی که ملکه « شاهدخت اوکینا گاتاراشی » به « یاماتو » رسید ، قایقی نعش کش فراهم کرد و پسرش را بر آن سوار کرد و در بین همگان شایع کرد که پسرش مرده است، زیرا که در مورد وفاداری برخی از افراد دچار شک و تردید بود.

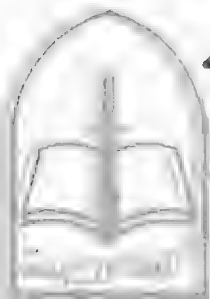
هنگامی که آنان به یاماتو نزدیک می شدند ،« شاهزاده امپراتوری کاگوساکا» و«شاهزاده امپراتوری اوشیکوما » از این موضوع آگاه شدند ونقشه کمین وهجوم برآن ها راکشیدند . پس برای فال گیری از راه شکار[1] به روستای توگا رفتند ودر حالی که « شاهزاده امپراتوری کاگو ساکا » از درخت بلوطی بالا می رفت تا مراقب اوضاع باشد ،ناگهان گراز خشمگینی بیرون آمد وشروع به جویدن ریشه درخت کرد تا این که عاقبت درخت را انداخت وشاهزاده امپراتوری کاگو ساکا راخورد . با وجود نتیجه شوم فال گیری ، برادر کوچک تر یعنی شاهزاده امپراتوری اوشیکوما مصمم به جنگ شد ولشکری فراهم آورد وهنگامی که قایق نعش کش رسید ،او گمان کرد که قایق خالی[2] است وخواست که آن را تصاحب کند . اماناگهان لشکر ملکه از قایق نعش کش بیرون پریدند وجنگ میان آنان درگرفت .

« شاهزاده امپراتوری اوشیکوما » سرلشکری به نام « اساهی نوسوکنیه » داشت که اوجد قبیله «کیشی » از « نانیوا » است . درحالی که شاهزاده ولی عهد سرلشکری به نام «عالیجناب نانیوا نیکو تاکیه فورو کوما » داشت که جد ندیمان « وانی » است و لشکر او توانست دشمنان راتا یاماشیرو عقب براند . اما دشمنان ایستادگی کردند و همگی وارد معرکه جنگ شدند.در این هنگام «عالیجناب تاکیه

---

۱ - درچنین مراسمی موفقیت یا شکست درشکار . نمایانگر موفقیت یاشکستی می بود که درجنگ رخ می داد .

۲ - معمولا در قایق های نعش کش . فقط تابوتی سنگی حاوی نعش مرده قرار داده می شد



فوروکوما» به نیرنگی جنگی دست زد و اعلام کرد که ملکه «شاهدخت اوکینا گاتاراشی» مرده است ودیگر نیازی به ادامه جنگ نیست. سپس خود ولشکریانش زه کمان های خود رابریدند وتظاهر به تسلیم کردند. دراین هنگام فرمانده لشکر دشمن نیز بدون آن که متوجه این نیرنگ باشد زه کمان خودرا باز کرده ودستور عقب نشینی لشکریان راداد. لشکریان شاهزاده ولی عهد چون چنین دیدند ناگهان به سرعت زه های یدکی را که لابه لای گیسوان خودپنهان کرده بودند بیرون آوردند وبه کمان هابستند وبه جنگ ادامه دادند. دشمنان چون چنین دیدند، ابتدا به کوهستان « اوساکا »[1] عقب نشینی کردند ،امابعد دوباره بازگشتند تا به جنگ ادامه دهند. اما لشکریان شاهزاده ولی عهد آنان رافراری داده وتا « ساسانامی » تعقیب کرده و همه آن ها راکشتند. هنگامی که « شاهزاده امپراتوری اوشیکوما » و « اساهی نوسوکنیه» خودرا درمحاصره دیدند، سوار قایقی شدند و وارد دریاچه «بیوا» شدند وابیات زیر را سرودند:

بیا، قبل از این که سربازان فوروکما مارا زخمی کنند،
هم چون مرغان غواص در دریاچه اومی غرق شویم.
وآن دو به سرعت در دریاچه غرق شدند.

٤ـ خدای بزرگ « کیه هی »

« عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه » به منظور شستشو وتطهیر شاهزاده ولی عهد[2] رابه ولایت «اومی » و« واکاسا » راهبری کرد ودر تسو نوگا قصری ساخت و شاهزاده را درآن نشاند. روزی خدای آن مکان « خدای بزرگ ایزا ساواکیه » به خواب شاهزاده آمد وبه او گفت:

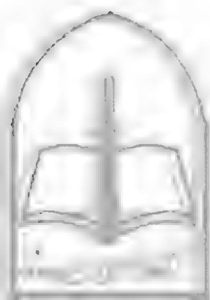
ـ می خواهم نامم رابا نامت عوض کنم.

شاهزاده باخوشحالی پاسخ داد:

ـ بسیار خوشحالم وهرطورمی خواهی می توانی نامت رابا نامم عوض کنی.

سپس خدای مذکور افزود:

ـ سپیده دم فردا به ساحل برو ،زیرا که من درقبال تعویض اسم هایمان بایکدیگر می خواهم به تو پیشکش دهم.



۱ - نام کوهستانی درحد فاصل دو استان کیوتو وشیگای امروزی است.

۲ - زیرا که او به علت گردنکشی شاهزاده امپراتوری اوشیکوما آلوده شده بود.

هنگامی که شاهزاده درسپیده دم به ساحل رفت ،خدای مذکور را دربین دلفین های بینی بریده[1] یافت .پس شاهزاده ولی عهد به خدای مذکور گفت :
- تو ماهیانی راکه خود می خوری به من دادی .
از آن هنگام به منظور ستایش ،خدای مذکور « خدای بزرگ وعده غذایی» نامیده شد وتا به امروز هم چنان خدای بزرگ « روح وعده غذا » نامیده می شود که روح (هی) ووعده غذا (کیه) می باشد وچون از خون بینی دلفین ها ،بوی خون برمی خاست ، این ساحل «چی اورا » (اورا : ساحل ،چی : خون) نامیده شد وامروزه به آن « توسونگا» می گویند .

٦ـ آوازهای سر سفره

هنگامی که آنان بازگشتند ،«مادرش والاحضرت شاهدخت اوکینا گاتاراشی» برای آن ها «ساکی انتظار »[2] کنار کذاشته بود ودرحالی که آواز می خواند آن راتقدیم آنان کرد :

این شراب ،شراب معمولی نیست .
این شراب سرور شراب هاست .
خدای مقدس سوکونا
که مستقیم هم چون صخره است ،
ودرسرزمین جاودان جای دارد
شرابی که تقدیم می کند ، آن راندر کرده است ..
وبه صورتی الهی آن را نذر می کند .
وبه صورت لبریز وفراوان آن را نذر می کند .
پس از آن بسیار بنوشید
و نگذارید که جام خشک شود
بیایید ،بیایید .

پس از آن که ملکه این آواز راخواند ،جام های ساکی راتقدیم آنان کرد ، دراین هنگام «عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه » از طرف شاهزاده ولی عهد به سخن آمد و آواز زیر را خواند :

---

۱ - این بدین معنی است که دلفین ها تازه صید شده بودند. زیرا در گذشته دلفین را از بینی شان می گرفتند .

۲ - ساکی انتظار نوعی شراب است که به عنوان نیایش آن را تا هنگام بازگشت عزیز سفر رفته خود نگاه می داشتند .

کسانی که این شراب راتهیه کردند .
طبل خودرا درکنار آسیاب قراردادند
ودرحالی که آواز می خواندند
ومی رقصیدند
این شراب را
این شراب را ساختند
واین چه سعادتی است .
بیایید ،بیایید .
این آوازها ،از آوازهای « سرسفره » می باشد .
« امپراتور شاهزاده تاراشینا کاتسو » پنجاه ودو سال زندگی کرد وعاقبت در روز یازدهم سال ۳٦۲ م درگذشت . آرامگاه او در« ناگایه » از « ایگا » در «کوچی » قرار دارد . ملکه یکصد سال زندگی کرد وجنازه او در آرامگاه «تاتانامی » در «ساکی » به خاک سپرده شد.

امپراتور اوجین

۱ – خانواده امپراتور
« والاحضرت هامودا واکیه » (امپراتور اوجین) درحالی که درقصر « اکیرا » در«کارو شیما » سکونت داشت برجهان فرمان راند . این امپراتور باسه شاهدخت امپراتوری ازدواج کرد که هرسه آن ها دختران « شاهزاده امپراتوری هامو داما واکیه » بوده ونام هایشان : «والاحضرت شاهدخت تاکاگینو ایری » ، « والاحضرت شاهدخت ناکا» و « والاحضرت شاهدخت اوتو » بود .
(شاهزاده امپراتوری هامو داما واکیه پدر این سه شاهدخت ،خود فرزند «والاحضرت شاهزاده آو کینو ایری » وهمرش « شیریتسوکیتومیه » دختر « تاکیه انادا نوسوکنیه » بود، او جد مشاوران « اواری » است) .
فرزندان « شاهدخت تاکاگینو ایری » عبارت بودند از : « والاحضرت شاهزاده نوکاتو نو اوناکا » ، « والاحضرت اویاماموری » ، « والاحضرت ایزانو ماواکا » ، «شاهدخت اوهارا نو ایراتسومیه» و«شاهدخت کوموکو نو ایراتسومیه» (پنج خدا).
فرزندان « والاحضرت شاهدخت ناکا » عبارت بودند از : « والاحضرت اوسازاکی» و «والاحضرت نیتوری » (دو خدا) .
فرزندان « والاحضرت شاهدخت اوتو » عبارت بودند از : «آبیه نو ایرا تسومیه» ، « اواجینو میهارا نو ایراتسومیه » ، « کینو انو ایراتسومیه » ، « مینو نو ایراتسومیه » (پنج خدا) .



فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت میانوشی یاکاواکیه » دختر « وانینو هیگوریه نو اومی » به دنیا آمدند عبارت بودنـد از : « شـاهزاده اوجـی نـو واکـی ایراتسکو » و خواهرانش « یاتا نـو واکـی ایراتسـومیه » و « شـاهدخت امپراتـوری میدوری » (سه خدا) .

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « اونابیه نو ایراتسومیه » خواهـر کـوچـک تـر «شاهدخت یاکاوایه » به دنیا آمد «اوجی نو واکی ایراتسومیه » (یک خدا)بود .

فرزندی که از ازدواج امپراتور بـا « شـاهدخت اوکینـا گامـا واکاناکـا » دخـتر «شاهزاده امپراتوری کونی ماتاگا» به دنیا آمـد: «شـاهزاده امپراتـوری واکانوکیـه فوتاماتا» (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت اتوی » دختر « شیما تارینیه » جد مشاوران «تابیه » از « ساکورایی » به دنیا آمد ، « والاحضرت سرور هایابوسا » (یک خدا) بود .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت ایزمینو ناگـا » از «هیموکـا »به دنیـا آمدنـد عبـارت بودنـد از : « شـاهزاده امپراتـوری او او بایـه » ، « شـاهزاده امپراتوری اوبایه » و «هاتاهی نوواکا ایراتسومیه » (سه خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت کاگورو » به دنیا آمدنـد عبـارت بودند از: « کاوارادا نو ایراتسومیه » ، « تامانو ایراتـــومیه »،« شاهدخت اوساکانو اونکا » ، « توهوشی نو ایراتسومیه » و « شاهزاده امپراتوری کاتاجی » (پنج خدا) .

فرزندی که از ازدواج امپراتور با « نونو ایرومیه » از « کازوراکی » به دنیا آمـد، «شاهزاده امپراتوری ایزانو ماواکا » (یک خدا)بود .

بدین گونه تعداد فرزندان این امپراتور بیست وشش نفرند (یازده شاهزاده وپانزده شاهدخت) . از میان آن ها « والاحضرت اوسازاکی » به امپراتوری رسید .

۲ ـ «والاحضرت اویاماموری » و « والاحضرت اوسازاکی »

روزی امپراتور از « والاحضرت اویاماموری » و « والاحضرت اوسازاکی» پرسید:

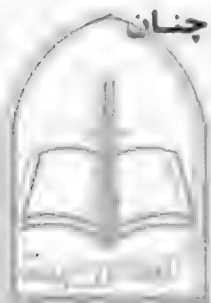
ـ از بین دوبرادر ،شما کدام راترجیح می دهید ،برادر بزرگ تر یا کوچک تر ؟

علت پرسیدن این سؤال از طرف امپراتور این بود کـه اوتصمیـم داشـت « اوجـی نوواکی ایراتسکو» را امپراتور وجانشین خود نماید .

« والاحضرت اویاماموری » گفت : من بزرگ راترجیح می دهم .

اما « والاحضرت اوسازاکی » مقصود امپراتور را دریافت وپاسخ داد :

ـ بزرگ تربالغ است ونباید بیهوده به خاطر اونگران بود ،اما کوچک تر هـم چنـان زیر سن بلوغ است ومن اوراترجیح می دهم .



دراین هنگام امپراتور گفت :«سازاکی ،سخنان تو با اندیشه من هماهنگ است».
سپس اعلام کرد : «والاحضرت اویاماموری » توبرقبایل کوهستان ها ودریاها فرمان خواهی راند. « والاحضرت اوسازاکی » یاری دهنده امپراتور خواهد بود . «اوجی نو واکی ایراتسکو» به امپراتوری خواهد رسید . بدین گونه بود که «والاحضرت اوسازاکی» هیچ گونه اعتراضی براوامر امپراتور نکرد .

۳ـ « شاهدخت یاکاوایه »

روزی امپراتور پس از عبور از کوهستان به ولایت « چیکاتسو اومی » رسید ودر روستای « اوجی » توقف کرد ومشغول تماشای مناظر «کازو » شد ،سپس ابیات زیر را سرود :

نگاهم هم آغوش روستای کازو است .
روستایی که پوشیده از هزاران برگ است .
وهزاران خانواده ثروتمند دارد .
وهم چنین ابهت وگرانقدری این ولایت رامی بینم .

سپس وقتی که به روستای « کوواتا » رسید ، درچهارراهی دختر جوان وزیبایی رادید. پس از اوپرسید :

ـ تودختر کیستی ؟

دختر پاسخ داد :

ـ من « شاهدخت میانوشی یاکاوایه » دختر « وانیتو هیفو رینو اومی » هستم .

امپراتور به اوگفت :

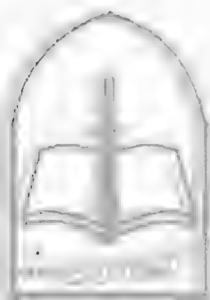
ـ فردا وقتی که بازگردم ، به خانه شما خواهم آمد .

« شاهدخت یاکاوایه » به دقت همه چیز را برای پدرش تعریف کرد وپدرش به اوگفت :

ـ او به راستی خود امپراتور بود واین جای بی خوش وقتی دارد ، ای دخترم اورا درآغوش بگیر.

سپس خانه اش رابه خوبی آراست وبه انتظار نشست . روز بعد امپراتور آمد ودر مراسم میهمانی که برپا شد ،امپراتور جامی بزرگ تقدیم « والاحضرت شاهدخت یاکاوایه » کرد و ابیات زیر را سرود :

این خرچنگ [1] از کجا می آید ؟



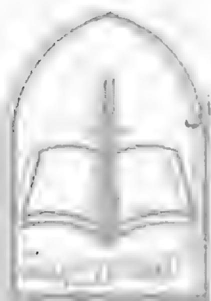
۱ - درگذشته خرچنگ وگوشت گوزن از غذاهای بسیار گران قیمت بود .

از سرزمین دور دست « توسونوکا »[1]
این سرزمین کجاست ؟
نزدیک جزیره « اتی شی جی » وجزیره «می » .
من هم چون مرغان غواص دریایی ،که در آب فرو می روند وسپس بالا می آیند
بااستقامت وپشتکار
راه پست وبلند را
از « ساسانامی » تااین جا پیمودم .
که ناگاه درراهی ، در « کوواتا » دختری جوان رادیدم
که قامتی هم چون سرو داشت
ودندان هایش هم چون میوه بلوط وباهم چون مشتی آب بود .

خاک دره وانی در « اچی جی »
خاکی سرخ رنگ است
وطبقات عمیق آن سیاه رنگ است
اما طبقات میانی آن را
بدون گرم کردن می توان به عنوان سرمه به کاربرد .
وابروها راباآن به خوبی سرمه کشید .

من اورایافتم
دختری که با اوملاقات کردم
به راستی همان چیزی بود که می خواستم .
دختری که با اوملاقات کردم .
به راستی همان چیزی بود که درپی آن بودم .
بدون آن که امیدی به دیدن او داشته باشم ،اکنون روبروی اوایستاده ام .
اکنون در کنار اوهستم .
سپس آن ها باهم ازدواج کردند وفرزندی که از این ازدواج به ثمر رسید «اوجی نو واکی ایراتسوکو » بود .

۴ ـ شاهدخت کامی ناگا (دراز موی)
روزی امپراتور شنید که « شاهدخت کامی ناگا » دختر دوک « موروگانا » درولایت «هیموکا » ،بسیار زیباست .به همین علت اورابه قصر دعوت کرد . اما پسر



---

۱ نام امروزی آن تسوروگا است ودر استان فوکوئی قرار داردوهم چنان خرچنگ های آن مشهور است.

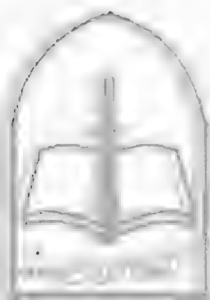
وولی عهد او «والاحضرت اوسازاکی» هنگامی که قایق حامل دختر جوان دربندر «نانیوا» پهلو می گرفت ،او را دید و شیفته زیبایی اوشد .پس به وزیر «تاکی اوچی نوسوکنیه» گفت :

ـ خواهش می کنم که از والاحضرت امپراتور بخواهی که «شاهدخت کامی ناگا» را که از «هیموگا» فراخوانده است به من بدهد .

امپراتور نیز «شاهدخت کامی ناگا» رابه پسرش داد ودریکی از روزها سفره ای گسترد و از «شاهدخت کامی ناگا» خواست که دربرگ های بلوط شراب ساکی بدهد .سپس قصیده زیر راسرود :

ای فرزندانم بیایید تا ازمزارع پیاز جمع کنیم
درمسیر راه جمع کردن پیاز
درختان شکوفه دار پرتقال بوی خوشی درهوا می پراکنند
شاخه های بالایی
به علت رفت وآمد پرندگان خشک شده است
شاخه های پایینی نیز
به علت این که مردم در هنگام عبور ومرور آن ها رامی گیرند خشک شده است .
اماشاخه های میانی
برای دختران بسیار زیبا هم چنان پرشکوفه است .
به سوی خودکشاندن آن ها چه لذت بخش است .

ونیز سرود :
نمی دانستم که نصب کننده پرچین های دریاچه «یوسامی»
که دریاچه ای پرآب است .
پرچین خودرانصب کرده است .
نمی دانستم که درخت کاتسورا ریشه های سرخ رنگ خود راگسترانده است .
چه دیر فهمیدم .
وامروز ،هم چنین از خویشتن خشمگین هستم .
سپس امپراتور شاهدخت رابه پسرش دادوشاهزاده ولی عهد نیز سریع ابیات زیررا سرود :
دخترجوان کوهادا که از ولایتی دور دست آمده است .
بدون هیچ گونه مقاومتی بامن همخوابه شد .
آه که او دختر رویایی من است .



۵ ـ آواز های کوزو

در این دوران ،وقتی که قبیله کوزو از یوشینو شمشیر «والاحضرت اوســازاکی» را می دیدند ، این آواز رامی خواندند :

«والاحضرت اوسازاکی » ، ای فرزند « خورشید هوموتا »[۱]

سرشمشیر توتیز است

وقبضه آن محکم است ودر زیر درختان خشک زمستان

هم چون برگ زرد شود .

پس آسیایی بزرگ در «کاشینوفو» در «یوشینو» برپاکردند ودر آن ساکی ســاختند وهنگامی که این ساکی رابه امپراتور تقدیم مــی کردنـد ،بـه پـای کوبـی ودسـت افشانی پرداخته وچنین می سرودند :

بیایید در «کاشینوفو» آسیایی بزرگ بر پاکنیم

ودر درون آن ساکی بسازیم

ای پدر ،[۲] بیا واز این ساکی بچش .

هنگامی که «کوزو» ها هدایایی را به امپراتور تقدیم می کننـد ،هـم چنـان تـا بـه امروز این آوازها رامی خوانند .

٦ ـ ورود تمدن قاره

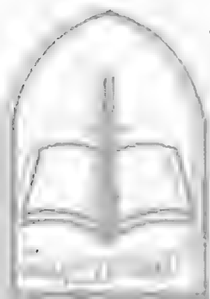
امپراتور در دوران خود قبایل دریایی ،قبایل کوهستانی ، قبایل نگـهبان کوهـستان وقبایل ایسیه را به وجود آورد .هم چنین دریاچه توســوروکی راســاخت وســاکنین مملکت سیلا به ژاپن مهاجرت کردند وتحت سرپرستی « تاکی اوچی نوســوکنیه » کار پر کردن مرداب ها وساختن دریاچه کودارا (بایکچ) صورت گرفت .

شاه شوکو ،پادشاه بایکچ نیز « اچی کی شی » (جـد تقویـم نویـسان «اچـی کـی شی» رابه همراه مادیانی ونریانی وشمشیر وآینه بزرگی فرستاد .

امپراتور نیز فرستاده ای به نزدش فرستاد وپیام داد :

ـ اگر درنزد شما دانشمندانی یافت می شوند ، آن ها را به نزدمابفرستید .

بنابه درخواست امپراتور ، پادشاه بایکچ ، شخصی به نام «وانی کیشی » را به همـراه ده جلد از کتاب های مذهبی کونفوسیوسـی وکتابی بـه نـام « هـزار رسـاله » کـه مجموع آنها یازده جلد کتاب بود فرستاد (وانی کیشی جد مدیران ادبیات است).



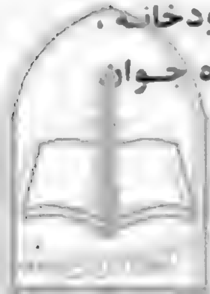
۱ ـ « خورشید هوموتا » لقب امپراتور اوجین است .

۲ ـ منظور از پدر ، همان امپراتور است .

جد حکمرانان « هاتا » وجد خان های «ایا » وکارشناس ساکی سازی به نام «نیهو» که نام دیگرش « سوسوکوری » است ، نیز از دریا عبور کرده وبه ژاپن رسیدند .
« سوسوکوری » مذکور اقدام به ساختن شراب ساکی کرد وآن را به امپراتور تقدیم کرد . امپراتور از ساکی پیشکشی سرمست شد و ابیات زیر را سرود :
از شراب ساکی « سوسو کوری» ،مست شدم .
ساکی دلنواز وشادی بخش مرا مست کرد .
سپس امپراتور درحالی که به شادی آواز می خواند ،بیرون آمد وباعصای خود ضربه ای به صخره بزرگی که دروسط دره « اوساکا » بود زد . صخره فروغلتید وبه همین علت این گفته ضرب المثل گردید:
« حتی صخره ها نیز از سر راه آدم مست دور می شوند » .

۷- سرپیچی وگردنکشی « اویاماموری »

پس ازمرگ امپراتور ، « والاحضرت اوسازاکی » بنا به وصیت امپراتور وسفارش های او تصمیم گرفت به نفع برادر کوچک خود « اوجی نو واکی ایراتسکو » از سلطنت کناره بگیرد . اما « والاحضرت اویاماموری » مخالفت کرد وتصمیم گرفت قدرت را به دست گیرد. پس دستورات امپراتور جدید رازیر پانهاد وبرای حمله آماده شد ومخفیانه برای کشتن شاهزاده جوان لشکری فراهم کرد وهنگامی که «والاحضرت اوسازاکی» از توطئه مسلحانه برادر بزرگ خود آگاه شد، فرستاده ای به نزد «اوجی نو واکی ایراتسکو» فرستاد تا اورابر حذر سازد . امپراتور جوان چون این خبر راشنید شگفت زده شد ، پس به لشکریان خود فرمان داد که در امتداد رودخانه مخفی شوند و خیمه آهنین اورا بر روی تپه ای بر پا کنند ، آن گاه لباس وماسک خود را به یکی از نگهبانان خود پوشاند و او را برجای خود نشاند ، به گونه ای که از دور قابل تمیز نبود وبه همه سربازان دستور داد که درهنگام رفت وآمد به شخص مذکور تعظیم کنند ،گویی که او به راستی خود امپراتور است . سپس قایقی در رودخانه به آب انداخت وقایق وپاروهای آن رامزین کرد تا برادرش درهنگام عبور از رودخانه از آن استفاده کند ،سپس ریشه گیاه « کاتسورای » ژاپنی را له کرده وباعصاره لغزنده آن ،حصیر نی کف قایق را لغزنده کرد تا برادرش بلغزد وبیفتد . سپس لباسی از کنف که لباس مردم عادی بود برتن کرد وعصای بلندی در دست گرفت و در قایق ایستاد. اما برادر بزرگ تر لشکریان خود را استتار کرد ودر زیر پیراهن خود زره برتن کرد وبه طرف ساحل رودخانه آمد وهنگامی که سوار قایق می شد در بالای تپه آن سوی رودخانه ، خیمه های تزیین شده ای رادید وگمان برد که برادرش یعنی شاهزاده جوان



خیمه های تزیین شده ای رادید وگمان برد که برادرش یعنی شاهزاده جوان برتخت نشسته است وبه هیچ وجه متوجه نشد مردی که باعصای بلند خود درقایق ایستاده همان برادر جوان اوست ، پس روبه برادرش کرد وپرسید :

ـ شنیده ام که دراین کوهستان گراز وحشی بزرگی است ،می خواهم آن راشکار کنم . آیا فکر می کنی بتوانم این کار رابکنم ؟

برادرش پاسخ داد :

ـ نمی توانی واگر ازمن بپرسی که چرا؟ می گویم که برخی سعی کردند آن را شکار کنند، اما نتوانستند ، به همین علت می گویم که شما هم نمی توانی .

هنگامی که قایق به وسط رودخانه رسید ، برادر کوچک قایق راکج کرد به گونه ای که برادرش درآب رودخانه افتاد .سپس چون بر روی آب آمد ،جریان تند رودخانه اوراباخود برد . سپس درهمان حال که جریان تند آب اورا باخود می برد این ابیات را سرود :

درهنگام عبور از گذرگاه « اوجی » که سیلاب های تندی دارد .

کسی را به نزد من آورید که بتواند از عصای خود به سرعت استفاده کند .

دراین هنگام ، ناگهان سربازان استتار شده بر ساحل رودخانه پدیدار شدند و با تیر های خود شاهزاده راتهدید کردند ، اما اورا رها کردند تاسیلاب اورا ببرد و بدین گونه بود که آب جنازه شاهزاده را به منطقه « کاوارا» برد وهنگامی که به دنبال یافتن جنازه او بودند . احساس کردند که قلاب هایشان به زره شاهزاده غرق شده می خورد وصدای طنین (کاوارا) می دهد ،به همین علت آن منطقه را « کاوارا » نامیدند و هنگامی که جنازه شاهزاده را از آب بیرون کشیدند ، برادر کوچک تر ابیات زیر راسرود :

هنگامی که درگذرگاه اوجی دارنده سیلاب های تند ایستاده ام

باخود می اندیشم که شاهزاده رابکشم وبراو چیره شوم .

از سویی به شما می اندیشم

واز سوی دیگر به همسرش می اندیشم .

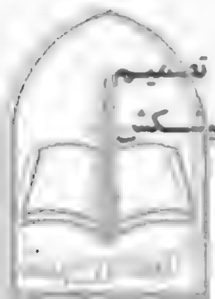
این مسائل را به یاد می آورم وسرگشته وحیران می شوم .

این مسائل را به یاد می آورم وغمگین می شوم .

پس باز می گردم وتصمیم می گیرم که اورانکشم .

جسد «والاحضرت اویاماموری » رادرکوهستان « نارا » به خاک سپردند . «والاحضرت اویاماموری » جد دوک های «هیگی کانا » وجد دوک های «هیکی» وجد دوک های «هاری هارا » است .

هنگامی که دو خدای « والاحضرت اوسازاکی » و« اوجی نو ایراتسکو » تصمیم گرفتند سلطنت را با هم مبادله کنند . صیادی به نزد شان آمد و هدیه ای پیشکش



کوچک تر ببرد ، اما برادر کوچک تـر نـیز آن رانپذیرفـت وبـرای بـرادر بـزرگ فرستاد وهم چنان آنان آن را برای یکدیگر می فرستادند تا این که روزها وشب ها سپری شد و این رد و بدل ها طولانی شد و صیاد از ایـن رفـت وآمـد هـا خسته وکوفته شد وبه گریه درآمد . به همین علت است کـه ضـرب المثل مـی گویـد : «صیاد از آن چه برسرش آمده ،می گرید ».

«اوجی نـو واکـی نـو ایراتـسکو » اول درگذشـت ، بـه همیـن علـت پـس از او «والاحضرت اوسازاکی » به امپراتوری رسید .

۸ ـ تیر آسمانی خورشید

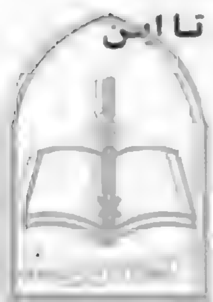
در گذشته پادشاه مملکت سیلا پسری به نام « تیرآسمانی خورشید » داشـت کـه موفق شد از دریا بگذرد وبه ژاپن بیاید وعلت این کار اواین بـود کـه در مملکـت سیلا مردابی بود که به آن مرداب « آگو » مـی گفتنـد وهمیشـه درکنـار مـرداب درهنگام خواب نیم روزی زنی فقیر می آمد ومی خوابید . نور آفتاب هـم چـون رنگین کمان ، فرج اورا روشن می کرد ومرد فقیر وفضولـی نـیز بـود کـه پیوسـته مراقب کارهای اوبود. زن مذکور درهنگام خواب نیم روزی آبستن ونگیـن سـرخ تاما رازایید . دراین هنگام مرد فقیری که پیوسته مراقب اوبود بیرون آمـد ونگیـن تاما را از او گرفـت ودرکیسـه ای گذاشـته وبرکمـر بسـته وهمیشـه بـاخود حمـل می کرد. او در دره کوچکی شالیزاری داشت وهروز ناچار بود که غذای کارگران شالیکار خود رابرپشت گاوی نهاده وبه دره مذکور بـبرد ، تـا ایـن کـه دریکـی از روزها پسر پادشاه یعنی « تیر آسمانی خورشید » را در راه دید ، شاهزاده مذکور از اوپرسید :

ـ چرا غذا رابر پشت گاو حمل می کنی ؟ در واقع می خواهی ایـن گـاو رابکشـی وگوشت آن رابخوری .

شاهزاده پس از این گفته ، تصمیم گرفت مرد رادستگیر وراهی زندان کند . مرد بیچاره گفت :

ـ من نمی خواهم گاو رابکشم ،فقط درکار بردن غذای کارگران هستم .

اما شاهزاده اورا رهانکرد . مردبیچاره نگین تاما را ازکمر باز کـرد وبـه شـاهزاده داد. شاهزاده مرد را رها کرد ونگین تاما را به خانه برد ودرکنار تخت خـود نـهاد ، ناگهان نگین دختری جوان شد وشاهزاده اورا به همسری گرفـت وبـا او همبسـتر شد. اکثر وقتها این دختر غذاهای نادری برای شوهرش می پخت . اما شاهزاده بـه تدریج سر کش و بد اخلاق می شد وشروع به سرزنش همسرخود می کـرد تـا ایـن که عاقبت همسرش به اوگفت :



ـ حال که چنین است بدان که من آن زنی نیستم که باید همسر توباشد . پس به زودی به سرزمین مادرم بازخواهم گشت .

پس مخفیانه قایق کوچکی فراهم کرد واز راه دریا فرار کرده وخودرا به «نانیوا» رساند (او الهه معروفی به نام « الهه وضوح » بود که در معبد «هیمیه گوسو» در «نانیوا » پرستش می شود) .

« شاهزاده تیرآسمانی خورشید » چون دریافت که همسرش گریخته است ، به تعقیب او پرداخت . اما خدای عبور اورا از ورود به آن جا منع کرد .پس شاهزاده مذکور عقب نشست ودر ولایت « تاجیما » لنگر انداخت ودرهمان جا اقامت گزید.

فرزندی که از ازدواج این شاهزاده با « مایه توسومی » دختر « ماتا او » از «تاجیما » به دنیا آمد ، «تاجیما مورو سوکو » بود .

فرزندی که برای شخص اخیر زاده شد « تاجیما هینیه » بود .

فرزند شخص اخیر نیز « تاجیما هیناراکی » است .

فرزندان شخص اخیر عبارت بودند از : « تاجیما موری » ، « تاجیما هیناکا » و « کیوهیکو» (سه خدا) .

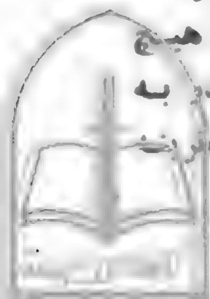
فرزندانی که از ازدواج « تاجیما موری » با «تاجیما نومیه » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از: « سوگانو مورو او » وخواهرش « سوگا کاما یورادومی » .

فرزندی که از ازدواج « تاجیما هیناکا » بابرادر زاده اش « یورادومی » به دنیا آمد، «والاحضرت شاهدخت تاکانوکا » از «کازراکی » بود | او مادر « والاحضرت شاهدخت اوکی ناگا تاراشی » (ملکه جینگو) است |.

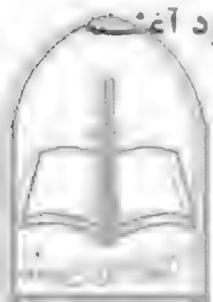
چیزهایی راکه شاهزاده « تیر آسمانی خورشید » همراه خود آورد « گنج های گران بها » نامیده می شود وعبارت بودند از : دوگردنبند از نگین های تاما ، «پارچه های برانگیزنده امواج » ، « پارچه های شکافنده امواج » ، «پارچه های برانگیزنده بادها » ، « پارچه شکافنده بادها » ، « آینه دریای گسترده » و « آینه ساحلی » که این ها به طور کلی هشت چیز بودند (ودر حقیقت هشت خدای بزرگ هستند که در معبد «ایزوشی» تقدیس می شوند) .

۹ ـ خدای « نرینه برگ درختان سرخ پاییزی کوهستان » و خدای « نرینه مه بهاری کوهستان »

الهه ای به نام «ایزوشی اوتومیه» وجود داشت که دختر یکی از خدایان بزرگ هشت گانه بود وبسیاری از خدایان به ازدواج بااین الهه علاقه مند بودند ،اما هیچ کدام از آن ها موفق به این کار نمی گردید . ازسوی دیگر دو خدای برادر به نام های « نرینه برگ درختان سرخ پاییزی کوهستان » (برادر بزرگ تر) و «نرینه



مه بهاری کوهستان» (برادر کوچک تر) نیز از خواستکاران بودند. روزی برادر بزرگ تر به برادر کوچک تر گفت :
- من از «ایزوشی اوتومیه » خواستکاری کردم .اما موفق نشدم .آیا تومی توانی دراین کار موفق شوی ؟
برادر کوچک تر پاسخ داد :
- من می توانم به راحتی با او ازدواج کنم .
برادر بزرگ تر گفت :
- اگر توبتوانی با او ازدواج کنی ، من لباس خوابم را به تو خواهم داد و کوزه ای به اندازه خودم ولبریز از ساکی برایت خواهم آورد وبرایت از گیاهان کوهستان وگیاهان دریایی غذا خواهم پخت . پس حال بیا که باهم شرط ببندیم .
سپس برادر کوچک تر به نزد مادر رفت وآن چه راکه بین او وبرادرش اتفاق افتاده بود برای اوتعریف کرد .پس مادر نخ هایی مخصوص تهیه کرد وشبانه مشغول بافتن لباس و جوراب وکفش مخصوص برایش شد . هم چنین تیر وکمان نیز برایش ساخت آن گاه لباس رابه اوپوشاند وسپس تیر وکمان رانیز به او آویخت ، سپس اورا به سوی دختر فرستاد . دراین هنگام این جامه وتیر وکمان همگی به (گل های) پرده تبدیل شد . خدای «نرینه مه بهاری کوهستان » تیر وکمان رادر توالت دخترک آویخت .«ایزوشی اوتومیه» شیفته این گل ها شد وآن ها رابه خانه برد . دراین حین اوبه دنبالش رفت وهمراه او وارد خانه شد وبا او ازدواج کرد وفرزندی ازاو به دنیا آورد .
سپس به نزد برادر بزرگ خود رفت وگفت :
- من شرط بندی رابردم وتوانستم با «ایزوشی اوتومیه » ازدواج کنم .
برادرش از ازدواج اورشک برد وچیزی از آن چه که درشرط بندی عهد کرده بود به او بدهد ، به او نداد.پس برادر کوچک تر اندوهگین شد وهمه چیز را به مادرش گفت ، مادر پاسخ داد :
- درطول زندگی مان ،رفتار مان هم چون رفتار خدایان بود ،اما او درحقیقت رفتاری هم چون رفتار مردمان معمولی این دنیا دارد، پس اوبه پیمان خود وفادار نیست .
پس مادر بر پسر بزرگش کینه ورزید وتکه ای ازنی خیزران برداشت وبه جزیره ای دروسط رودخانه « ایزوشی » رفت ، آن گاه ازمحل گره ،نی خیزران راشکاند واز آن سبدی ساخت که درکف آن نور گیری قرار داشت .سپس از کف رودخانه سنگریزه هایی برداشت وآن هارابانمکی که دربرگ خیزران نگه داشته بود آغشته کرد ،آن گاه چنین نفرین کرد :



ـ همان طور که این برگ های سبز خیزران پژمرده می شوند ،اونیز که سرسبز است پژمرده گردد وهمانند این نمک که نمک جزر ومد دریاست اونیز لبریز از عرق گردد و خشک شود وهمان طور که این سنگریزه ها درآب فرومی روند ،او نیز غرق گردد و دگرگونه شود .

مادر پس از نفرین ،همه آن چیزها رابرروی آتشدان قرار داد . پس پسر بزرگ بیمار شد و به مدت هشت سال بدنش خشک شد .

دراین هنگام عاقبت پسر بزرگ تسلیم شد وگریست واز مادرش طلب بخشش کرد . مادر نیز اشیاء نفرین کننده را از روی آتشدان برداشت وبدن پسر بزرگش به حالت طبیعی خود بازگشت .

۱۰ ـ فرزندان امپراتور

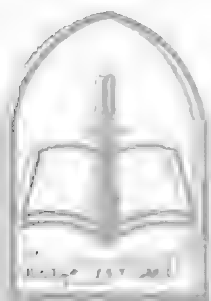
فرزندان « شاهزاده امپراتوری واکانوکیه فوتاماتا » پسر امپراتور اوجین که از ازدواج با خاله اش « مومو شیکی ایروبیه » که نام دیگرش « والاحضرت شاهدخت اوتوهیمیه ماواکا» است ، به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : « او ایراتسکو » که نام دیگرش « شاهزاده امپراتوری اوهو هودو » است ، «والاحضرت شاهدخت اونا کاتسو » از «اوساکا » ، «شاهزاده ناکامن تای» ، « شاهدخت ناکامن تامیا » ، «کوتوفوجی نوایراتسومیه » از فوجی وارا ، « شاهزاده امپراتوری توریمیه » ، «شاهزاده امپراتوری سانیه » (هفت خدا) .

« شاهزاده امپراتوری اوهو هودو » جد دوک های « میکونی » ،جد دوک های «هاتا » ، جد دوک های « اوکینا گا » ،جد دوک های « ساکابیتو » از «ساگاتا » ، جد دوک های «یاماجی » ، جد دوک های «میتا » از تسوکوشی وجد دوک های «نوسیه » است .

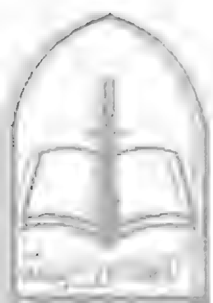
فرزندانی که از ازدواج « شاهزاده امپراتوری نیدوری » (پسر امپراتور اوجین) با ناخواهریش « میهارا نو ایراتسومیه » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری ناکا » و« شاهزاده امپراتوری ایراجیما » (دو خدا) .

فرزند « شاهزاده امپراتوری کاتا شیوا » ، « شاهزاده امپراتوری کونو » بود.

امپراتور هومودا (اوجین) یکصد وسی سال زندگی کرد (ودر نهم سپتامبر سال ۳۹۴ م درگذشت) . آرامگاه او دربالای تپه «موفوشی » در «ایگا » در «کوجی» قرار دارد .



فصل ســـوم



امپراتور نینتوکو

۱ خانواده امپراتور

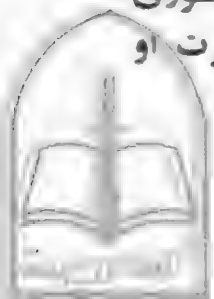
« والاحضرت اوسازاکی » (امپراتور نینتوکو) درحالی که در « تاکاتسو » در «نانیوا » اقامت داشت ، برجهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت ایوا »(ملکه) دختر «سوتسو بیکو » از « کازوراکی » ،به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : «والاحضرت ایزاهو واکیه» از «اویه» . «شاهزاده امپراتوری ناکاتسو» از «سومی نویه » . «والاحضرت تاجی هینو میزوها واکیه » ،« والاحضرت او اسازما واکوگو نوسوکنیه » (چهار خدا) .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « شاهدخت کامی ناگا » دختر «اوشی مورو» دوک « موروگاتا » در ولایت «هیموکا » . به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : «هاتابی نو واکیه ایراتسومیه» که نام دیگرش « والاحضرت شاهدخت ناگاهی » است (دو خدا).

امپراتور باناخواهری هایش « یاتا نو واکی ایراتسومیه » و «اوجی نو واکی ایراتسومیه» نیز ازدواج کرد اما از آنان صاحب فرزندی نشد .

تعداد فرزندان امپراتور « اوسازاکی » شش فرزند بودند (پنج شاهزاده ویک شاهدخت) ، از بین این فرزندان « والاحضرت ایزاهو واکیه » به امپراتوری رسید . هم چنین «والاحضرت تاجی هینو میزوها واکیه » و « والاحضرت او اسازوما واکو نوسوکنیه » نیز به امپراتوری رسیدند .



۲ ـ روزگار خوش

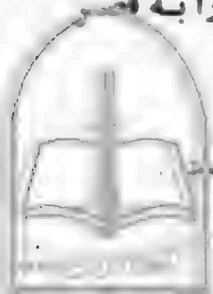
در روزگار این امپراتور ، برای بزرگداشت نام ملکه « والاحضرت شاهدخت ایوا» قبیله « کازوراکی » ایجاد شد وبرای بزرگداشت نام ولی عهد « والاحضرت ایزاهو واکیه » قبیله « میبو »[1] ایجاد شد وبرای بزرگداشت نام « شاهزاده امپراتوری اوکوساکا» قبیله «اوکوساکا » ایجادشد . برای بزرگداشت نام «شاهزاده امپراتوری واکاکوساکا کابیه » قبیله «واکاکوساکا » ایجاد شد .
هم چنین قلعه های سواحل «ماموداِ » ساخته شد وباکمک پناهندگان از راه رسیده از سوی قاره آسیا ، انبارهای «ماموداِ » ساخته شد . دو دریاچه «وانی » و «یوسامی » نیز به وجود آمدند وکانال های «نانیوا » برای ارتباط با دریا حفرگردید وساحل « اوباشی » برای ساختن بندر « سومی نویه »[2] هموار گردید .
روزی امپراتور از کوه بلندی بالا رفت واز همه سو به ولایات نظری افکند وگفت :
ـ به نظر می رسد که اهالی همه ولایات فقیرند . زیراکه دودی از دودکش خانه ها بلند نمی شود . پس از امروز تا مدت سه سال همه مالیات ها لغو می شود .
درنتیجه از توجه وعنایت به قصر کاسته شد وقصر دچارخرابی شد تا آن جا که آب باران به داخل آن نفوذ می کرد وکسی برای تعمیر آن اقدامی نمی کرد ،بلکه در زیر محل چکه ظرفی می گذاشتند وبه جای دیگری ازقصر که چکه نمی کرد نقل مکان می کردند .

عاقبت روزی دیگر امپراتور نظری دوباره به ولایات افکند ودید که دود از دودکش همه خانه ها برمی خیزد ودریافت که مردم درحالت رفاه زندگی می کنند ، پس دریافت مالیات وبیگاری کشیدن را دوباره مرسوم کرد .
به همین علت بود که حال مردم روبه بهبود رفت وتوانستند که بدهی خود را داده وتکالیف بیگاری خود را انجام دهند . به همین علت این روزگار رامدح نموده وآن را «دوران خوش امپراتور » نامیدند .

۳ ـ شاهدخت کورو

ملکه « شاهدخت ایوا » بسیار حسود بود . به همین جهت خدمتکارانی که به امپراتور خدمت می کردند و با اوهمبستر می شدند ،جرات نداشتند که وارد محل اقامت ملکه شوند و هنگامی که ملکه می دید که آنان باغمزه وناز رفتار می کنند ازحسد ،خود خوری می کرد . روزی امپراتور شنید که «شاهدخت کورو» دختر «خان» قبیله دریایی « کیبی»، دختری زیبا و با وقار است ،پس اورا به قصر

۱ - وظیفه این قبیله ، خدمت به خاندان امپراتوری درهنگام تولد شاهزادگان بود .
۲ - تمامی نام های وارده دراین قسمت متعلق به شهر اوساکای کنونی وحومه آن است .



«خان» قبیله دریایی « کیبی»، دختری زیبا و با وقار است ،پس اورا به قصر فراخواند اما دختر مذکور ازشدت حسد ملکه فراری شد وتصمیم گرفت که به ولایت خود بازگردد . دراین هنگام امپراتور به بالای برج رفت تا ازدور قایق بادبانی «شاهدخت کورو » را که دل امواج رامی شکافت ببیند و هنگامی که آن رادید ،ابیات زیر را سرود :

دروسط دریا قایق های بادبانی صف کشیده اند
و محبوبه خوشبخت وگرانقدر من به سرزمین خود بازمی گردد .

ملکه چون این خبر را شنید ،به شدت خشمگین شد وبه سرعت کسانی را به بندر فرستاد تا «شاهدخت کورو » را از قایق بادبانی پایین آورند واورا مجبور کنند که پیاده به سرزمین خود بازگردد .

امپراتور همیشه در اندیشه « شاهدخت کورو » بود تا این که عاقبت روزی به دروغ به ملکه گفت :

ـ من می خواهم به دیدن جزیره «اواجی » بروم .

سپس رهسپار شد وهنگامی که به جزیره «اواجی » رسید ،نگاهی به دوردست ها افکند وچنین سرود :

درمنطقه نانیوا ، دردریای درخشان
وقتی برای دیدن ولایات بیرون می آیم ونظری می کنم
جزیره اوا وجزیره ونوگورو را می بینم .
نه نه ،من حتی جزیره « بیتبه »
وسایر جزایر دورافتاده رانیز می بینم .

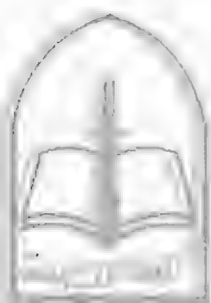
سپس روبه ولایت «کیبی » که در مقابل این جزایر بود آورد وچون بدان جا رسید «شاهدخت کورو » اورا به روستای کوهستانی خود دعوت کرد وبه افتخار او میهمانی داد و هنگامی که مشغول تهیه سبزی به منظور پختن سوپ بود ، امپراتور به نزدش آمد وبه زبان شعر چنین سرود :

ای سبزی های پراکنده درروستای کوهستانی
من باهمان لطافت مردم «کیبی » تورامی چینم .
آه که من چقدر خوشبختم .

هنگامی که امپراتور آماده رفتن می شد ،« شاهدخت کورو » شعر زیر را به اوهدیه کرد :

بادهای غربی به سوی یاماتو می وزند
با این که من هم چون ابرهای پراکنده ازتو دورم
اماهرگز تورا فراموش نخواهم کرد .

وباز قطعه شعر دیگری سرود وگفت :



اوهم چون آب های زیر زمینی
دراعماق وجودم جریان دارد .
همسری که می رود کیست ؟

٤ - یاتانو واکی ایراتسومیه

بعد هنگامی که ملکه برای چیدن برگ بلوط به منظور تهیه غذا به ولایت «کی» رفته بود . امپراتور با « یاتا نوواکی ایراتسومیه » همبستر شد . ملکه پس از پر کردن قایق خود از برگ بلوط ،رهسپار راه بازگشت شد . در این هنگام نیز مردی ، پس از انجام ماموریت بیگاری درزمینه آبیاری از «کوجیما» در ولایت کیبی به سرزمین خود باز می گشت . قایق این مرد درمنطقه دریایی نانیوا به خدمتکار ملکه که ازدیگران عقب مانده بود برخوردکرد . مرد مذکور به خدمتکار گفت :

- به تازگی امپراتور با «یاتا نو واکی ایراتسومیه » همبستر شده است و شبانه روز درکنار او به خوش گذرانی مشغول است ،ملکه نیز از این موضوع بی خبر بوده و او با خیال راحت مشغول لذت وسرگرمی است .

خدمتکار چون این سخنان راشنید ،به سرعت خودرابه قایق ملکه رسانید و گفته های مرد مذکور را برای ملکه بازگو کرد . ملکه بسیار ناراحت وخشمگین شد و تمامی محتویات برگ بلوط قایق (میتسو ناگا شیوا) را به دریا ریخت . به همین جهت مکان مزبور «میتسو » نامیده شد .

ملکه تصمیم گرفت که به قصر نانیوا بازنگردد .به همین جهت بدون آن که قایق در بندر نانیوا پهلو گیرد ،راه خودرابه سوی بالای رودخانه وبه سوی یاماشیرو[1] ادامه داد وقصیده زیر را سرود :

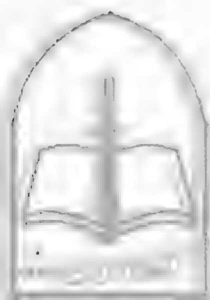
از کوه ها گذشته وبه یاماشیرو می روم
ودر امتداد رودخانه گیاهان گل داری[2] رامی بینم که روییده اند .
درزیر این گیاهان
گل های کاملیا بابرگ های پهن وزیاد خود می روید .
امپراتور من ! هم چون این گل ها چهره نمایی می کند .
اوهمانند این برگ ها گرامی است .

ملکه یاماشیرو را دور زد وبه مدخل کوهستان نارا رسید ودرآن جا این قصیده را سرود :

از یاماشیرو بالامی روم واز کوه ها می گذرم

۱ - نام « یاماشیرو » نام ولایت ونام رودخانه ای در ژاپن است .

۲ - منظور گیاه Vaccinium Bracteatum است .



ملکه یاماشیرو را دور زد وبه مدخل کوهستان نارا رسید ودرآن جا ایـن قصیـده را سرود :

از یاماشیرو بالامی روم واز کوه ها می گذرم
به سوی قصر راه می سپارم
وکوهستان سرسبز نارا راپشت سر می گذارم
از یاماشیروی محاصره شده با کوه ها می گذرم .
اکنون جایی راکه بسیار دوست دارم ببینم ، زادگاه منست .
بربالای تپه های کازوراکی .

پس از سرودن قصیده ، ملکه به یاماشیرو بازگشـت ومدتـی را درخانـه « نـوری نومی کوری » در « تسو تسو کی » گذراند .

امپراتور چون دریافت که ملکه از راه یاماشیرو به یاماتو رفته است ،حـاجب خـود توری یاما رابا این قصیده به نزد اوفرستاد :

ای توری یاما خودت را دریاماشیرو
به همسر محبوبم برسان
به دنبال او برو وخودت را به اوبرسان

سپس کوچیکو از خانواده ندیمان « وانی » راباشعر دیگری به نزد اوفرستاد :

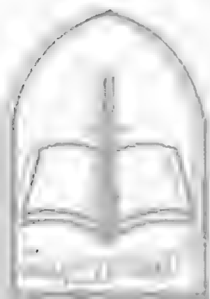
روستای اطراف قلعه کوهستان می مورو
همانند تکه های جگر [1] درشکم گراز است
امیدوارم که قلب هایمان ،هرچند در خواب وخیال ، به هم برسند .

وباز سرود :

شلغمی راکه زن روستایی یاماشیرو
بابیلچه چوبی خود بیرون می آورد
بازوان سپید او همانند آن شلغم است .
اگرمن از آن بازوان متکا نساخته بودم
اومی توانست ادعا کند که مرانمی شناسد .

هنگامی که ندیم کوچیکو ایـن ابیـات رامـی خوانـد ،بـاران هـم چـون سـیل می بارید ووقتی که مقابل در اصلی خانه باسر وبدنی خیس تعظیم می کـرد ،ملکـه برای آن که به وی اعتنایی نکند بـه طـرف درخلفـی خانـه مـی رفـت ووقتـی او دربرابر درخلفی خانه خم می شد ملکه به سوی دراصلی خانه می رفت . عـاقبت او درمیان باغچه به احترام ملکه سجده کرد و باعث شد که آب باران جمـع شـده تـا پهلو هایش برسد .

۱ - درقدیم معتقد بودند که جگر محل تفکرات واحساسات است .

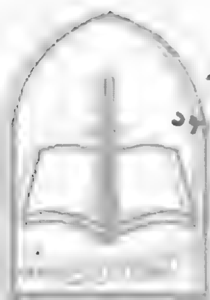


کوچک ندیم «شاهدخت کوچی » که درخدمت ملکه بود ، ازدیـدن ایـن صحنـه اندوهگین شد وابیات زیر را سرود :
وضعیت برادربزرگم
که این چنین دربرابر قصر تسوتسوکی درپاماشیرو
به سجده افتاده است
اشکم راسرازیر کرده است .
هنگامی که ملکه علت اندوه اوراپرسید ،شاهدخت پاسخ داد :
- ندیم کوچیکو برادر بزرگ منست .
عاقبت ندیم کوچیکو باخواهر کوچکش و نوری نومی متفق شدند که بـه امپراتـور بگویند : «ملکه بدین علت فرار کرد که شنید نوری نومی کرمی دارد که می توانـد به سه حالت درآید : حالت اول آن حـالت لاروی اسـت وحـالت دوم آن حـالت شفیره ای (پیله) است وحالت سوم آن پروانه است[۱] وتنها علت رفتن ملکه بـه آن جا دیدن کرم بوده است » .
امپراتور چون این سخنان راشنید گفت :
- این مسئله کنجکاوی مرانیز برانگیخته است ومن نیز خواهان دیدن آنها هستم .
آن گاه امپراتور قصر خودرا رها کرده واز رودخانه بالارفت تا به خانه نوری نومـی رسید، دراین هنگام نوری نومی سه کرم ابریشم به ملکه هدیه کـرد . امپراتـور نیز جلوی در اقامتگاه ملکه ایستاد وقصیده زیر را سرود :
هم چون شلغمی که زن کوهستانی یاماشیرو
بابیلچه چوبی خود از خاک بیرون می آورد ،
سرزنده وتازه هستی
وما باشادی به نزد توآمده ایم .

امپراتور و ملکه شش قصیده سـرودند کـه جـزو اشعار بدیهـه گویـی بـوده و بـا وزن های مختلف عباراتی راتکرارمی کردند .
امپراتور عاشق « یاتا نونواکی ایراتـومیه » بود واین قصیده رابرایش فرستاد:
ریشه تنهای « گیاه نی بوریا » در یاتا همان طور که ایستاده است خواهدگندید .
اوکودکی ندارد
گیاهان نی بوریا ترحم آدمی رابرمی انگیزند

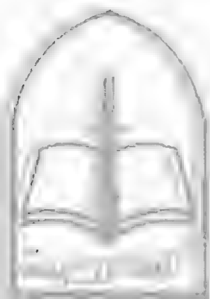
---

۱ - مراحل مذکور دوره زندگی کرم ابریشم رابیان می کنند که اولین بار پناه جویان مهاجر آسیایی آن را به ژاپن بردند واز این جا در می یابیم که این کرم برای ژاپنی ها شگفت آور بود وکنجکاوی آن ها را برمی انگیخت .



او کودکی ندارد
گیاهان نی بوریا ترحم آدمی رابرمی انگیزند
درسخن گیاه نی بوریا می گویم
ولی درحقیقت منظورم آن دختر پاکیزه وتأسف برانگیز است
امپراتور برای جاودانه کردن نام «یاتا نوواکی ایراتسومیه » قبیله یاتا را به وجود آورد .

۵ - «شاهدخت امپراتوری میدوری » و« شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا »
امپراتور به وسیله برادر کوچکش « شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا » از ناخواهریش « شاهدخت میدوری » خواستگاری کرد . دراین هنگام «شاهدخت امپراتوری میدوری » به «شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا » گفت :
ـ امپراتور به علت ترس ازملکه نتوانست « یاتا نوواکی ایراتسومیه » رانزد خود نگاه دارد . به همین جهت من نمی توانم به همسری اودرآیم ، اما حاضرم بـه همسری شما درآیم .
بدین گونه بود که آن ها باهم ازدواج کردند وبه همین علت « شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا » دیگر بـه نـزد امپراتور بازنگشت تاگزارش بدهد . امپراتور چون چنین دید خودش به خانه اورفت ودرکنار در ایستاد . «شاهدخت امپراتوری میدوری » مشغول بافتن بود وجلوی دستگاه بافندگی خودنشسته بود ، پس امپراتور با زبان شعر به اوگفت :
« شاهدخت امپراتوری میدوری »
چرا این پارچه را می بافد ؟
شاهدخت امپراتوری میدوری به شعر چنین پاسخ اوراداد :
این پارچه پیراهن « ارباب هایابوسا » (شاهین) است .
که در دور دست های آسمان پروازمی کند .
چنین بود که امپراتور ،عشق وعلاقه شاهدخت رابه هایابوسا دریافت وبه قصرش بازگشت . سپس وقتی که شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا بـه خانـه برگشت ، همسرش شاهدخت امپراتوری میدوری به شعر چنین سرود :
کبک با آزادی در آسمان پرواز می کند
ای ارباب هایابوسا (شاهین) که در دور دست های آسمان پروازمی کنی .
باچنگال خود سازاکی [۱] (گنجشک) راشکار کن .



۱ - نام امپراتور نینتوکو است .

«شاهدخت امپراتوری میدوری» باهم فرار کردند واز قله کوه کوراهاشی بالا رفتند .سپس «شاهزاده امپراتوری ارباب هایابوسا» ابیات زیر را سرود:

کوه کوراهاشی همانند نردبان ایستاده است وبالا رفتن از آن دشوار است
ونو ای کسی که نمی توانی ازصخره بالابروی
پس دستان مرابگیر .

ونیز گفت :

کوه کوراهاشی همانند نردبان ایستاده است وبالارفتن ازآن دشوار است
ولی هنگامی که باهمسرم از آن بالا می روم
آن رادشوار نمی یابم .

آن ها از آن جا فرار کردند ، اما لشکریان آنان راتعقیب کردند وعاقبت توانستند که آن ها را در «سونی» در «اودا» دستگیر کنند وبه قتل برسانند .

مشاور «یامابیه نو اوتاتیه» که فرماندهی لشکر رابه عهده داشت ، دستبند های تاما راکه در دومچ «شاهدخت امپراتوری میدوری» بود برداشت وبه همسر خودبخشید .

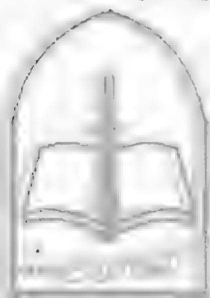
مدتی گذشت وامپراتور میهمانی ای ترتیب داد وبانوان تعدادی از قبایل به قصر رفتند و از جمله آنان یکی همسر مشاور «اوتاتیه» بود . اومچ های دست خود را با دستبند های تامای «شاهدخت امپراتوری» کشته شده آراسته بود . درهنگام میهمانی ملکه «والاحضرت شاهدخت ایوا» با دست خود برگ های درخت بلوط راکه پاک کننده ساکی است ،به بانوان قبایل تقدیم کرد . ملکه دستبند های تامای مذکور رامی شناخت . به همین علت برگ های درخت بلوط راکه پاک کننده است ، به بانوی مذکور تقدیم نکرد واز میهمانی بیرون آمد وهمسر اومشاور «اوتاتیه» رافراخواند وگفت :

- امپراتور ،شاهزاده وشاهدخت را به علت سرپیچی از خود راند ودراین مسئله هیچ شکی نیست ! ولی توای پست فطرت ،چگونه توانستی که دستبند های بانویت را درحالی که بدنش هنوز گرم بود ازمچ های دست او بازکنی وبه همسرت پیشکش کنی !پس دستور قتل اورا صادر کرد .

۷ـ تخم های مرغابی های وحشی

روزی امپراتور به جزیره هیمیه [۱] رفت تا درآن جا میهمانی بدهد ودانست که مرغابی ها درآن جا تخم گذاشته اند .پس «عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه» را فرا خواند و با زبان شعر درباره تخم های مرغابی چنین سرود :

۱ - درحومه اوساکای کنونی قرار دارد



۷ ـ تخم های مرغابی های وحشی

روزی امپراتور به جزیره هیمیه [1] رفت تا درآن جا میهمانی بدهد ودانست که مرغابی ها درآن جا تخم گذاشته اند. پس «عالیجناب تاکی اوچی نوسوکنیه» را فرا خواند و با زبان شعر درباره تخم های مرغابی چنین سرود:

ای نخست وزیر ما، ای کسی که از «اوچی» [2] آمده ای
وای کسی که مدتی طولانی دراین جهان زیسته ای
آیا شنیده ای که مرغابی در ژاپن تخم گذاشته باشد؟

دراین هنگام «تاکی اوچی نوسوکنیه» باشعری دیگر پاسخ اورا چنین داد:

ای پسر خورشید درخشان آشکارا
توحق داری که ازمن بپرسی
سؤال خوبی کردی
من مردی هستم که دیر زمانی دراین جهان زیسته ام.
اما تاکنون نشنیده ام که مرغابی در ژاپن تخم گذارد.

هنگامی که اوسرودن این ابیات را به پایان رساند. امپراتور آلت موسیقی کوتو را به او داد واو از نو به شعر گفتن خود ادامه داد:

برای آن که فرزندانت پیوسته برجهان فرمان رانند
ومرغابی به عنوان دلیل این فال خوش تخم خواهد گذاشت.

این شعر ناقص است واز نوع اشعار مراسم وجشن هاست.

۸ ـ قایقی به نام کارانو

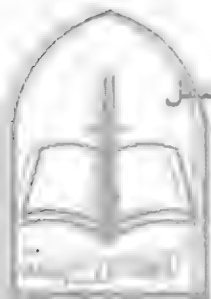
در روزگار این امپراتور درخت بسیار تنومندی درغرب رودخانه «اوکی» [3] قرار داشت که در بامداد که نور صبحگاهی برآن پرتو می افکند سایه آن تا به جزیره اواجی می رسید و درشامگاه که نورمهتاب برآن پرتو می افکند سایه آن از کوهستان تاکایاتسو نیز فراتر می رفت. عاقبت این درخت بریده شد تا از آن قایقی سریع السیر به نام کارانو ساخته شود. این قایق شبانه روز در راه رفت وآمد به جزیره اواجی بود تا برای نوشیدن امپراتورآب شیرین گورا بیاورد. اماهنگامی که قایق خراب شد، از سوزاندن آن برای خشک کردن نمک استفاده

---

۱ - درحومه اوساکای کنونی قرار دارد.

۲ - منطقه اوچی در ولایت یاماتوی کنونی قرار دارد

۳ - جایگاه رودخانه اوکی وکوهستان «تاکایاسو» شناخته نشده است. اما بسیار محتمل است که در حومه اوساکا قرار دارند.



خزه های اعماق دریا
که امواج برбالای صخره های تنگه « یورا » آن ها رانوازش می کند .
این قطعه شعری به اشعار بدیهه با مقاطع تکراری و وزنهای مختلف باز می گردد .
این امپراتور هشتاد وسه سال زیست وآرامگاه او در «میهارا» در « موزو » قرار دارد.

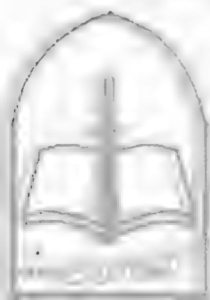
امپراتور ریچو

۱ ـ خانواده امپراتور
« والاحضرت ایزاهو واکیه » (امپراتور ریچو) فرزند امپراتور متوفای قبلی ، درحالی که درقصرش «بابونه تازه» در «ایواریه» اقامت داشت برجهان فرمان راند .

فرزندان این امپراتور از ازدواجش با « والاحضرت شاهدخت کورو » دختر «اشیدا نوسوکنیه » پسر « شاهزاده سو تسوسو » از «کازوراکی » به دنیا آمدند، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری اوشی ها » از «اچی نوبیه » ، « شاهزاده امپراتوری میما » و خواهرشان « آومی نوایراتسومیه » که نام دیگرش « آتویو نوایراتسومیه » (سه خدا) .

۲ ـ سرکشی شاهزاده امپراتوری سومی نویه نوناکا :
هنگامی که امپراتور در قصر نانیوا اقامت داشت ،روزی به مناسبت « جشن دوشیزگان» سفره ای گستراند وبه علت نوشیدن ساکی دچار سستی ورخوت گردید وخوابید .

دراین هنگام برادر کوچکش « شاهزاده امپراتوری سومی نویه نوناکا » تصمیم به کشتن او گرفت وقصر را به آتش کشید . اما خان « اچی » که جد خان های «آیا » در « یاماتو» است، مخفیانه امپراتور رانجات داد وامپراتور راسوار اسبی کرد و دو نفری به سوی «یاماتو» گریختند . هنگامی که به نزدیکی روستای «تاجی هی» رسیدند ،امپراتور ازچرت خود بیدار شد و پرسید :
ـ من کجا هستم ؟
خان اچی پاسخ داد :
ـ شاهزاده امپراتوری سومی نویه نوناکا قصر رابه آتش کشید ومن اکنون شما را می برم تا در یاماتو پناه گیرید .
دراین حین امپراتور شعر زیر را سرود :
اگر می دانستم



- من کجا هستم ؟

خان اچی پاسخ داد :

- شاهزاده امپراتوری سومی نویه نوناکا قصر رابه آتش کشید ومن اکنـــون شما را می برم تا در یاماتو پناه گیرید .

دراین حین امپراتور شعر زیر را سرود :

اگر می دانستم
که در روستای «تاجی هی » خواهم خفت .
باخود روانداری از جنس نی می آوردم .
اگر می دانستم که در آن جا خواهم خفت .

هنگامی که به دره « هانیفو » [1] رسید ، از دوردست نگاهی به قصر نانیوا افکند که هم چنان درآتش شعله ور بود . امپراتور دراین هنگام شعر دیگری سرود وگفت :

بربالای دره هانیفو ایستاده ام
وسوختن خانه هارامی نگرم
که هم چون مه به نظر می رسد
آن جا خانه همسرمن است .

هنگامی که به پایین دره « اوساکا » رسیدند ،به زنی برخوردند که به آن ها گفت : در راه کوهستانی مردان مسلح راهزنی می کنند .پس از راه تاجیما دور بزنیـد و از کوهستان بگذرید .

دراین هنگام امپراتور شعر دیگری سرود وگفت :

از دختری که درکنار جاده «اوساکا » ایستاده بود ،راه راپرسیدم .
او راه مستقیم راپیشنهاد نکرد
بلکه پیشنهاد کرد که از راه « تاجیما » برویم .

آنان به بالا رفتن ادامه دادند وعاقبت در معبد « اسونو کامی » اقامت گزیدند .

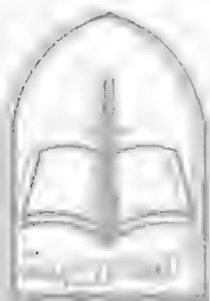
۳ - «والاحضرت ارباب میزوها » و «سوباکاری »

پس از این ماجرا ،برادر کوچک تر امپراتور « والاحضـرت اربـاب میزوهـا » بـه نزدش آمد ودرخواست ملاقات کرد . اما امپراتور پاسخش راچنین داد :

- از آن می ترسم که تونیز همانند برادرمـان « شاهزاده امپراتـوری سـومی نویـه نوناکا » اندیشه بدی نسبت به ما داشته باشی . به همین جهت میلی به سـخن گفتـن باتوندارم .

اما برادرش پاسخ داد :

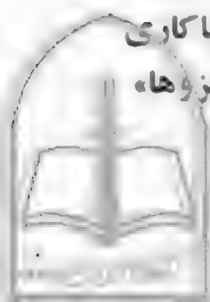
[1] - این دره درناحیه میتامی کوچی امروزی در استان اوساکا قرار دارد .



پس شاهزاده به نانیوا رفت ویکی از حاجبان « شاهزاده امپراتوری سومی نویه نوناکا » ، «هایاییتو » که« سوباکاری » نیز خوانده می شد رافریفت وبه اوگفت :
ـ اگر فرمان مرا اطاعت کنی ،به زودی من امپراتور خواهم شد وتورا نخست وزیر خود خواهم کرد .آن گاه باهم برجهان فرمان خواهیم راند ،حال دراین باره چه می گویی ؟
سوباکاری پاسخ داد :
ـ من تحت فرمان شما هستم .
شاهزاده هدایای بسیاری به او داد وگفت :
ـ حال که چنین است ، سرورت رابکش .
سوباکاری نیز مخفیانه به انتظار فرصتی نشست که سرورش رابکشد ، تا آن که عاقبت سرورش به دستشویی رفت ، پس اوتبری رابرداشت وبا آن تبر سرور خودراکشت .

پس از این واقعه « والاحضرت ارباب میزوها » به همراهی « سوبا کاری » راهی «یاماتو» شدند . اما هنگامی که به پایین دره « اوساکا » رسیدند با خودش گفت :
«هرچند که سوباکاری برای من بسیار ارزش دارد . اما او ارباب خود راکشت واین کار از رفتار های جوانمردی نیست واگر من اورا به خاطر این کار پاداش ندهم ، خواهند گفت که من ظالم هستم واگر به وعده خود وفا کنم وبه اوپاداش بدهم ، به خاطر این رفتارش همیشه از او هراسناک خواهم بود . به همین جهت اول اورا پاداش خواهم داد، سپس او را خواهم کشت » .
آن گاه به سوباکاری گفت :
ـ امروز رادرهمین جا می مانیم ومن می خواهم که لقب نخست وزیر رابه توبدهم، سپس فردا به راه خود ادامه خواهیم داد .

آنان درپایین دره اقامت کردند ومعبدی موقت برپا کردند وبه سرعت سفره ای گستردند و « والاحضرت ارباب میزوها » «سوباکاری » را به مقام نخست وزیری برگزید واز بزرگان حاضر خواست تا به اوتعظیم کنند . سوباکاری که لبریز از شادی وخوشبختی شده بود ، گمان کرد که به آرزوی خود رسیده است . سپس «والاحضرت ارباب میزوها » به سوباکاری گفت :
ـ ای نخست وزیر ، امروز می خواهیم که شراب ساکی را دریک جام باتو بنوشیم .
آن گاه ساکی را درکاسه بزرگی ریخت که درهنگام نوشیدن محتویات آن ، صورت آدمی را کاملا می پوشاند . سپس « والاحضرت ارباب میزوها » اول شراب ساکی را نوشید وپس از آن کاسه را به سوباکاری داد. هنگامی که سوباکاری مشغول نوشیدن شد ،کاسه تمامی صورت اوراپوشاند و « والاحضرت ارباب میزوها»



ـ ای نخست وزیر ، امروز می خواهیم که شراب ساکی را دریک جام باتو بنوشیم .
آن گاه ساکی را درکاسه بزرگی ریخت که درهنگام نوشیدن محتویات آن ، صورت آدمی را کاملاً می پوشاند . سپس « والاحضرت ارباب میزوها » اول شراب ساکی را نوشید وپس از آن کاسه را به سوباکاری داد. هنگامی که سوباکاری مشغول نوشیدن شد ،کاسه تمامی صورت اوراپوشاند و « والاحضرت ارباب میزوها» از زیر نشیمن گاه خود شمشیر خود را بیرون کشید وبا ضربه ای سر سوباکاری را ازتن جدا کرد .

روز بعد (اسو) به راه خود ادامه داد وبه همین علت آن مکان را «اسوکای نزدیک» نامیدند وهنگامی که به سوی یاماتو بالا می رفت گفت : « امروز را دراین جا می مانم تا مراسم تطهیر رابه پا دارم وفردا به راه خود ادامه داده ،به معبد خواهم رفت » .

به همین علت آن مکان را «اسوکای دور » نامیدند .
هنگامی که به معبد « اسونو کامی » رسید ، به امپراتور پیغام داد :
ـ اکنون ماموریتی راکه به من سپرده بودی به انجام رساندم وبازگشتم .
دراین حال امپراتور اورا به نزد خود راه داد وبا او سخن گفت .
امپراتور دردوران فرمانروایی خود ارباب « اجی» رابه عنوان وزیر خزانه داری خود برگزید و زمین های زیادی را به او بخشید ، هم چنین به ندیمان خود که از قبایل «نهال درختان گیلاس» بودند،نام هایی بخشید. سپس لیست اسناد دوک های «هیمیه دا » را منظم کرد و قبیله «ایواریه » را به وجود آورد .
این امپراتور شصت وچهار سال زندگی کرد (ودر سوم ژانویه سال ۴۳۲ م درگذشت) . آرامگاه او در « موزو » قرار دارد .

امپراتور هانشو

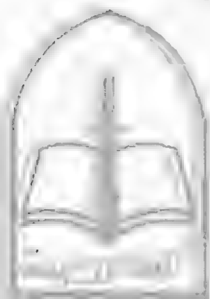
« والاحضرت ارباب میزوها » (امپراتور هانشو) ،برادر کوچک تر امپراتور قبلی ، درحالی که در قصر « شیبا کاکی » در « تاجیهی » اقامت داشت ،برجهان فرمان راند.

طول این امپراتور دو « بو» [1] بود ودندان های دوفک بالا وپایین اوهمانند دوردیف از نگین های تاما به خوبی چیده شده بودند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «تسونو نو ایراتسومیه » دختر ندیم «کوگوتو» از «وانی » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : « کانی نو ایراتسومیه » و «تسوبورا نوایراتسومیه» (دو خدا) .

---

۱ - واحد طول در ژاپن قدیم .



امپراتور اینگیو

۱- خانواده امپراتور

« والاحضرت او اسازو ماواکوگو نوسوکنیه » (امپراتور اینگیو) برادر کوچک امپراتور متوفی ،درحالی که درقصر دور دست «اسوکا » اقامت داشت برجهان فرمان راند .

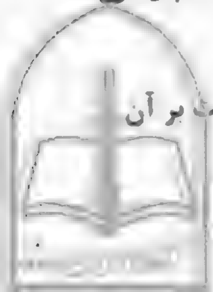
فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت اوناکاتسو » از «اوسکا » ، خواهر کوچک « شاهزاده امپراتوری او هو هو دو » ،به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : «شاهزاده امپراتوری کینا شینو کارو » ، « اوسادا نواو ایراتسومیه»، « شاهزاده امپراتوری ساکا اینو کورو هیکو» ، «کارونو او ایراتسومیه» که نام دیگرش « سوتوشی نوایراتسومیه» است [زیرا که اندامش ازخلال پیراهنش (سو) خودنمایی (توشی) می کرد] ، «شاهزاده امپراتوری یاتسو رینو شیروهیکو »، «والاحضرت اوهاتسو سیه » ، « تاچی بانا نو او ایراتسومیه » و « ساکامی نو ایراتسومیه » ، «شاهزاده امپراتوری اناهو » (نه خدا) .

به طور کلی اونه فرزند داشت (پنج شاهزاده وچهار شاهدخت) که از آن میان «والاحضرت اناهو » وپس از او « والاحضرت اوهاتسوسیه » به امپراتوری رسیدند .

۲- شفای امپراتور وتنظیم رتبه های دربار

امپراتور قبل از رسیدن به امپراتوری ،از پذیرش آن خود داری کرد وگفت :
- مدتی طولانی است که من بیمارم ،از این رو نمی توانم به امپراتوری برسم .
اما همگان واز آن میان ملکه وصاحب منصبان باخواهش وتمنا از او خواستند که اداره کشور رابپذیرد واونیز پذیرفت وبرجهان فرمان راند .
دراین هنگام ،پادشاه «سیلا » هشتاد ویک قایق لبریز از هدایا ارسال کرد ورئیس فرستادگان مردی به نام «کوما هاچیموکاموکی مو» بود که به خوبی به پزشکی آشنا بود و توانست امپراتور را شفا بخشد .
هنگامی که امپراتور مشاهده کرد که نام والقاب اشراف وخانواده ها و رؤسای حرفه ها و پیشه ها دچار بی نظمی و به هم ریختگی شده است ، دردامنه تپه «کوتویا سوماگاتسواوشی» در « اماکاشی» ، دیگ آب جوشی جهت برپاکردن مراسم مذهبی[1] قرارداد . آن گاه شروع به منظم کردن القاب اشراف ورؤسای حرفه های متعدد موجود درجهان کرد . او هم چنین برای بزرگداشت نام ولی

۱ - نوعی آداب ورسوم مذهبی که درطی آن دست ها را درآب داغ می گذارند تاحقیقت بر آن ها آشکار شود .



مراسم مذهبی[1] قرارداد. آن گاه شروع به منظم کردن القاب اشراف ورؤسای حرفه های متعدد موجود درجهان کرد. او هم چنین برای بزرگداشت نام ولی عهد «کیناشینوکارو» قبیله «کارو» و برای بزرگداشت نام ملکه قبیله «اوساکا» و برای بزرگداشت نام «شاهدخت تایتی نوناکا» خواهر کوچک ملکه قبیله کاوا را به وجود آورد.

این امپراتور هفتاد وهشت سال زندگی کرد (ودر پانزدهم ژانویه سال ٤٥٤ م درگذشت) آرامگاه او در «ایگانوناگایه» درولایت «کوچی» قرار دارد.

۳- شاهزاده امپراتوری کیناشینو کارو

بعد ازدرگذشت امپراتور مقرر بود که ولی عهد او «شاهزاده کیناشینو کارو» جانشین اوشود. ولی اوقبل از رسیدن به امپراتوری باخواهر کوچک خود «کارو نوایراتسومیه» گناه کرد وقصیده زیر را سرود:

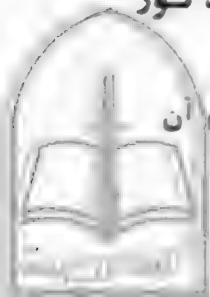
درکوهستان، کشتزار ها به پا می کنیم
کوهستان بلند است وما در آن کانال عمیقی می کنیم
درحالی که همسرم پنهانی گریه می کرد
باخواهرم به صورت پنهانی دیدار کردم
وبه خوشی دیشب اندام اورا لمس کردم

ودر قصیده دیگری چنین سرود:

برف ها برروی برگ های کوچک خیزران می نشیند.
به درستی که من واو باهم همبستر شدیم.
بااین وجود اومراترک خواهد کرد.
اما علی رغم آن، ما برای یک بار باهم خوابیدیم وهم آغوش شدیم.

این قصیده به روش آوازهای کشاورزان سروده شده است.

ازاین رو، تعدادی ازصاحب منصبان وتمامی مردم از گرداگرد ولی عهد «کارو» پراکنده شده وبه سوی «شاهزاده امپراتوری اناهو» رفتند. بدین علت شاهزاده «کارو» ترسید وبه خانه وزیر «اومایه نوسوکنیه» پناه جست ولشکری فراهم کرد وشروع به جمع آوری وساختن اسلحه کرد (و پیکان هایی بانوک مسی ساخت که به نام «پیکان های کارو» نامیده شدند). ازسوی دیگر شاهزاده امپراتوری اناهو نیز آماده کارزار شد. پیکان هایی راکه اوساخت شبیه پیکان های امروزی بود و«پیکان های اناهو» نامیده می شد). شاهزاده مذکور



[1] - نوعی آداب ورسوم مذهبی که درطی آن دست ها را درآب داغ می گذارند تاحقیقت برآن ها آشکار شود.

ودر کنار هم بایستید ،تا باران رابند آوریم .
دراین هنگام «اومایه اومایه نوسوکنیه » درحالی که ابیاتی می سرود ومی رقصید و دستان خود را درهواتکان می داد وبرروی زانوهای خود می زد ازراه رسید :
اشراف دربار همهمه به راه انداخته اند .
می گویند : زنگوله هایی راکه به ساق هایشان بسته بودند ،افتاده است .
و شما ای روستانیان ،هم چون آنان همهمه به راه نیندازید .
این قصیده از نوع قصاید اشراف دربار است وپس از آن که وزیر شعر خودرا به پایان رساند به شاهزاده امپراتوری نزدیک شد وبه اوگفت :
ای فرزندم ، ای پسر امپراتور ، تو وسربازانت به برادرت حمله نکن . چه اگر شما به نبرد بایکدیگر پرداختید مسخره مردم خواهید شد . من قول می دهم که خود برادرت ولیعهد را دستگیر کرده وبه نزد توبیاورم .
« شاهزاده امپراتوری اناهو » هنگامی که این سخن را شنید به محاصره پایان داد وعقب نشینی کرد .سپس وزیر «اومایه اومایه نوسوکنیه » ، ولی عهد « کارو » را دستگیر کرده و او را به نزد برادرش برد واونیز برادر خودرازندانی کرد .
و هنگامی که ولی عهد به زندان افتاد ،ابیات زیر راسرود :
درآسمان یک مرغابی وحشی پرواز می کند
ای معشوقه جوان کارو [1]
اگر اشک های تو فراوان سرازیر شود
آنان خواهند فهمید .
پس باصدای آهسته ای گریه وزاری کن !
هم چون کبوتر کوهستان هاسا
ودرقصیده دیگری چنین سرود :
درآسمان یک مرغابی وحشی پرواز می کند
ای دختر جوان کارو درکنارم بخواب
ای دختران جوان کارو [2]

۱ - کاری یعنی مرغابی وحشی وکارو نام دختر جوان است وحالت ایهام مذکور از زیبایی شعر است .

۲ - همه این اشعار و آوازها راقهرمانان اصلی داستان سروده اند اما بعدها سرودهای فولکلوریک مردم گردید که هرکسی آن رامی خواند .به همین خاطر در پایان آن خطاب به تعدادی از دختران تغییر یافته است .



ای دختران جوان کارو [۱]

پس ولی عهد «کارو» به منطقه حمام های آب گرم «دوگو» در ولایت «ایو» [۲] تبعید شد وهنگامی که به تبعید گاه خود می رفت ابیات زیر راسرود :

پرنده ای که درآسمان پرواز می کند پیام رسان است .
وهنگامی که صدای پرنده رامی شنوید
درباره اخبارمن (از او) پرس وجو کنید .

سه قصیده فوق از نوع قصاید «پرواز درآسمان» است . اوهم چنین قصیده زیر را نیز سرود :

من شاهزاده ای هستم که اگر در جزیره ای رهایم کنند
به زودی مخفیانه ،سوار برقایقی ،باز خواهم گشت .
تخت مرا آلوده نکنید . [۳]
می گویم «تختم»
اما درحقیقت می خواهم بگویم «همسرم» را آلوده نکنید .

این قصیده از نوع آوازهای محلی کشاورزان است .

هم چنین «شاهدخت امپراتوری سوتوشی» شعری بدین مناسبت سرود :

برروی صدف های کناره ساحل پانگذار
هنگامی که گیاهان فراوان تابستانی سرخم می کنند
من درسپیده دم منتظرت خواهم ماند تا از آن جا بگذری .

سپس چون نتوانست خودراتگاه دارد به دنبال او به راه افتاد ودرآن هنگام چنین سرود :

ازهنگام رفتنت مدتی طولانی گذشته است .
هم چون گیاه آقطی ، [۴] برای دیدار تو راه می سپارم .
زیرا که نمی توانم منتظر بمانم .

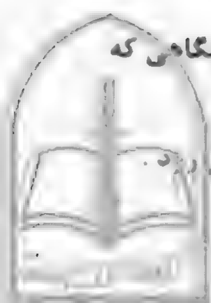
این چنین بودکه به دنبال اورفت واونیز درانتظارش چنین سروده بود :

---

۱ - همه این اشعار و آوازها راقهرمانان اصلی داستان سروده اند اما بعدها سرودهای فولکلوریک مردم گردید که هرکسی آن رامی خواند .به همین خاطر در پایان آن خطاب بـه تعـدادی از دختران تغییر یافته است .

۲ - منطقه ای درجزیره «شیکوکو» .

۳ - ژاپنی های قدیم معتقد بودند که برای به سلامت بازگشتن مسافر باید بر روی جایگاهی که او بیشتر وقتها برآن می نشست آرد ریخت .



۴ - برگ های این گیاه مقابل یکدیگر قرار دارند .به همین جهت رمز دیدار به شمار می رود .

وبربالای تپه ای از تپه های کوچک آن ، پرچمی برافراشته شده است.
بیا تا از تپه های بزرگ وکوچک آن یک جفت بسازیم .
ای زن رویایی من ، آه !
چه ایستاده باشی ویا خفته !
ای زن رویایی من
ای زنی که پس ازمرگ به من توجه خواهد کرد ، آه .
ودر قصیده دیگری گفت :
در رودخانه هاتسوسیه در وسط کوهستان
در سرچشمه کم عمق رودخانه ، چوبی مقدس فرو می کنیم ،
در مصب کم عمق رودخانه ، چوبی مقدس فرومی کنیم
وبر بالای چوب مقدس آینه ای آویزان می کنیم .
وبر بالای این چوب مذهبی نگین «تاما» می آویزیم .
معشوقه ام که اورا مثل تاما دوست دارم .
زنی که اورا دوست دارم .
همانند آینه است .
واگر به من بگویند که او آن جاست ، به نزدش خواهم رفت .
اما همیشه به ولایت زادگاهم علاقه مند خواهم ماند .
آن دو پس از آن که شعرهای خودرا سرودند ، هرد باهم خودکشی کردند .
این دوقصیده از نوع « آوازهای زیر لبی » است

امپراتور انـسکو

ا ـ تاج تامای سوار شده برروی چوب گرانبها

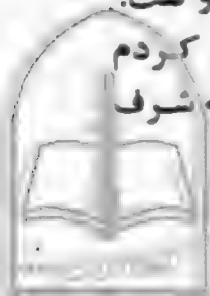
« شاهزاده امپراتوری اناهو » (امپراتور انکو) پسر امپراتور متوفی ، درحالی کـه درقصرش اناهو در « اسونوکامی » اقامت داشت برجهان فرمان راند .

امپراتور ،ندیم «نیه » را ،که جد ندیمان «ساکوموتو » و غـیره بـود ، بـه نزد «شاهزاده امپراتوری اوکوساکا » فرستاد تا خواهر کـوچـک اورا بـرای بـرادر کوچکش «شاهزاده امپراتوری اوهاتـوسیه » خواستگاری کند وبه اوبگوید :

ـ می خواهیم که خواهر کوچک شما « شاهدخت امپراتوری واکاکوساکا » را بـه همسری «شاهزاده امپراتوری اوهاتـوسیه » در آوریم ، دراین باره چه می گویی ؟

چون این پیام به شاهزاده امپراتوری اوکوساکا رسید ، چهار بار تعظیم کرد وگفت:

ـ من منتظر چنین افتخاری بودم ، ازاین رو با دقت زیاد از اومحافظت مـی کـردم واجازه نمی دادم بیرون برود ،به درستی که این درخواست امپراتـور مایـه شرف منست . من اورا بنا به خواسته امپراتور به اوتقدیم می کنم .

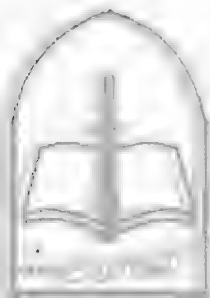


ـ می خواهیم که خواهر کوچک شما « شاهدخت امپراتوری واکاکوساکا » را به همسری «شاهزاده امپراتوری اوهاتسوسیه » در آوریم ، دراین باره چه می گویی ؟
چون این پیام به شاهزاده امپراتوری اوکوساکا رسید ، چهار بار تعظیم کرد وگفت:
ـ من منتظر چنین افتخاری بودم ، ازاین رو با دقت زیاد از اومحافظت می کردم واجازه نمی دادم بیرون برود .به درستی که این درخواست امپراتور مایه شرف منست . من اورا بنا به خواسته امپراتور به اوتقدیم می کنم .
سپس شاهزاده مذکور با خود اندیشید که شایسته نیست خواهرم را دست خالی به امپراتور تقدیم کنم ، به همین علت هدیه ای به همراه خواهر کوچک خود ارسال کرد که این هدیه یک تاج تامای سوار شده برروی چوبی گران بها بود .
اما ندیم « نیه » تاج تامای اهدایی را دزدید وبر« شاهزاده امپراتوری اوکوساکا » افترا بست وبه امپراتور گفت :
ـ « شاهزاده امپراتوری اوکوساکا » فرمان شما رازیر پانهاد وبه من گفت :« خواهر کوچکم همسر یکی از افراد خاندانم خواهد شد » .سپس باغضب فراوان قبضه شمشیر خود رافشرد .
امپراتور چون این سخنان راشنید ، به شدت خشمگین شد ودستور قتل شاهزاده امپراتوری اوکوساکا را صادر کرد و بر همسر او « ناگاتا نو او ایراتسومیه » مستولی شد و اورا همسر سوگلی خود کرد .

۲ ـ سرکشی شاهزاده امپراتوری مایووا
روزی هنگامی که امپراتور برای خواب نیمروزی بر روی تخت خود استراحت می کرد به ملکه گفت :
ـ آیا غم واندوهی تو را آزارمی دهد ؟
ملکه گفت :
ـ نعمت های فراوان شما مرا در بر گرفته است ، پس چه اندوهی می تواند مرا آزار دهد ؟
در اثنای این گفتگو پسر هفت ساله ملکه از شوهر اولش دربیرون خانه مشغول بازی بود . امپراتور که متوجه حضور او در آن نزدیکی ها نبود به همسرش گفت :
ـ اما یک اندوه مراهمیشه آزار می دهد وآن این است که : « هنگامی که پسرت شاهزاده امپراتوری مایووا به سن بلوغ برسد وبفهمد که من پدرش را کشته ام ، بدون شک به فکرش خواهد رسید که انتقام اورا از من بگیرد .
شاهزاده امپراتوری مایووا که دربیرون خانه بازی می کرد ، این سخن راشنید و درکمین امپراتور نشست تا این که عاقبت امپراتور به خواب رفت .پس اوشمشیری



- هم اکنون امپراتور ترور شد، حال ما باید چه کار کنیم؟
اما «شاهزاده امپراتوری کورو هیکو» تعجبی نکرد واهمیتی به این خبر نداد. «شاهزاده امپراتوری اوهاتوسیه» چون چنین دید، به شدت برادر بزرگ تر خودرا سرزنش کرد و گفت:
- از سویی او امپراتور ما بود واز سوی دیگر او برادرمان بود. پس چرا باید درچنین کارهایی نتوان به تواعتماد کرد؟ چراهنگامی که خبر ترور برادرت را شنیدی شگفت زده نشدی وبی تفاوت باقی ماندی؟
سپس او را از یقه پیراهنش گرفت و به بیرون خانه آورد و شمشیر خود را کشید و او را کشت. آن گاه به نزد برادر بزرگ دیگرش «شاهزاده امپراتوری شیرو هیکو» رفت و تمامی رخدادها را از اول برایش بازگو کرد. اماو نیز هم چون «شاهزاده امپراتوری کوروهیکو» اهمیتی به آن چه رخ داده بود نداد. پس اورا نیز از یقه پیراهنش گرفت وبه منطقه «اوهاریدا» برد و گودالی کند و اورا ایستاده و زنده زنده در آن گودال دفن کرد. هنگامی که خاک به دوپهلوی اورسید، چشمانش از حدقه بیرون زد و مرد.
آن گاه لشکری گرد آورد وخانه «تسوبورا اومی» رامحاصره کرد، فرد مذکور نیز سربازان مسلح آماده به جنگی داشت، به همین جهت جنگ میان آن دو درگرفت وتیرهای فراوانی رد وبدل شد. سپس «شاهزاده امپراتوری اوهاتسو سیه» تیری دراز برداشت وهم چون عصا بر آن تکیه کرد وسعی کرد تا داخل خانه را ببیند. سپس با صدای بلندی فریاد کشید وگفت:
- آیا دختری که با او معاشقه کردم، دراین خانه سکونت دارد؟
دراین هنگام، چون «تسوبورا اومی» این سخن راشنید، خود به تنهایی بیرون آمد وسلاح خودرا به یک سونهاد وهشت بار برروی زمین خم شد وگفت:
- «شاهدخت کارا» که روزی به خواستگاری او آمدی، درخدمت شما خواهد بود ومن همراه با او «انبارهای پنج گانه» راتقدیم می کنم | منظور از «انبارهای پنج گانه» نگهبانان فعلی پنج روستا در کازوراکی است | وبدانید که من تسلیم نمی شوم. زیرا که بنا به معلومات من «ندیمان» و «مشاوران» از دوره های کهن تاکنون همیشه در قصرهای شاهزادگان مخفی می شدند. اما تاکنون هرگز نشنیده بودم که شاهزادگان درخانه ندیمان مخفی شوند. به همین علت اکنون معتقدم که من «اومی» یعنی آن مرد بیچاره، حتی اگر باتمام نیروهای خود بجنگم، نمی توانم پیروز شوم. اما با این وجود هیچ گاه شاهزاده ای را که به خانه ام پناه آورده است رها نخواهم کرد.



کهن تاکنون همیشه در قصرهای شاهزادگان مخفی می شدند . اما تاکنون هرگز نشنیده بودم که شاهزادگان درخانه ندیمان مخفی شوند. به همین علت اکنون معتقدم که من « اومی » یعنی آن مرد بیچاره، حتی اگر باتمام نیروهای خود بجنگم، نمی توانم پیروز شوم . اما با این وجود هیچ گاه شاهزاده ای را که به خانه ام پناه آورده است رها نخواهم کرد .

هنگامی که اوسخنش را به پایان رساند ، برخاست وسلاح خود را برداشت وبه خانه اش بازگشت تا جنگ را ادامه دهد . اما اندکی بعد تیرهایش تمام شد و نیرویش به تحلیل رفت، پس روبه سوی شاهزاده نوجوان کرد وگفت :

ـ دستانم کاملاً طور کامل زخمی شده است وهمه تیرهایم تمام شده است ودیگر قادر به ادامه جنگ نیستم ،حال چه باید کرد ؟

شاهزاده پاسخ داد :

ـ راه حلی وجود ندارد ، اکنون بیا ومرابکش !

پس اوبه سوی شاهزاده رفت واورا باشمشیرش کشت ، سپس با دست خود ،گردن خود رانیز برید .

۳ ـ « شاهزاده امپراتوری اوشی ها » از « ایچی نوبیه » وفرزندانش

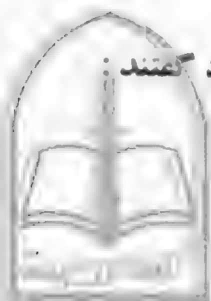
بعدها « کارا بوکورو » جد دوک نگهبان ساساکی در اومی به « شاهزاده امپراتوری اوهاتسوسیه » گفت که : روستای « کایا » از « کوتاواتا » در« اومی » گراز های وحشی وگوزن های بسیاری دارد،گوزن هایی که دست وپاهایی کشیده هم چون گیاهان تازه روییده وشاخ های بلند ودراز هم چون درختان خشکیده دارند .

پس شاهزاده مذکور همراه با « شاهزاده امپراتوری اوشی ها » از « ایچی نوبیه» به «اومی » رفتند وهنگامی که به این روستا رسیدند ، هرکدام ازآن ها خانه ای موقتی برای خود ساخت ودرآن سکونت گزید .سپس در سپیده دم روز بعدی وقبل از این که خورشید بدمد ،« شاهزاده امپراتوری اوشی ها » از خواب برخاست وبه نزدیک خانه موقت «شاهزاده امپراتوری اوهاتسوسیه » رفت تا اورا بیدار کند وبدون آن که سوء نیتی داشته باشد درحالی که بر پشت اسب خود سوار بود چنین گفت :

ـ آیا هنوز بیدار نشده است ؟ به اوبگویید : شب پنهان شده است واکنون هنگام رفتن به میدان شکار است .

سپس اسب خود را هی کرد ورفت .

دراین هنگام همراهان «شاهزاده امپراتوری اوهاتسوسیه » به شاهزاده خود گفتند :



قتل رساند. سپس جسد او را پاره پاره کرد و در طشت علوفه اسب ها قرارداد وبعد آن را کاملاً هم سطح زمین دفن کرد.[۱]

چون دو فرزند « شاهزاده امپراتوری اوشی ها » یعنی « شاهزاده امپراتوری او اوکیه » و «شاهزاده امپراتوری اوکیه » از این رخداد آگاه شدند ، فرار کردند وبه «کاریبانی» در « یاماشیرو » رفتند ودرحالی که غذا می خوردند ، پیرمردی با دوچشم وسمه کشیده که از آن جا می گذشت، به آن ها نزدیک شد واز غذای آن ها دزدید . دوشاهزاده به او گفتند:

- ما به خاطر غذای خود متأسف نیستیم ،ولی به ما بگو که تو کیستی ؟

پیرمرد پاسخ داد :

- من نگهبان گراز های وحشی یاماشیرو هستم .

آنان سپس از رودخانه کوسبا عبور کردند وبه فرار خود ادامه دادند تا به ولایت «هاریما » رسیدند وبه خانه « شی جیمو » یکی از ساکنان آن ولایت رفتند ودر آن جا مخفی شدند. به عنوان خدمتکاران نگهبان اسب ها وگاوها به کار مشغول شدند.

امپراتور یور یاکو

۱ - خانواده امپراتور

«والاحضرت اوهاتسوسه واکاتاکیه » (امپراتور یور یاکو) درحالی که درقصرش «اسا کورا» در « هاتسوسیه » اقامت داشت برجهان فرمان راند .

امپراتور با « شاهدخت امپراتوری واکاکوسایه » خواهر « شاهزاده امپراتوری اوکوساکا» ازدواج کرد ،اما از او صاحب فرزند نشد .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت کارا » دختر « تسوبورا اومی » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: « والاحضرت سپید موی » و خواهرش « والاحضرت شاهدخت واکاتاراشی » (دو خدا).

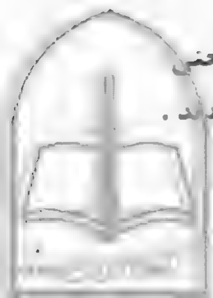
امپراتور برای بزرگداشت نام « شاهزاده سپید موی » قبیله « سپید موی » و خاندان حاجبان «هاتسوسیبه » وخاندان حاجبان «کاواسیه » را به وجود آورد . در دوران امپراتوری این امپراتور گروهی از « واو »[۲] ها به ژاپن مهاجرت کردند

---

۱ - ناقبر او ناشناخته بماند وبعدها کسی نتواند برابش آرامگاهی بسازد

۲ - خاندان واو (۲۲۹ ۲۸۰ م) یکی از خاندان های امپراتوری حاکم بر چین بود .که حتی پس از سقوط این خاندان . ژاپنی ها هم جنان ساکنس جنوب چین را به این نام می نامیدند .

روستای کوریه هارا در استان نارای کنونی قرار دارد



و امپراتور آنان را در روستای « کوریه هارا » سکونت داد . بـه همیـن علـت ایـن روستا ، روستای « کوریه واو هارا » نامیده شد .

۲ ـ جستجو برای انتخاب ملکه

ملکه قبل از ازدواج در کوساکا در ولایت «کوچـی » اقـامت داشـت وامپراتـور نزدیکترین راه را برای رسیدن به « کوساکا » در «کوچی » انتخاب کرد وهنگـامی که به قله کوه رسید، از بالا به منطقه نظری افکند وخانـه ای بزرگ باسقف هـای سفالین دید .پس روبه همراهان کرد وپرسید :

ـ این خانه ای که سقف های سفالین دارد از آن کیست ؟

پاسخ داده شد که :

ـ آن جا خانه حکمران بزرگ ومحلی « شیکی » است .

پس امپراتور گفت :

ـ عجب آدم نفهمی است .که خانه خود را همانند قصر امپراتوری ساخته است !

سپس سربازان خود را به آن جا فرستاد تا آن را آتـش بزننـد . حکمـران محلـی چون چنین دید ترسید ودر برابر امپراتور تعظیم کرد وگفت :

ـ من آدم نفهمی هستم واز این که این خانه راچنین ساخته آمده ام بسیار متأسـفم وبه همین علت ،برای جبران اشتباهاتم ،پیشانی خود را بر خاک می نهم وهدایـایی را تقدیم می کنم .

سپس پارچه سفیدی را بربالای سگی آویخت وتوسط یکی از افراد خـانواده اش که «کوشی هاکی » نام داشت آن ها رابه امپراتور تقدیم کـرد . بـه همیـن علـت امپراتور از دستور آتش زدن خانه او صرف نظر کـرد .سـپس بـه نـزد « شـاهدخت واکاکوسا کابیه » رفت و سگ را به او هدیه داد وگفت : این هدیـه کمیـابی اسـت که امروز در راه به من پیشکش شد واکنون آن را به عنوان هدیه نامزدی بـه شـما تقدیم می کنم .

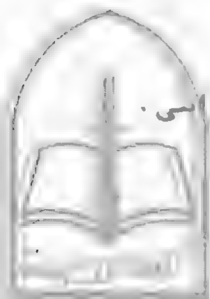
« شاهدخت امپراتوری واکاکوسا کابیه » درپاسخ ،گفت :

ـ من بسیارمتأسفم که شما هنگامی آمدید که خورشیددرپشت سر شما قرارداشت،[1] با این وجود . من هم اکنون به قصر شما خواهم رفت تا درخدمت شما باشم .

سپس امپراتور راه بازگشت به قصر را درپیش گرفت وچون به قلـه کـوه رسـید، دمی بدون حرکت ایستاد .بعد قصیده زیر را سرود :

بین کوهستان کوساکابیه که دراین جاست

۱ امپراتور از باماتو (درشرق) به کوچی (درغرب) می رفت وبراساس عقاید خرافی ژاپنی ، خواستگاری درهنگامی که خورشید پشت سرآدمی باشد . شوم وبد یمن است .

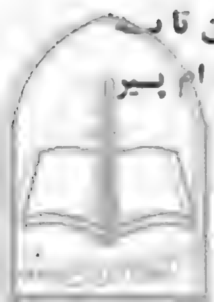


وکوهستان هیگوری که شبیه فرشی از کاه است .
درختان برگ پهن بلوط های شکوفا قرار دارد
وبر دامنه های آن جوانه های خیزران می روید
و بر ارتفاعات آن نی های خیزران هم چون گیسو درهم فرو می روند
من هم چون جوانه ها
باتو نخفته ام
من هم چون گیسوان به هم بافته
باتو نخفته ام
پس از این ، به تنهایی باهم خواهیم خفت !
ای زن رویاهای من ، آه !
سپس این قصیده را به وسیله پیکی به نزد « شاهدخت » فرستاد .

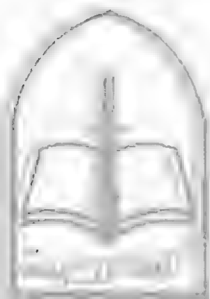
۳ـ اکانیکو

روزی امپراتور برای گردش بیرون رفت وچون به رودخانه «میوا » رسید ، دختر جوانی را دید که لباس می شوید و صورتی بسیار زیبا دارد . پس امپراتور از او پرسید :
ـ تو دختر کیستی ؟
دختر پاسخ داد :
ـ نامم اکانیکو است واز قبیله «هیکیه تا » هستم .
پس امپراتور به اوگفت :
ـ ازدواج نکن ومنتظر باش تا تورابه قصر دعوت کنم .پس به قصر خود بازگشت .
اکانیکو نیز هم چنان منتظر دستورات امپراتور باقی ماند تا این که سن اوبه هشتاد سال رسید .پس اکانیکو به خود گفت : من شاهد گذشت سال ها وسال ها بودم، درحالی که منتظر یک اشاره از امپراتور بودم . اکنون چهره ام پیر وفرتوت شده است ودیگر هیچ امیدی ندارم ولی با این همه دیگر تحمل این همه رنج ودل تنگی را ندارم و باید که از احساسات خود در این مدت انتظار دم بزنم .
پس هدایای نامزدی تهیه کرد وبه قصر رفت تا آن هدایا رابه امپراتورپیشکش کند.
امپراتور که همه چیز را فراموش کرده بود از اکانیکو پرسید :
ـ ای پیرزن ،کیستی ؟ وچرا به نزد ما آمدی ؟
اکانیکو پاسخ داد :

در ماه فلان ،سال فلان امپراتور به من دستور داد که منتظر او بمانم و من تا به امروز منتظر اشاره ای از اوبودم وحال به سن هشتادسالگی رسیده ام، چهره ام پیر



و فرتوت شده است ودیگر منتظر چیزی نیستم ،حال فقط آمده ام که از احساسات خود سخن بگویم .
امپراتور که بسیار متعجب شده بود ،گفت :
- من در واقع این داستان را فراموش کرده ام اماتو با وفای خود ازمن اطاعت کردی و سال ها منتظر اشاره ای از طرف من بودی وچنین شد که گذاشتی بهترین سال های عمرت بیهوده تباه شود . این داستان داستانی بسیار غم انگیز است .
چه بسا که امپراتور ،هرچند به صورت صوری ،قصد داشت که با اوازدواج کند ،اما مشکل سن بسیار بالای او ،وی را ازاین کار بازداشت ، به همین علت شعر زیر را برایش سرود :
در زیر درختان مقدس بلوط در میمورو
زیر درختان بلوط
چه غم انگیز است قصه دختر کاشیوارا
وهم چنین در شعر دیگری چنین سرود :
هم چون روستایی در «هیکیه تا » که گرداگردآن با نهال های بلوط وحشی کاشته شده ،
نزدیک بود که درجوانی باهم همبستر شوند
آه که چقدر پیر شده ایم !
دراین هنگام ،چشمان اکانیکو لبریز از اشک شد وآستین های پیراهن سرخ رنگ او را به طور کامل خیس کرد.پس درجواب اشعار امپراتور ،به شعر چنین سرود :
هم چون دیوارهای کامل نشده میمورو
مهجور ودورافکنده شده ام ،
پس من همدم وندیم چه کسی خواهم شد ؟
یا راهبه معبد !
ودر شعر دیگری چنین سرود :
نیلوفر آبی درخلیج کوساکایه
گل های شکوفای نیلوفر آبی
چقدر برجوانان رشک می برم .
امپراتور به این پیرزن هدایای بسیاری داد واورا بازگرداند . این چهارقطعه شعر از نوع اشعار بدیهه گویی است .



٤ ـ یوشینو

روزی امپراتور به قصر یوشینو می رفت که درنزدیکی رودخانه یوشینو دختر جوان وزیبایی را دید که با او همبستر شد، وسپس به قصر یاماتو بازگشت. بعدها، هنگامی که دوباره به یوشینو می رفت ،درهمان مکانی که قبل با دخترک ملاقات کرده بود توقف کرد و درآن جا بارگاهی زد ودر زیرآن نشست وشروع به نواختن کوتو کرد، درحالی که دخترک می رقصید وچون دخترک به خوبی می رقصید. امپراتور شعر زیر را درباره او سرود:

برنوای آهنگی که از کوتو برمی خیزد
کوتویی که دستان خدای نشسته برتخت می نوازد.
برقص، آی رقّاصه
تا جاودان بمانی.

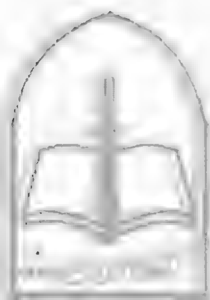
هنگامی که امپراتور به منظور شکار به روستای «اکیزو» رفت، هنوز برتخت خود ننشسته بود که مگس آبی رنگی بر بازوانش نشست وهنوز مگس ازجای خود نپریده بود که زنبور نر بزرگی از راه رسید وآن راشکار کرد وپرید، دراین هنگام امپراتور این قصیده راسرود:

چه کسی می گوید که گرازها وگوزن ها
درکوهستان اومورو در یوشینو پنهان شده اند!
امپراتور حاکم بر روی تخت خودنشسته
ودرکمین گرازها وگوزن هاست
اولباسی از پارچه سفید برتن دارد.
مگس آبی رنگی می آید وکف دست اورامی لیسد.
امانا گهان زنبور نری از راه می رسد ومگس را شکارمی کند.
چنین است که ژاپن نام زنبور ها رایدک می کشد
ژاپنی که به جزایر زنبورها معروف است.

٥ ـ کوهستان کازوراکی

روزی امپراتور از کوهستان کازوراکی بالارفت. ناگهان گراز وحشی بزرگی نمایان شد. امپراتور تیری به سوی او انداخت ،اما گراز باخشم به سوی اوحمله کرد، امپراتور که از غرش گراز ترسیده بود از درختی بالا رفت واشعار زیر را سرود:

امپراتور ما روزی برای صید بیرون آمد
از ترس غرش گراز وحشی زخمی
ناچار شدیم که از شاخه های درخت بالارویم.



درختی که دربالای تپه قرار دارد
تا نجات یابیم.

بار دیگر هنگامی که امپراتور مشغول بالارفتن از کوه کازوراکی بود، همراهان اوهمگی جامه هایی سرمه ای باکمر بندهای سرخ رنگ برتن داشتند که آن ها را امپراتور به آنان بخشیده بود .ناگهان امپراتور وهمراهانش متوجه شدند که درجهت مقابل آنان، درآن سوی کوهستان نیز گروهی دیگر به طور دقیق همانند گروه همراهان امپراتور بودند، مشغول بالا رفتن از کوه هستند، گروهی که ازجهت رنگ لباس وتعدادنفرات نیز با آنها مشابه بودند. امپراتور هنگامی که آنان رادید ،از آنان پرسید:

ـ آیا در ژاپن امپراتور دیگری غیر ازمن هست؟ شما کی هستید که چنین درحال رفت و آمد هستید؟

اما پاسخ آنان ،همانند سؤال امپراتور بود.[1] دراین هنگام امپراتور خشمگین شد وتیری را درکمان گذاشت. همراهان نیز تیرهای خود را درکمان گذاشتند. اما گروهی که مقابل آنان بودند نیز تیرهای خود را درکمان گذاشتند .پس امپراتور دوباره روسوی آنان کرد وازآنان پرسید:

ـ خود رامعرفی کنید، بدین گونه که هرکدام ازما نام خود را بگوید ،سپس تیرها راپرتاب کنیم.

دراین هنگام ،آنان پاسخ دادند:

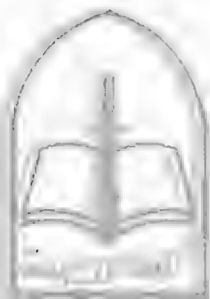
ـ این ما بودیم که اول بارمورد پرسش واقع شدیم .پس ما باید اول خود رامعرفی کنیم. من خدایی هستم که بایک کلمه چیزهای شوم وباکلمه ای دیگر چیزهای خوب ونیکو راتعیین می کنم. من «خدای بزرگ ،سرورکلمه کازوراکی» هستم.

امپراتور چون این راشنید ،ترسید وگفت:

ـ من متأسفم ،زیرا نمی دانستم که خدای بزرگم مظهری جسمی نیز دارد.

پس به همه همراهان خود دستور داد که شمشیرها و تیرها وکمان ها و حتی پیراهن هایشان را فرونهند، سپس آن ها رابانعظیم تقدیم او کرد. پس «خدای بزرگ، سرور کلمه کازوراکی» دستان خود رابهم کوفت[2] وهدایا را تحویل گرفت.

«خدای بزرگ» دربازگشت امپراتور از قله کوه هاتوسیه تادامنه کوه او را همراهی کرد و بدین گونه بود که خدای بزرگ ،سرور کلمه کازوراکی در آن دوره برهمگان تجلی کرد.

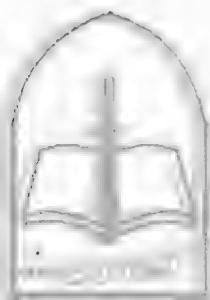


۱ - این اسطوره سادگی مردم را در برخورد با ظواهر اشباح وپژواک ها نشان می دهد.

۲ - علامت رضایت وخوشنودی است.

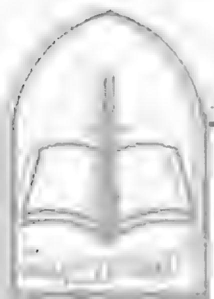
٦ ـ تپه «شخم زن های فلزی » ودرخت بزرگ نارون

هنگامی که امپراتور در راه «کاسوگا » بود تا با «شاهدخت اودو » دختر ندیم «ساتوسکی» از «وانی» ازدواج کند ، در راه به طور تصادفی به «شاهدخت» برخورد و هنگامی که او امپراتور را دید به سوی تپه ای فرار کرد .پس امپراتور به شعر چنین سرود : ای کاش که شخم زن های فلزی زیادی داشتم
ومی توانستم خاک تپه را زیر ورو کنم
تپه ای که دخترک درآن پنهان شده است .
به همین جهت این تپه « تپه شخم زن های فلزی » نامیده شد .
روزی امپراتور در زیر درخت نارون بزرگی در « هاتسوسیه » میهمانی داد ودر این میهمانی زنی خدمتکار که اصل او از «میه » در ولایت « ایسه » بود . جام بزرگی را از بالای سر تقدیم امپراتور کرد ، اما در این حین برگی از درخت بزرگ نارون درجام افتاد وشناور گردید .زن خدمتکار بدون آن که از افتادن برگ درجام آگاه شود . آن را پر از ساکی کرده بود .هنگامی که امپراتور برگ شناور را درجام دید . خشمگین شد وزن خدمتکار را برزمین افکند وشمشیر خود رابرگردن اونهاد و تصمیم گرفت که گردن اورا بزند . پس زن خدمتکار گفت :
ـ مرانکش ،می خواهم چیزی را به تو بگویم .
سپس ابیات زیر راسرود :
قصر «هیشیرو » در «ماکیموکو »
قصری است که درهنگام خورشید صبحگاهی می درخشد
قصری است که درهنگام خورشید شامگاهی نورانی است .
آن قصر . قصری است که هم چون خیزران ریشه در اعماق دارد .
آن قصر ، قصری است با پایه های استوار
آن قصر ، قصری است باستون بندی نیرومند
که خاک بسیاری آن رامحکم کرده است
این قصر از چوب سرو زیبایی ساخته شده
که در نزدیکی « معبد دوشیزه ها » قرار دارد.
در کنار آن درخت نارون بسیار شکوفایی قرار دارد
که شاخه های بالایی آن آسمان را از چشمها پنهان می کند.
و شاخه های میانی آن .شرق را از چشم ها پنهان می کند.
و شاخه های پایینی آن .ولایات را از چشم ها پنهان می کند.
برگ شاخه های بالایی
به سوی شاخه های میانی خم شده و آن را لمس می کند.



برگ شاخه های میانی
به سوی شاخه های پایینی خم شده وآن را لمس می کند.
برگی از شاخه های پایینی
به آرامی در جام بزرگوار افتاد
وبرگ هم چون لکه روغنی شناور گردید
(آن برگ) درجامی که دختر «میبه » (زیبا جامه) بربالای سرخود حمل می کرد
افتاد .
ودر شراب درون جام حباب ایجادکرد .[۱]
ای پسر خورشید تابان ،به راستی که من متأسفم .
(این وقایع بدین گونه نقل شده است)
چون این زن خدمتکار ابیات بالاراسرود ،امپراتور خطای اورابخشید .
دراین هنگام ملکه نیز چنین سرود :
گل کامیلیای پاک که برگ های پهنی دارد
درنزدیکی « معبد دوشیزه ها »
در بالای تپه بلند شهر در « یاماتو »
قد برافراشته است
هم چون برگ های آن ، فراگیرباش
وهم چون گل های آن ، درخشنده باش .
به پسر خورشید تابان
ساکی راتقدیم کنید .
(این وقایع بدین گونه نقل شده است).
سپس امپراتور چنین سرود :
بانوان بزرگوار دربار
که باپشم های سپید ،هم چون بلدرچین به نظر می رسند .
دامن های بلند شان در هنگام حرکت ، درهم می آمیزد
همان طور که دم ، «دم جنبانک » به هم می خورد .
آنان بسیارند ،بسیار
هم چون پرستوها درگلزار
وامروز نیز ناچاریم که میهمانی بدهیم
ای اشراف زادگان درخشان دربار

۱ - این جا به داستان خلقت اشاره می کند (نگاه کنید به ص ۴۳) وبدین وسیله دوران امپراتوری و روزگار خود را می ستاید .



(این وقایع بدین گونه نقل شده است)
این آوازهای سه گانه از نوع « حکایات آسمانی » است .

دراین میهمانی امپراتور ،به خدمتکار «میه » تبریک گفت وهدایای بسیاری به او داد و هنگامی که «شاهدخت اودو » از « کاسوگا » ،جام ساکی را به امپراتور تقدیم می کرد ، امپراتور ابیات زیر راسرود :

دختر یکی از ندیمان
آبی از تمام رودها فراهم می کند
وقوری زیبای چائی را دردست می گیرد
آن رابه خوبی بگیر ،آن رامحکم بگیر ،
آن رابیشتر وبیشتر ،محکم نگاه دار .
ای دختری که قوری زیبای چائی در دست داری .
این آواز مخصوص نوشیدن چای است .

دراین هنگام « شاهدخت اودو »نیز چنین سرود :

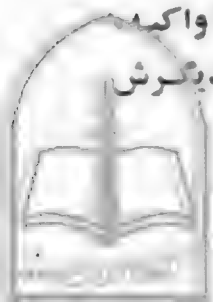
دوست دارم که چوب تکیه گاه باشم
چوبی که درسپیده دم وشامگاه
امپراتور ،که حاکم برجهان است برآن تکیه می کند .
آه ، ای برادرم .
این شعر ازنوع « بدیهه گویی » است .

امپراتور یکصد وبیست وچهار سال زندگی (ودر نهم آگوست سال ٤٨٩ م درگذشت) ، آرامگاه او در «تاکاواشی » در «تاجیهی » در ولایت «کوچی » قرار دارد .

امپراتور سینئی نی

١ ـ کشف دو شاهزاده

« والاحضرت اویاما تونیکوی سپید موی » (امپراتور سینئی نی) پسر امپراتور قبلی، درحالی که درقصر «میکاکوری » در «ایواریه » اقامت داشت برجهان فرمان راند . این امپراتور ازدواج نکرد وصاحب فرزندی نیز نشد .اما برای بزرگداشت نام خود قبیله «سپیدمویان » را به وجود آورد . پس از درگذشت این امپراتور ،چون او فرزندی نداشت، درباریان برای انتخاب امپراتور جدید دچار سردرگمی شدند . البته درآن هنگام خواهر «شاهزاده امپراتوری اوشی ها واکیه» از «ایچی نوبیه » ،که نامش « اوشی نومی نو ایراتومیه » بود ونام دیگرش



«شاهدخت امپراتوری آتویـه » بـود در قصر «تـسونو ساشی» در «تاکـاکی » در «اوشی نومی » در « کازوراکی » اقامت داشت.

هنگامی که «اوتاتیه » مشاور «یامابیه» به عنوان حمکران ولایت « هاریما » تعیین گردید، «شي جیمو » یکی از اهالی ولایت میهمانی ای بـه مناسبت ساختن خانـه جدید خود ترتیب داد که حکمـران نـیز درآن حضـور یـافت . درایـن میـهمانی همگی به شادی وتفریح مشـغول شـدند وسـاکی فراوانـی نوشـیدند وبـه رقـص و پایکوبی پرداختند . دراین بین دوجوان نـیز بودنـد کـه درکنارآتـشدان ایـستاده بودند وموظف به نگهبانی از آن بودند ،که از آن ها نیز خواسته شد که به جـرگـه رقص درآیند.

برادر کوچک تر گفت :

- ای برادر بزرگم تواول برقص.

برادربزرگ تر پاسخ داد :

- ای برادر کوچکم تو اول برقص.

سپس آنان جملات تعارف آمیز مؤدبانه ای باهم مبادله کردند کـه بـاعث خنـده حاضران شد . عاقبت برادر بزرگ تر اول رقصیـد ، بعـد از او بـرادر کـوچـک تـر رقصید وباصدایی آرام ابیات زیر راخواند :

قبضه شمشیری که پهلوان دلاورم باخود حمل می کند

سرخ رنگ است ورنگ پارچه آن نیز سرخ است

وپرچم های سرخی نیز بر افراشته است .

که دشمن چون آن راببینید پنهان می شود .

او بر جهان فرمان راند .

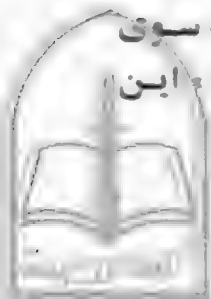
همان طور که ریشه های کنده خیزران در ارتفاعات کوهستان سرخم می کنند .

وهمان طور که آلت موسیقی کوتو هشت تار دارد .

اما من کیستم ،

تنها نواده ای فروتن از فرزندان « شاهزاده امپراتوری اوشی هاواکیه » از « ایجـی نوبیه » ، فرزند امپراتور « ایزاهو واکیه » .

اوتاتیه چون این ابیات را شنید شگفت زده شد واز نشیمن گـاه خـود فروافتـاد . سپس برخاست وهمه مردم را ازاتاقک خود بیرون کرد واین دوشاهزاده رابـرروی زانو های خود نشاند وبا اندوه شروع به آه وناله کرد .سـپس دسـتور داد زود قصر موقتی برای آنان بسازند وآنان را درآن جای داد .سـپس پیکـی تـیز رو بـه سـوی پایتخت گسیل کرد . هنگامی که عمه آن ها « شاهدخت امپراتوری آتویـه » ایـن خبر راشنید ،بسیار خوشحال شد وآن ها را به قصربرد .



۲ - « والاحضرت اوکیه » وندیم « شیبی »

بدین گونه بود که آن دوبه امپراتوری رسیدند. سپس جشنی مردمی برگزار شد و در اثنای جشن ندیم «شیبی » جد ندیمان « هیگوری » دست دختری را گرفت که «والاحضرت اوکیه » قصد داشت با او ازدواج کند. این دختر، دختر مدیر «اودا » و نامش « اویو » بود. پس هنگامی که « والاحضرت اوکیه » به جمع بازیگران جشن پیوست. ندیم « شیبی » چنین سرود :

این زاویه از قصر، نا استوار است.[۱]

او چنین سرود، سپس از « والاحضرت اوکیه » خواست که شعرش راکامل کند، پس «والاحضرت اوکیه » گفت :

اگر زاویه قصر نا استوار است

این به علت عدم مهارت نجار است.[۲]

پس از آن ندیم « شیبی » چنین سرود :

چون قلب « شاهزاده امپراتوری »

مهمل و بی توجه است.

نمی تواند از نرده های بلند « ندیم » بگذرد.

دراین هنگام شاهزاده امپراتوری چنین سرود :

هنگامی که به قصر امواج خروشان

در بالای سطح دریا می نگرم.

زنی رامی بینم

که درنزدیکی ماهی «تون »[۳] ایستاده است.

ماهیی که به منظور تفریح آمده است.

دراین هنگام ندیم « شیبی » به شدت خشمگین شد وچنین سرود :

حتی اگر که نرده های « شاهزاده امپراتوری » از هشت ردیف باشد

و قصر او را کاملا محافظت کند.

اما باید دانست

که این نرده ها رامی توان برید ویا آتش زد.

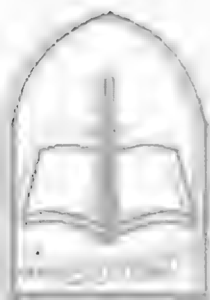
سپس شاهزاده امپراتوری دوباره چنین سرود :

---

۱ - منظور او مسخره کردن سلطه لرزان خاندان امپراتوری بود.

۲ - منظور اومسخره کردن عدم مسؤولیت پذیری ندیمان است.

۳ - یکی دیگر از معانی « شیبی » ماهی تون است.



ای صیادی[۱] که قلاب خود را به منظور صید ماهی « تون » بزرگ به آب انداخته ای
بدان که اگر این ماهی بزرگ «تون » از ساحل دور شود ، به شدت دردمند خواهی شد .
و به صورت ماهی « تونی » خواهی شد که برروی ماهی «تون» دیگری افتاده است .
سپس آنان تا سپیده دم به مشاعره ادامه دادند وبعد پراکنده شدند .
درسپیده دم روز بعد ، « والاحضرت اواوکیه » با «والاحضرت اوکیه » مشورت کرده وگفت :
ـ معمولا صاحب منصبان دربار صبح ها به قصر می روند وشب ها درخانه « شیبی» گرد هم می آیند و پس اکنون « شیبی » در خانه اش خفته است وکسی دیگر درخانه او نیست و بهترین وقت برای غافلگیر کردن او اکنون است زیرا که درغیر از این وقت ،نمی توان او را غافلگیر کرد .
پس لشکری گرد آوردند وخانه ندیم « شیبی » رامحاصره کردند واورا کشتند .
سپس هر کدام از شاهزادگان تصمیم داشت که حکومت را به دیگری واگذارد . پس «والاحضرت اواوکیه » به برادر کوچک تر خود « والاحضرت اوکیه » چنین گفت:
ـ این توبودی که نام ونسب ما را در میهمانی « شی جیمو » در « هاریما » به همگان اعلام کردی واگر این کار را نمی کردی ما اکنون به حکومت نمی رسیدیم. این حق تست ، هرچند که من برادر بزرگ تر هستم اما مایلم که تو اول به حکومت برسی .
سپس به استواری حکومت را به اوسپرد و «والاحضرت اوکیه » نیز بدون هیچ مخالفتی، پذیرفت که خودش اول حکومت کند .

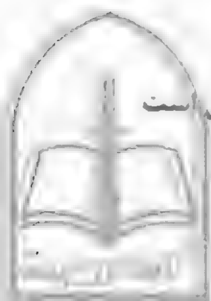
امپراتور کین سو

۱ ـ پیر زنی با حافظه ای شگرف

« والاحضرت اوکیه نو ایراسو واکیه » فرزند « شاهزاده امپراتوری اوشی هاواکیه » از «ایچی نوبیه » فرزند « شاهزاده امپراتوری ایزاهو واکیه » درحالی

---

۱ - منظور از کلمه صیاد دراین جا ندیم شیبی است ومنظور ازماهی تون بزرگ . دختری است که موضوع اختلاف آن دو بوده است .



که درقصر « اسوکای نزدیک » اقامت داشت به مدت هشت سال برجهان فرمان راند.

امپراتور با « شاهدخت امپراتوری نانیوا » دختر « شاهزاده امپراتوری ایواکی » ازدواج کرد، اما صاحب فرزندی نشد.

هنگامی که امپراتور در جستجوی یافتن قبر پدرش « شاهزاده امپراتوری ایچی نوبیه» بود. پیرزنی از ولایت « اومی» به نزدش آمد وگفت:

- من به طور دقیق محل دفن پدرت را می دانم وهمان طور که می دانی ،می توان جسد او را از دندان هایش شناخت [دندان های شاهزاده مذکور سه ردیف بود].

امپراتور مردانی را برای کندن قبر ویافتن جسد فرستاد وهنگامی که جسد را یافت، آن را در آرامگاهی که بر روی کوهستان شرقی روستای « کایا» ساخته بود دفن کرد ومراسم خاک سپاری مفصلی برایش گرفت وفرزندان «کارا بکورو» را مامور حراست از آرامگاه کرد. بعدها ،امپراتور جسد را به پایتخت منتقل کرد واز پیرزن نیز دعوت کرد به پایتخت برود وبه او به خاطر حافظه قوی اش که باعث شد مکان گور رابیابد تبریک گفت ونام «پیرزنی باحافظه شگرف » را بر او نهاد وبه او اجازه داد که آزادانه در قصر رفت وآمد کند و درکنار قصر برایش خانه ای ساخت وهروز با او ملاقات می کرد وبر بالای اتاق مخصوص خود زنگی آویخت وهروقت که می خواست پیرزن راببیند ،زنگ رابه صدا در می آورد و درباره اواین شعر راسرود :

در لابه لای نیزارها
ودر قعر دره کوچک
طنین زنگ به گوش می رسد!
به زودی « حافظه شگرف » از راه خواهد رسید!

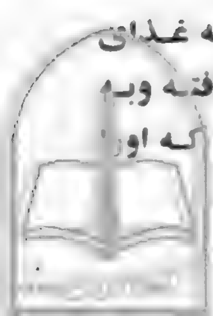
روزی « پیرزن دارنده حافظه شگرف» به امپراتور گفت :

- من بسیار پیر شده ام وعلاقه مندم که به ولایت خود بازگردم.

سپس هنگامی که اوبنا به میل خود عازم ولایتش بود درلحظه حرکت او امپراتور حاضر شد وچنین سرود :

ای « حافظه شگرف » ، ای «حافظه شگرف » در اومی
از فردا تو در کوه ها گوشه نشین خواهی شد
و من دیگر نمی توانم تورابیبنم.

سپس امپراتور کسانی رابه دنبال پیرمرد نگهبان گرازهای وحشی که غذای آن ها را درکودکی ودر اثنای فرارشان دزدیده بود ،فرستاد تا اورا یافته وبه پایتخت آوردند. هنگامی که او به پایتخت رسید ،امپراتور دستور داد که او



درکنار سواحل رودخانه «اشکا» گردن بزنند وهمچین دستور داد که رباط ساق پای تمامی افراد خانواده اورا قطع کنند .به همین علت است که نوادگان او تا به امروز ، درهنگام بالارفتن از کوهستان «یامانو» می لنگند . امپراتور هم چنین دستور داد که خانه اورا ازجا برکنند وبه همین علت آن مکان « شیمیه سو» (کندن) نامیده شد .

۲ ـ ویرانی آرامگاه

امپراتور هم چنان کینه « اوما تسوسیه » (امپراتور یوریاکو) قاتل پدرش را در دل داشت ومی خواست که از اوانتقام بگیرد . به همین جهت تصمیم به تخریب آرامگاه او گرفت ومی خواست شخصی را برای این کار بفرستد ، اما برادر بزرگش «والاحضرت اواوکیه » به او گفت :

ـ اگر می خواهی کسی را برای این کار بفرستی ، بهتر است که مرا بفرستی تا آن را همان طور که دلخواه تست ویران کنم .

امپراتور گفت :

ـ حال که چنین است ، توبرو وهمان طور که گفتی این کار را انجام بده .

پس « والاحضرت او اوکیه » عازم انجام این مأموریت شد وچون به آن جا رسید درنزدیکی آرامگاه ایستاد واندکی از زمین راکند ،سپس به نزد امپراتور بازگشت تا گزارش دهد وچنین گفت :

ـ من آن را باکندن ویران کردم .

امپراتور که از بازگشت سریع او متعجب شده بود ، پرسید :

ـ چگونه آن را ویران کردی ؟

شاهزاده پاسخ داد :

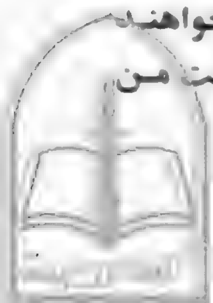
ـ زمین نزدیک آرامگاه را کمی کندم .

امپراتور گفت :

ـ هدف ما این بود که انتقام پدرمان را بگیریم و تو می بایست همه آرامگاه را ویران می کردی .پس چرافقط کمی از زمین کنار آن راکندی ؟

شاهزاده گفت :

ـ هرچند که شما درگرفتن انتقام پدرمان حق دارید . اما به گفته های من نیز گوش فرا دهید . چه این که امپراتور اوهاتسوسیه هرچند که قاتل پدرمان بود ، اما او عموی ما و امپراتور مانیز بود وحال اگر شما بخواهید به منظور انتقام ، همه آرامگاه اورا ویران کنی، باید بدانید که نسل های آینده نیز برما کینه خواهند ورزید وچون مانیز نباید از انتقام پدر خود چشم پوشی کنیم ، به همین جهت من



کمی از خاک آرامگاه رابه هدف انتقام کندم و با این کارم اورا رسوا وشرمسار کردم واین کار برای عبرت نسل های آینده کافی است .
امپراتور چون سخنان اورا شنید گفت :
ـ حق با توست و کار خوبی کردی .
پس از مرگ امپراتور ،« والاحضرت او اوکیه » جانشین اوشد .
امپراتور سی وهشت سال زندگی کرد وبه مدت هشت سال فرمانروایی کرد ، آرامگاه او بربالای تپه «ایوانسوکی » در « کاتا اوکا » قرار دارد.

امپراتور نینکن

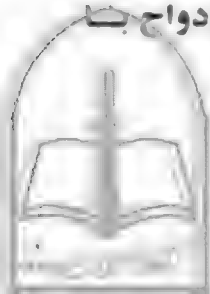
« والاحضرت او او کیه » (امپراتور نینکن) برادر بزرگتر شاهزاده امپراتوری اوکیه ، درحالی که در قصر « هیروتاکا » در «اشونوکامی » اقامت داشت برجهان فرمان راند .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « کاسوگا نو ایراتسومیه » دختر امپراتور اوهاتسوسیه نو واکاتا کیه » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: «تاکاکی نو ایراتسومیه» ، «تاکارا نوایراتسومیه» ، «کوسوبی نوایراتسومیه» ، «تاشیراگا نوایراتسومیه» ، «والاحضرت اوهاتسو سیه نو واکا سازاکی » و« شاهزاده امپراتوری ماواکا » .
فرزندی که از ازدواج امپراتور با « نوکا نوا کوگو نوایراتسومیه» دختر ندیم «هیتسوما» از «وانی» به دنیا آمد ، عبارت بود از «کاسوگانو یامادانوایاتسومیه».
تعداد کل فرزندان این امپراتور هفت خدا بودند و از میان آن ها « والاحضرت اوهاتسو سیه نو واکا سازاکی » به امپراتوری رسید.

امپراتور بوریت سو

« والاحضرت اوهاتسو سیه نو واکا سازاکی » (امپراتور بوریت سو) درحالی که درقصر «نامیکی » در « ها تسو سیه » اقامت داشت ،سال ها بر جهان فرمان راند.

این امپراتور ولی عهد نداشت . به همین جهت برای بزرگ داشت نام خود قبیله «او ها تسو» را به وجود آورد . آرامگاه او بربالای تپه « ایواتسوکی » در «کاتا اوکا» قراردارد. بعد از درگذشت امپراتور شاهزاده ای وجود نداشت که جانشین اوشود . به همین علت «والاحضرت اوهودو » نواده پنجم امپراتور «هوموداء» از ولایت «چیکاتسو اومی» فراخوانده شد و پس از ازدواج با «والاحضرت شاهدخت تاشیراگا » به امپراتوری رسید .



امپراتور کیتای

« والاحضرت اوهودو » (امپراتور کیتای) نـواده پنجـم « شـاهزاده امپراتـوری هومودا » درحالی که در قصر « تامـاهو » در «ابواریـه » اقـامت داشـت برجـهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت واکـا » مـادر بـزرگ دوک های «میو» و . وغیره ، به دنیا آمدند عبارت بودند از: «والاحضـرت هـیروکونی اوشی تاکیه کاناهی»، « والاحضرت تاکیه او هیروکونی اوشی تاتیه » (دوخدا).

فرزندی که از ازدواج امپراتـور بـا «والاحضـرت تاشیراگـا » (ملکـه) ،دخـتر امپراتور «او اوکیه » به دنیا آمد ، عبـارت بـود از : « والاحضـرت امیکونـی اوشـی هاروکی هیرو نیوا » (یک خدا).

فرزندی که از ازدواج امپراتور بـا «اوکومـی نوایراتسـومیه » دخـتر «شـاهزاده امپراتوری اوکینا گاماتیه » به دنیا آمد ، عبارت بود از : « ساساگیه نو ایراتسـومیه» (یک خدا) .

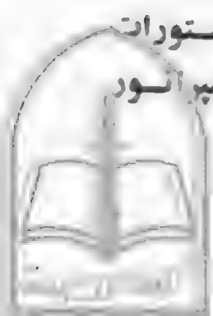
فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « شـاهدخت کـورو» دخـتر « شـاهزاده امپراتوری اوکینا گاماتیه » بـه دنیـا آمدنـد ، عبـارت بودنـد از: « کـاموزاکی نـو ایراتـومیه » ، « تانا نو ایراتسومیه » ، « شیرا ساکا نو اکهی کونو ایرا تسومیه » که نام دیگرش « شاهدخت ناگامیه » است (سه خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « شاهدخت یامـاتو » خواهـر کـوچـک « کاتابو» دوک «میو » بـه دنیـا آمدنـد ،عبـارت بودنـد از: « شـاهزاده امپراتـوری ماروکو » ، « شاهزاده امپراتوری میمی» ، «شاهزاده امپراتـوری اکـا ایراتـومیه » (چهار خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت هایه » در «آیبـه » ، به دنیـا آمدند ، عبـارت بودنـد از : «واکایـا نـو ایراتسـومیه» ، «تسـوبورا نوایراتسـومیه» و «شاهزاده امپراتوری اوزو » (سه خدا) .

بدین گونه تعدادکل فرزندان این امپراتـور نـوزده شـاهزاده مـی باشـند (هفـت شاهزاده و دوازده شاهدخت) ،که از میان آن ها « والاحضـرت امیکونـی اوشـی هاروکی هیرو نیوا » به امپراتوری رسید وپس از او « والاحضرت هیروکونی اوشـی تاکیه کاناهی » امپراتور شد و پـس از ایـن دو « والاحضـرت تاکیـه اوهـیروکونی اوشی تاتیه » به امپراتوری رسید . «شاهزاده امپراتوری ساساگیـه » معبـد «ایسیه » راتقدیس کرد .

در دوران حکومـت امپراتـور ، « ایـوای » دوک «تسوکوشـی » بـه دسـتورات امپراتوری ارج نمی نهاد ونسبت به امپراتور بی ادب بود ، به همین جهت امپراتـور



مشاور بزرگ خود « مونو نوبیه نو اراکای » ومشاور دیگرش « اونومو نو کانا مورا » را فرستاد تا اورا بکشند.

امپراتور چهل وسه سال زندگی کرد (ودر نهم آوریل سال ۵۲۷ م درگذشت). آرامگاه او در « میشیما نو ای » قرار دارد.

امپراتور انکان

« والاحضرت هیروکونی اوشی تاکیه کاناهی » (امپراتور انکان) پسر امپراتور متوفی، درحالی که درقصر« ماگاری نو کانا هاشی » اقامت داشت، برجهان فرمان راند. این امپراتور صاحب فرزندی نشد (و در سیزدهم مارس سال ۵۳۵ م درگذشت) .آرامگاه او در « تاکایا » در روستای «فوروچی » در «کوچی » قرار دارد.

امپراتور سینکا

« والاحضرت تاکیه او هیروکونی اوشی تاتیه » (امپراتور سینکا) برادر کوچک امپراتور متوفی درحالی که درقصر « آورینو » در « هینوکوما » اقامت داشت برجهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت تاچی بانا نوناکا» دختر « امپراتور او اوکیه » به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «والاحضرت شاهزاده ایشی» ، «والاحضرت او ایشی » و« شاهزاده امپراتوری کورا نو واکایه » .

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با «شاهدخت واکوگو» از «کوچی » به دنیا آمدند، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری هونوهو » و«شاهزاده امپراتوری ایها ».

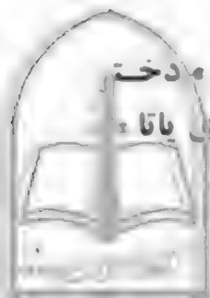
تعداد کلی فرزندان این امپراتور پنج فرزند (سه شاهزاده و دو شاهدخت) است.

« شاهزاده امپراتوری هونوهو » جد دوک «شیدا » ، « شاهزاده امپراتوری ایها » جد دوک های « اینا » و دوک های «تاجیهی » است.

امپراتور کیمی نی

«والاحضرت امی کونی اوشی هاروکی هیرونیوا » (امپراتور کیمی نی) برادر ناتنی و کوچک امپراتور متوفی، درحالی که درقصر بزرگ «شیکی شیما » اقامت داشت، برجهان فرمان راند.

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « والاحضرت شاهدخت ایشی » دختر امپراتور «هینو کوما » به دنیا آمدند، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری یاتا »



« والاحضرت نونا کرافو توتا ماشیکی » ، « شـاهزاده امپراتـوری کاسـانونی » (سه خدا)

فرزندی که از ازدواج این امپراتور با «والاحضرت شـاهدخت اوایشـی » دخـتر کوچک «والاحضرت شاهدخت ایشی » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : « شـاهزاده امپراتوری کامی» (یک خدا).

فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با « نوکاگـا نـو ایراتـسومیه » دخـتر ندیـم «هینسوما» در «کاسـگا » بـه دنیـا آمدنـد ، عبـارت بودنـد از : « کاسـگا نـو یامـادا نوایراتسومیه » ، «شاهزاده امپراتوری مـاروکو» و « شـاهزاده امپراتـوری سـوگـا نوکورا » (سه خدا).

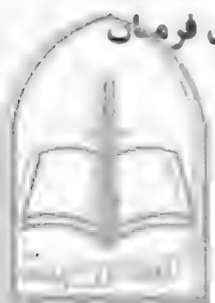
فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « شاهدخت کیتاشی » دختر وزیر « اینامیه نـو سوکنیه» از « سوگا » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از: «والاحضرت تـاچـی بانـا نـو تویوهـی» ، «شـاهزاده امپراتـوری ایواکمـا » ، « شـاهزاده امپراتـوری اتـوری» ، «والاحضرت شاهدخت تویومیکیه کاشیگی یا » ، « شاهزاده امپراتوری مـاروکو » ، «شاهزاده امپراتوری اویاکیه» ، «شاهزاده امپراتـوری ایمـی گـاکو » ، « شـاهزاده امپراتوری یاما شیرو » ، « شاهزاده امپراتوری مانو » ، « شاهزاده امپراتوری تاچـی بانا نوموتو نو واکوگو » و « شاهزاده امپراتوری نیدو» (سیزده خدا) .

فرزندانی که از ازدواج ایـن امپراتـور بـا خالـه اش « والاحضـرت شاهدخت کیتاشی » بـه دنیـا آمدنـد ،عبـارت بودنـد از : «شـاهزاده امپراتـوری اومـاکی » ، «شاهزاده امپراتوری کازوراکی» ، « شاهزاده امپراتوری هاشی هیتو نو اناهوبیـه » و « شاهزاده امپراتوری سکی گوسابیه نو اناهوبیه » که نـام دیگـرش « سـومی نـی رودرو » است و « والاحضرت هاتـو سیبیه نو واکاسازاکی » (پنج خدا) .

تعداد کلی فرزندان این امپراتور بیست وپنج شاهزاده است ،که از میان آن هـا «والاحضرت نوناکرافو توتاماشـیکی » بـه امپراتـوری رسـید ، سـپس « والاحضـرت تاچی بانا نوتو یوهـی » وبعـد از او « شـاهدخت تویومیکیـه کاشـی گـی یـا » بـه امپراتـوری رسـیدند وعـاقبت «والاحضـرت هاتـسـو سـیبیه نوواکاسـازاکی » بـه امپراتوری رسید . بدین گونه چهار تن از فرزنـدان ایـن امپراتـور بـه امپراتـوری رسیدند .

امپراتور بیداتسو

«والاحضرت نوناکرافو توتا ماشیکی » (امپراتور بیداتسو) پسر امپراتـور متوفـی ، درحالی که درقصر « اوسادا » اقامت داشت به مدت چهارده سال برجـهان فرمان راند.



فرزندانی که از ازدواج این امپراتور با ناخواهریش « والاحضرت شاهدخت تویو میکیه کاشی گی یا » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری شیزوکای» که نام دیگرش « شاهزاده امپراتوری کایتاکو » است و«شاهزاده امپراتوری تاکی دا » که نام دیگرش « شاهزاده امپراتوری اوکای » است و «شاهزاده امپراتوری اوهاریدا »، «شاهزاده امپراتوری کازوراکی» ، « شاهزاده امپراتوری اوموری » ،« شاهزاده امپراتوری اوهاری » ، « شاهزاده امپراتوری تامیه » ، « شاهزاده امپراتوری ساکورانی نویومی هاری» (هشت خدا) .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « اوکوما کونو ایراتسومیه » دختر مدیر «اوکا» در «ایسیه » ، به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : «والاحضرت شاهدخت فوتو»، « شاهدخت امپراتوری تاکا هارا » که نام دیگرش « شاهدخت امپراتوری نوکادیه » است (دو خدا) .

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «والاحضرت شاهدخت هیرو » دختر «شاهزاده امپراتوری اوکینا گاماتیه » به دنیا آمدند ،عبارت بودند از : شاهزاده ولی عهد «هیکو هیتو» از «اوساکا » که نام دیگرش « شاهزاده امپراتوری ماروکو » است، « شاهزاده امپراتوری ساکانوبوری » ، « شاهزاده امپراتوری اوجی » (سه خدا).

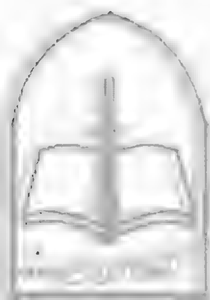
فرزندانی که از ازدواج امپراتور با « اومیناکو نوایراتسومیه » دختر « ناکاتسو واکوگو » از «کاساگا » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از « شاهزاده امپراتوری نانیوا» ، « شاهزاده امپراتوری کوواتا » ، « شاهزاده امپراتوری کاساگا » و «شاهزاده امپراتوری اوماتا » (چهار خدا) .

شاهزاده ولی عهد « هیکو هیتو » با ناخواهریش « شاهدخت امپراتوری تامورا » که نام دیگرش « والاحضرت شاهدخت نوکادیه » است . ازدواج کرد وفرزندان شان عبارت بودند از: « امپراتور جومی نی » که در قصر «اوکاموتو » اقامت داشت وبرجهان فرمان راند ،« شاهزاده امپراتوری ناکاتسو » و« شاهزاده امپراتوری تارا» (سه خدا) .

فرزندانی که از ازدواج ولی عهد با « شاهدخت امپراتوری اوماتا » خواهر کوچک «شاهزاده امپراتوری ایا » به دنیا آمدند ، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری چینو» و خواهرش « شاهدخت امپراتوری کواتا » (دو خدا) .

فرزندانی که از ازدواج ولی عهد با ناخواهریش « شاهدخت امپراتوری یومی هاری » به دنیا آمدند، عبارت بودند از : « شاهزاده امپراتوری یاماشیرو » و «شاهزاده امپراتوری کاسانه نی » (دو خدا) .

تعداد کل فرزندان ولی عهد هفت شاهزاده بودند .



امپراتور در ماه آوریل سال ۵۸٤ م درگذشت وآرامگاه او در «شینا گا» در «کوچی» قرار دارد.

امپراتور یومی نی

«والاحضرت تاچی بانا نوتو یوهی» (امپراتور یومی نی) برادر ناتنی کوچک امپراتور متوفی، درحالی که درقصر «ایکیه نوبیه» اقامت داشت به مدت سه سال برجهان فرمان راند.

فرزندی که از ازدواج امپراتور با «شاهدخت اوگی تاشی» دختر وزیر «اینما یه نوسوکونیه» به دنیا آمد، عبارت بود از: «شاهزاده امپراتوری تامیه» (یک خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با ناخواهریش «شاهدخت امپراتوری هاشی هیتو نو اناهوبیه» به دنیا آمدند، عبارت بودند از: «والاحضرت امایا دو نو تو یوتومیمی» ،«اویه تسومی یا» [1]، «شاهزاده امپراتوری کومیه»، «شاهزاده امپراتوری ایکوری» و «شاهزاده امپراتوری مامودا» (چهار خدا).

فرزندانی که از ازدواج امپراتور با «آمیه نوکو» دختر«هیرو» مدیر «کورا» در «تاجیما» به دنیا آمدند ،عبارت بودند از: «شاهزاده امپراتوری تاجیما» و خواهرش «سوگا شیروکو نو ایراتسومیه».

این امپراتور در پانزدهم آوریل سال ۵۸۷ م درگذشت وجسد او در «اوکیه نوبیه» در «ایواریه» به خاک سپرده شد اما بعدها به آرامگاه میانی در «شیناگاتا» منتقل گردید.

امپراتور سون شون

«والاحضرت هاتسو سیبیه نو واکا سازاکی»، برادر ناتنی کوچک امپراتور متوفی درحالی که درقصر «شیبا کاکی» در «کوراهاشی» اقامت داشت به مدت چهار سال برجهان فرمان راند (او در سیزده اکتبر سال ۵۹۲ م درگذشت) آرامگاه او بربالای تپه «کوراهاشی» قرار دارد.

ملکه سونی کو

«والاحضرت شاهدخت تویو میکیه کاشی گی یا» (ملکه سونی کو) ناخواهری امپراتور متوفی، درحالی که درقصر «اوهاریدا» اقامت داشت، به مدت سی وهفت سال برجهان فرمان راند. او درپانزدهم مارس سال ٦٢٨ م



۱ - شاهزاده شوتوکو

درگذشت وآرامگاه او بربالای تپه «اونو » قرار داشت اما بعدها جسد او به آرامگاه بزرگ در « شیناگا » منتقل شد .







4 964-93421-1-7



